

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابہ قصصی ۱۴۵۰

فرازها و فرودها

علل و عوامل صعود و سقوط اهل علم

جمعی از نویسندگان

عنوان و نام پدیدآور: فرازا و فرودها: علل و عوامل صعود و سقوط اهل علم / تدوین جمعی از نویسندگان؛ به سفارش و نظارت مدیریت مطالعات و برنامه‌ریزی تهذیبی معاونت تهذیب و تربیت حوزه‌های علمیه.

مشخصات نشر: قم: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۱۹۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۵۰-۸۸۵-۰ ریال: ۹۰۰۰۰

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

عنوان دیگر: علل و عوامل صعود و سقوط اهل علم.

موضوع: طلاب - ایران - زندگی مذهبی

موضوع: Islamic seminarians -- Iran -- Religious life

موضوع: طلاب - ایران - راه و رسم زندگی

موضوع: Islamic seminarians -- Iran -- Conduct of life

شناسه افزوده: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه. مدیریت مطالعات و برنامه‌ریزی تهذیبی

شناسه افزوده: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

رده بندی کنگره: BP ۷ / ۲ / ۴۱۳۹۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۹۹۶

شماره کتاب شناسی ملی: ۵۰۲۲۴۳۴

فرازا و فرودها

علل و عوامل صعود و سقوط اهل علم

به سفارش و نظارت:

مدیریت مطالعات و برنامه‌ریزی تهذیبی معاونت تهذیب و تربیت حوزه‌های علمیه

تدوین: جمعی از نویسندگان

ناشر: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

نویت چاپ: چاپ اول، پاییز ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۹۰۰۰۰ ریال

* تمامی حقوق برای معاونت تهذیب و تربیت حوزه‌های علمیه محفوظ است *



نشانی: قم، جمرکان، خیابان انتظار، مجتمع دارالولاية،

معاونت تهذیب و تربیت حوزه‌های علمیه

www.tahzib-howzeh.ir

مراکز پخش:

معاونت تهذیب و تربیت حوزه‌های علمیه

قم، مدرسه علمیه دارالشفاء، فروشگاه انتشارات مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۸۳۸۳

قم، خیابان معلم، میدان روح الله، رو بروی مجتمع ناشران، نمایشگاه دائمی حوزه‌های علمیه

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۳۵۵۴۷

فهرست مطالب

مقدمه ۱۱

فصل اول: علل و عوامل رشد و موفقیت علما و بزرگان

۱. اخلاص و پاک‌سازی نیت ۱۸
- برکتِ اخلاص امام ۲۱
- پایه‌ی اصلی کار بسیجی ۲۲
- راز ماندگاری مفتاح الجنان ۲۳
- رضایت امام زمان علیه السلام ۲۵
۲. تقوا ۲۶
- چشمی که ندید، دلی که ترسید! ۲۸
- من شیره نخوردم! ۳۲
- پرهیز از موارد شبهه‌ناک ۳۳
- مراقبت بیشتر در اعمال ظاهری ۳۴
- مدیریت و مهارت‌های قوای نفس ۳۵
۳. ترک گناه ۴۱
۴. التزام به نماز اول وقت ۴۲
- نماز، واجب‌ترین کار ۴۴

- ۴۵.....رفع تنگ دستی با نماز اَوّل وقت.....
- ۴۵.....اول نماز، بعد کار.....
- ۴۶.....۵. نماز شب.....
- ۴۷.....تحصیل و شب زنده داری.....
- ۴۸.....تحمل بار سنگین با نماز شب.....
- ۴۹.....نماز شب در همه حال.....
- ۵۱.....نماز شب می خوانی؟.....
- ۵۱.....۶. احسان به والدین.....
- ۵۱.....منشأ لطف الهی.....
- ۵۲.....قی که به مشهد رفت!.....
- ۵۴.....باز شدن درهایی از ملکوت.....
- ۵۵.....خودسازی بی فایده!.....
- ۵۵.....برکت دعای پدر.....
- ۵۸.....علو همت مادر.....
- ۶۱.....۷. احترام به اساتید.....
- ۶۳.....مرهون خدمت به استاد.....
- ۶۳.....دعا برای اساتید.....
- ۶۴.....تجربه ی نیم قرن.....
- ۶۴.....تکریم، فروتنی و احترام به استاد.....
- ۶۵.....بزرگ داشت علما و اساتید.....
- ۶۶.....۸. توکل.....
- ۶۷.....متکی به خدا باشید.....
- ۶۷.....ما خدا را داریم.....
- ۷۰.....۹. توسل و توجه به ائمه ی اطهار علیهم السلام.....

- ۷۱..... برپایی مجلس عزاء و روضه
- ۷۳..... زیارت با پای پیاده
- ۷۴..... خواندن ادعیه و زیارات
- ۷۶..... توفیق الهی
- ۷۷..... از چوپانی تا استادی
- ۷۸..... تفضل خداوند
- ۷۹..... بارقه‌ی الهی
- ۸۲..... رمز ماندگاری جواهر
- ۸۳..... همراهی همسری رفیق و شفیق
- ۸۶..... ۱۱. عبادت و معنویت
- ۸۸..... ۱۲. شناخت
- ۸۹..... ۱۳. داشتن هدف والا
- ۹۰..... هدف مقدس طلبگی
- ۹۰..... عشق و علاقه به تحصیل
- ۹۱..... ایمان به هدف
- ۹۳..... ۱۴. برنامه‌ریزی
- ۹۵..... برنامه‌ی علمی و عملی
- ۹۷..... امام وقت تلف شده نداشت
- ۱۵..... ۱۵. نظم
- ۱۰۰..... نظم و ترتیب دقیق امام
- ۱۰۲..... نظم حتی در مسائل معنوی
- ۱۰۴..... ۱۶. تلاش، پیگیری و جدیت
- ۱۰۵..... زحمت بکشید!
- ۱۰۶..... ۱۷. پایداری و پشتکار

- صبر و تحمل در برابر سختی‌ها..... ۱۰۷.
- درسی که از جعرا نه آموخت..... ۱۰۸.
- پیروزی بر مشکلات طاقت فرسا..... ۱۰۹.
- تأثیر قطره‌های باران..... ۱۰۹.

فصل دوم: علل و عوامل سقوط و انحطاط اهل علم

۱. نیت ناخالص..... ۱۱۶.
۲. افراط و تفریط..... ۱۱۶.
- رفتارهای مقدس‌مآبانه..... ۱۱۷.
- در خطّ «رُهبانیت»..... ۱۲۴.
۳. بنیه‌ی ضعیف علمی در مبانی اندیشه اسلامی..... ۱۲۵.
- سطحی‌نگری..... ۱۲۶.
- تأثیر اندیشه‌های افراطی..... ۱۳۰.
- تأثیر اندیشه‌های روشنفکرانه..... ۱۳۶.
۴. افکار التقاطی..... ۱۴۲.
۵. بی‌مبالاتی نسبت به گناهان..... ۱۵۰.
۶. غرور علمی..... ۱۵۴.
- سزای انکار شاگردی استاد..... ۱۵۶.
۷. سرمستی از تمجید دیگران..... ۱۵۷.
۸. تسلیم نفوذ دشمن شدن..... ۱۵۷.
۱۰. عدم تهذیب نفس..... ۱۵۹.
۱۱. هم‌نشین بد..... ۱۶۲.
- تغییر تدریجی باورها در هم‌نشینی با افراد منحرف..... ۱۶۴.
- آغاز تغییر در هم‌پیلگی با تجددگرایان..... ۱۶۹.

۱۲. حب دنیا و جاه طلبی ۱۷۶
۱۳. انزوای طلبی ۱۷۸
۱۴. غذای حرام ۱۷۸
- شیردایه‌ی ناصبی ۱۸۰
۱۵. خودبزرگ بینی و خودپسندی ۱۸۲
- فهرست منابع ۱۸۵
- الف) کتاب‌ها ۱۸۴
- ب) نشریه‌ها، سایت‌ها و اسناد ۱۹۰

مقدمه

موفقیت، همان رسیدن به هدف یا اهدافی است که افراد در عرصه‌های مختلف زندگی خود مد نظر دارند و می‌خواهند به وسیله‌ی ابزارهایی و با پیمودن مسیرهایی به آن دست یابند. رسیدن به موفقیت، برای همه خوشایند و رضایت‌بخش است؛ ولی این امکان برای همه وجود ندارد. کسانی که سست، کسل و تنبل هستند یا در زندگی خود، هدف روشن و برنامه‌ی خاصی برای رسیدن به آن ندارند یا با وجود برنامه، اراده‌ی لازم برای تلاش و حرکت را ندارند، به هیچ وجه نمی‌توانند به اهداف‌شان برسند. در این میان، عده‌ای هستند که با عزم و اراده‌ی پولادین، تلاش بی‌وقفه، جدیت و پشت‌کار و سماجت و پی‌گیری و نیز تحمل سختی‌ها و رفع موانع و مشکلات پیش‌رو، قله‌های موفقیت و کامیابی را فتح می‌کنند و به خواسته‌ها و آرزوهایشان جامه‌ی عمل می‌پوشانند.

البته هر چه هدف مقدس‌تر و عالی‌تر باشد، اراده‌ای قوی‌تر و تلاش بیش‌تری می‌طلبد و موانعی بس بزرگ‌تر و سخت‌تر در مسیر حرکت به سوی موفقیت وجود خواهد داشت.

در مقابل موفقیت و صعود، سقوط، انحطاط و ریزش وجود دارد. برخی افراد برای زندگی و آینده خود، اهداف بلند و قابل‌تحسین ترسیم می‌کنند و با تلاش و پی‌گیری درصددند به آن‌ها دست یابند؛ ولی در طول مسیر،

گاه اهداف دگرگون می‌شود و جهت حرکت تغییر می‌یابد و به جای آن که به آن اهداف بلند فکر کنند و برای رسیدن به آن‌ها بکوشند، اسیر هواهای نفسانی، مطامع دنیوی و وسوسه‌های شیطانی می‌گردند و به سوی انحطاط و گمراهی کشیده می‌شوند و به جای صعود به قله‌های موفقیت، به دره‌های ناکامی و بدبختی سقوط می‌کنند.

پرسش اصلی در این جا این است که چه عواملی در رشد و موفقیت انسان‌ها مؤثر هستند و چه علل و عواملی موجب ناکامی و سقوط انسان می‌شوند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، اثر حاضر با مطالعه و بررسی زندگانی برخی از علما و بزرگان دین و قله‌های تهذیب و نیز کسانی که به ظاهر لباس روحانیت به تن داشته یا مدتی در حوزه‌های علمیه درس خوانده بودند، ولی با گذشت زمان از رسالت حوزوی و زئی طلبگی خود فاصله گرفتند، نکته‌های مفید و قابل تأملی ارائه می‌دهد که امید است مطالعه و توجه به آن‌ها در انگیزه‌بخشی، بصیرت و موفقیت طلاب و حوزویان و رشد و بالندگی حوزه‌های علمیه مؤثر باشد.

بنابراین، اثر حاضر در دو فصل کلی تدوین شده است؛ فصل اول، به بررسی علل و عوامل رشد و موفقیت علما و بزرگان حوزه و فصل دوم، به علل و عوامل ناکامی، انحراف و سقوط برخی دیگر از حوزویان می‌پردازد. شاید شایسته‌ترین بود که اثر حاضر بدین صورت، ناقص و کم‌مایه عرضه نمی‌گشت و تا بررسی جامع و دست‌یابی به همه علل و عوامل به انتظار می‌ماند. شتاب زدگی نگارندگان در عرضه‌ی این اثر از بیم آن بود که همین یافته‌های اندک در اختیار طلاب و روحانیون قرار نگیرد و مسیری که

تا بدین نقطه طی شده و تجربه‌های گران‌سنگ و پرهزینه‌ای که تا به امروز به دست آمده، هر بار از آغاز دوباره طی شود. ثبت و عرضه این مطالب، دیگران را به سرعت و بدون زحمت در جریان حوادث و جریان‌های گذشته قرار می‌دهد و راه آینده‌ی آنان را روشن و کوتاه می‌کند. ان شاء الله تعالی.

در پایان از پژوهشگران محترم این اثر به ویژه حجج الاسلام و المسلمین مهدی محمدی صیفار و کاظم علی محمدی که تدوین اثر را برعهده داشتند و نیز از ارزیابی حجج الاسلام و المسلمین هادی حسین خانی و حجت الاسلام و المسلمین حمیدملکی (معاون تهذیب حوزه‌های علمیه) تقدیر و تشکر می‌شود.

مدیریت مطالعات و برنامه‌ریزی تهذیبی
معاونت تهذیب حوزه‌های علمیه



فصل اول:

علل و عوامل رشد و موفقیت علما و بزرگان



انسان به صورت فطری در پی دست یابی به کمال است. هر کسی علاقه مند است به موفقیت دست یابد و از تلاش های خود، بیشترین نتیجه را دریافت کند. موفقیت نیز یک امر تصادفی و بی ضابطه یا وابسته به معجزه نیست و برای رسیدن به آن، قرص و کپسولی یا کیمیا و افسونی وجود ندارد.

باید عوامل و موانع موفقیت را شناخت و با تلاش و عمل به سوی آن گام برداشت. اگر طلبه بخواهد در رسالت طلبگی خویش موفق باشد و وظیفه‌ی سنگین خود را به خوبی و با اتقان انجام دهد و رضایت خدا و امام زمان علیه السلام را کسب کند، لازم است به این عوامل و موانع توجه کند.

موفقیت‌ها تابع علل و عواملی هستند که بسیاری از آن‌ها به دست خود فرد به وجود می‌آیند؛ ولی برخی از عوامل نیز هستند که خارج از اختیار فرد بوده و تأثیری در ایجاد آن‌ها ندارد. فارغ از عللی که خارج از اختیار فرد هستند، در این فصل، علل و عواملی بررسی می‌شوند که فرد در ایجاد آن‌ها تأثیرگذار بوده و با خودسازی و تخلق به اخلاق و رفتارهای پسندیده و الهی، می‌تواند بسیاری از توفیق‌های مادی و به‌ویژه معنوی را جلب کرده و به قله‌های موفقیت دست یابد. بنابراین عوامل مهمی که از سیره‌ی علمای راستین به دست می‌آیند، در این جا ذکر می‌شوند.

۱. اخلاص و پاک‌سازی نیت

یکی از عوامل مهم در موفقیت علمی و اخلاقی طلبه، اخلاص و پاک‌سازی نیت است. اخلاص در لغت به معنای خالص کردن، ویژه کردن، ارادت صادق داشتن و طاعت بی‌ریا و سمعه‌ی خدای متعال آمده است. هر چیزی ممکن است به چیز دیگر مخلوط و مشوب شود. وقتی که آن چیز را از این غیر، صافی و خالی گردانیم، آن را خالص کرده‌ایم و این کار را اخلاص نامند.^۱ در اصطلاح شرعی نیز، اخلاص نزدیک به همان معنای لغوی به کار رفته و عبارت است از: پاک کردن نیت از غیر خدا و انجام دادن عمل، تنها برای خدا. مقام معظم رهبری علیه السلام در معنای اخلاص می‌فرماید:

اخلاص نوعی گذشت است. هرچه انسان بتواند از انگیزه‌های شخصی عبور کند و به انگیزه‌های والا برسد، به اخلاص نزدیک‌تر می‌شود. اخلاص یعنی خالص کردن و ناب کردن نیت. به دنبال ناب کردن نیت نیز، خالص کردن و ناب شدن عمل می‌آید. نقطه‌ی مقابل اخلاص چیست؟ این است که انسان برای انگیزه‌های شخصی، خودگرایی یا انگیزه‌های مادی و یا انگیزه‌های معنوی بی‌ارزش کار کند.^۲

امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی در رابطه با خلوص نیت می‌فرمایند:

صاحب نیت صادق، صاحب قلب سلیم است؛ زیرا که سالم ماندن از وسوسه‌های (شیطانی) مهلکه با خالص کردن نیت برای خدا در همه‌ی امور ممکن است که خداوند متعال می‌فرماید: «(روز قیامت)، روزی است که مال و فرزندان سودی برای انسان ندارند، مگر کسی که خداوند به او قلب سلیم داده باشد» و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نیت شخص مؤمن بهتر است از عمل او» و فرمود: «تمام اعمال

۱. دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه اخلاص.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از بانوان اندیشمندان، تاریخ: ۱۳۷۷/۷/۱۸.

به واسطه نیت‌ها امتیاز پیدا می‌کنند و برای هر شخصی است آن چه نیت می‌کند». پس لازم است که هر بنده‌ای از بندگان خدا نیت خود را در هر حرکت و سکونی (برای خدا) خالص کند که اگر چنین نکرد، غافل بوده و خداوند متعال غافلین را مذمت کرده، می‌فرماید: «آنان مانند چهارپایان و بلکه گمراه‌تر از آنانند» و (در جای دیگر) می‌فرماید: «آنان همان غافلان هستند»...^۱

امام خمینی ره در اهمیت اخلاص در زندگی طلبه می‌فرماید:

علمی که انسان را به خدا نزدیک می‌کند، در نفس دنیا طلب، باعث دوری بیشتر از درگاه ذی الجلال می‌گردد. علم توحید هم اگر برای غیر خدا باشد، از حجب ظلمانی است؛ چون اشتغال به ماسوی الله است... گمان نکنید اکنون که مشغول تحصیل علوم شرعی می‌باشید و فقه که اشرف علوم است می‌آموزید، دیگر راحتید و به وظایف و تکالیف خود عمل کرده‌اید. اگر اخلاص و قصد قربت نباشد، این علوم هیچ فایده‌ای ندارد. اگر تحصیلات شما، العیاذ بالله، برای خدا نباشد و برای هواهای نفسانی، کسب مقام و مسند، عنوان و شخصیت در این راه قدم گذاشته باشید، برای خود وزر و وبال اندوخته‌اید. این اصطلاحات اگر برای غیر خدا باشد، وزر و وبال است... هر قدمی که برای تحصیل علم برمی‌دارید، قدمی هم برای کوبیدن خواسته‌های نفسانی، تقویت قوای روحانی، کسب مکارم اخلاق، تحصیل معنویات و تقوا بردارید. تحصیل این علوم در واقع، مقدمه تهذیب نفس و تحصیل فضایل، آداب و معارف الهیه می‌باشد. تا پایان عمر در مقدمه نمانید که نتیجه را رها سازید. شما به منظور هدفی عالی و مقدس، که عبارت از خداشناسی و تهذیب نفس

۱. صاحب‌النهیة الصادقة صاحب القلب السليم لأن سلامة القلب من هواجس المحذورات بتخليص النيّة لله تعالى في الأمور كلها قال الله تعالى: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» وَقَالَ: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَلِكُلِّ امْرئٍ مَا نَوَى». فلا بُدَّ للعبد من خالص النيّة في كُلِّ حَرَكَةٍ وَ سَكُونٍ لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ بِهَذَا الْمَعْنَى يَكُونُ غَافِلًا وَ الْغَافِلُونَ قَدْ ذَمَّهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» وَقَالَ: «أَوْلَيْكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»... (گیلانی، مصباح الشریعة، باب ۲۳، ص ۵۳ و ۵۴، و مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۱۰)

می باشد، این علوم را فرا می گیرید و باید در صدد به دست آوردن ثمره و نتیجه کار خود باشید. برای رسیدن به مقصود اصلی و اساسی خود جدیت کنید.^۱ تحصیل اخلاص در نیات و اعمال، امری دشوار و پیچیده و نیازمند مجاهده طولانی و مستمر با نفس و استقامت است. پیامبر اکرم ﷺ در حدیث قدسی از خداوند متعال نقل می کنند:

اخلاص سَرّی از اسرار من است که در دل بندگان محبوب خویش به امانت گذاشته ام.^۲

ممکن است برخی خود را از آلودگی به اهداف فاسد منزّه بدانند و چنین پندارند که انگیزه و غرضی غیر از خدا ندارند؛ ولی باید متوجه بود که وقتی دست آدمی از همه جا کوتاه است، می پندارد هدفی جز رضای خدای متعال ندارد و البته این کافی نیست؛ بلکه چنان باید باشد که اگر روزی، ریاست، شهرت، مسند و مقام هم به او روی آورد، خود را نبازد و شیفته آن ها نشود و از این امور اعتباری به عنوان وسیله ای برای دست یافتن به اهداف خدایی استفاده کند.^۳ بنابراین، کسب و نگه داشتن اخلاص عمل، در زندگی طلبگی بسیار دشوارتر است؛ چرا که بیش تر اعمال و رفتارهای طلبه، زیر ذره بین نگاه های مردم قرار دارد.

روزی علامه بحرالعلوم رحمته الله علیه را شاگردانش خندان و متبسم یافتند؛ سبب پرسیدند؟ در پاسخ فرمود: پس از بیست و پنج سال مجاهدت، اکنون که در خود نگریستم،

۱. امام خمینی، جهاد اکبر، ص ۱۸-۲۱.

۲. الإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ اسْتَوْعَتْهُ قَلْبٌ مَنْ أَحَبَبْتُ مِنْ عِبَادِي. (شهید ثانی، منیة المرید، ص ۱۳۳ و

مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹)

۳. مختاری، سیمای فرزندگان، ص ۱۰۶.

دیدم دیگر اعمالم ریایی نیست و توانسته‌ام به قلع و قمع ریا موفق شوم.^۱ کوتاه‌ترین راه برای کسب اخلاص و پرهیز از ریا و سُمع، تقویت توحید می‌باشد؛ چرا که اخلاص، میوه‌ی علم و معرفت است.^۲ منظور از توحید در این مقام، توحید افعالی است؛ یعنی انسان باور کند که فاعل حقیقی، خدای متعال است و هیچ مؤثری در عالم جز او نیست. اگر برای ما روشن شود که عطا و منع، غنا و فقر، بیماری و سلامتی، عزت و ذلت، زندگی و مرگ و... همه در دست خداست و هرآنچه در جهان هست، تحت امر اوست، دیگر دل به دیگران نمی‌بندیم و ریا و خودنمایی در مقابل دیگران، برایمان لذتی نخواهد داشت.

برکتِ اخلاص امام

مقام معظم رهبری دامنه‌الله درباره‌ی اخلاص حضرت امام خمینی قدس سره می‌فرماید: عزیزان من! امام، آن کاری که کرد و عظیم‌ترین کاری بود که ما در زمان معاصر و نزدیک خودمان سراغ داریم، به برکت اخلاص بود. اخلاص! اگر اخلاص نبود، شخصیت عظیم و جوهر مستحکم امام هم برای این‌که این کارها را پیش ببرد، کافی نبود. یک حکومت فاسد و ریشه‌داری را که همه‌ی قدرت‌های استکبار هم از آن حمایت می‌کردند، از این سرزمین، از بیخ و بن برگند؛ مردم را از شر آن حکومت راحت کند و یک حکومت الهی به وجود آورد! آن همه فساد را در جامعه با همین حرکت از بین ببرد و نفوذ دشمنان و تسلط آمریکا را که دو قرن در تحقیر ملت ایران کوشیده بودند و در عقب‌نگه داشتند سعی بلیغ داشتند، قطع کند! این‌ها کارهای کوچکی نیست.

۱. همان، ص ۱۰۴، به نقل از لبّ الالباب، ص ۵۵.

۲. ثمرة العلم إخلاص العمل. (تمیمی آمدی، غرر الحکم و دررالکلم، ص ۳۲۸، ح ۵۵)؛ إخلاص العمل من قوّة اليقین و صلاح النیّة. (همان، ص ۷۰، ح ۱۳۴۸)

بعد از پیروزی هم، یک جنگ هشت ساله را که در واقع، همه‌ی قدرت‌های مسلح دنیا پشتیبان جبهه‌ی مقابل ما بودند، با پیروزی ملت ایران تمام کند و این همه توطئه‌ها را خنثی نماید. این، جزیه برکت اخلاص امام، ممکن نبود.^۳

پایه‌ی اصلی کار بسیجی

پایه‌ی اصلی کار بسیجی، اخلاص است. «گمنام» از جمله تعبیرات امام است: «مکتب شاهدان و شهیدان گمنام». گمنام، یعنی دنبال نام و نشان نبودن. گفت:

در کیش ما تَجَرُّد عَنَّا تمام نیست در قید نام ماند اگر از نشان گذشت برای خدا کار کردن، که این ناشی است از روحیه‌ی اعتماد به خدا؛ می‌دانیم که پیش خدای متعال ضایع نمی‌شود. شما در خلوت عبادت می‌کنید، با خدا حرف می‌زنید، کسی هم نمی‌فهمد؛ خاطرتان هم جمع است که خدا دارد می‌بیند، این عبادت را محسوب می‌کند؛ کرام‌الکاتبین الهی نمی‌گذارند این عبادت شما مثل عملی که انجام نشده، بماند. نه؛ تحقق پیدا کرده، این را یادداشت می‌کنند؛ آن وقت «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»^۴، همین را می‌بینید.

عین همین در فعالیت‌های اجتماعی است. شما يك حرکتی را انجام می‌دهید برای خدا؛ يك اقدامی را می‌کنید برای خدا؛ يك تصمیمی را می‌گیرید برای خدا؛ هیچ کس هم نمی‌فهمد؛ برای این تصمیم، پیش هیچ کس هم تفاخر

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از بسیجیان، ۱۳۷۶/۹/۵.

۴. پس هر که هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، [نتیجه‌ی] آن را خواهد دید و هر که هم‌وزن ذره‌ای بدی کند، [نتیجه‌ی] آن را خواهد دید. (زلزال، آیه ۷-۸)

نمی‌کنید؛ این را خدای متعال می‌فهمد، می‌داند، می‌نویسد. به خدای متعال اعتماد دارید؛ به خدای متعال حُسنِ ظن دارید. حالا گیرم دیگران نفهمیدند. مگر دیگران چقدر به ما مزد می‌دهند؟ در مقابل مزد الهی، این مزدهای دنیوی مگر چقدر است؟ بسیجی این جوری فکر می‌کند؛ لذا است که اخلاص به خرج می‌دهد؛ مخلصاً لله کار را انجام می‌دهد.

اخلاص، یکی از خصوصیات است. اگر اخلاص شد، آن وقت خودپرستی‌ها و خودمحوری‌ها و این‌ها برکنار خواهد شد؛ ثروت اندوزی برای خود، دست دراز کردن به این‌جا، به آن‌جا، دیگر ممنوع خواهد شد. این‌ها همه‌اش ناشی از شرك است؛ شرك پنهان. وقتی که اخلاص بود، شرك نبود، این‌ها دیگر از بین خواهد رفت. روحیه‌ی بسیجی این است. در مدیریت‌های کشور، در نظام عمومی کشور و سازماندهی عمومی کشور، در فعالیت‌های گوناگون، در فعالیت‌های مرسوم دولتی، در فعالیت‌های شخصی، همه جا روحیه‌ی بسیجی می‌تواند خودش را نشان بدهد.^۱

راز ماندگاری مفاتیح الجنان

پس از گذشت سال‌ها از رحلت حاج شیخ عباس قمی رحمته‌الله، کتاب "مفاتیح الجنان" وی هنوز هم در محافل و مجالس معنوی مردم حضور دارد و کمتر خانه‌ای یافت می‌شود که این کتاب در آن خانه موجود نباشد. کتاب ایشان در کنار هر سجاده و در هر قفسه و طاقچه‌ای، در کنار قرآن کریم جای دارد. رمز موفقیت بزرگ ایشان را باید در اخلاص وی در نوشتن

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار بسیجیان استان کرمانشاه، تاریخ: ۱۳۹۰/۷/۲۲.

آن کتاب جست و جو کرد؛ چراکه مؤلف آن، گوهرگران مایه‌ی اخلاص را با ارادت خالصانه به اهل بیت علیهم‌السلام عجین کرده بود و همین اخلاص و نیت پاک بود که اثر او را جاودانه کرده و زینت بخش مجالس ساخته است. در احوال آن بزرگ‌مرد آورده‌اند:

فرزند ایشان از مرحوم سلطان الواعظین شیرازی (مؤلف کتاب شب‌های پیشاور) نقل می‌کند که گفته بود: در ایامی که مفاتیح الجنان تازه منتشر شده بود، روزی در سرداب سامرا آن را در دست داشتم و مشغول زیارت بودم. دیدم شیخی با قبای کرباس و عمامه کوچک نشسته و مشغول ذکر است. شیخ از من پرسید: این کتاب از کیست؟ پاسخ دادم: از محدث قمی، آقای حاج شیخ عباس است و شروع کردم به تعریف کردن از آن. شیخ گفت: این قدر هم تعریف ندارد. بی خود تعریف می‌کنی. من با ناراحتی گفتم: آقا برخیز و از این جا برو [و دیگر از این گونه سخنان بر زبان می‌آورد].

کسی که کنار من نشسته بود، دست زد به پهلویم و گفت: مؤدب باش؛ ایشان خود محدث قمی هستند! من برخاستم با آن مرحوم روبوسی کردم و عذر خواستم و خم شدم که دست ایشان را ببوسم؛ ولی آن مرحوم نگذاشت و خم شد دست مرا بوسید و گفت: شما سید هستید!

مرحوم شیخ عباس قمی، در خاطره‌های خود برای پسرش می‌گوید: وقتی کتاب «منازل الاخرة» را نوشته و به چاپ رساندم، در قم شخصی بود به نام «عبدالرزاق مسأله‌گو» که همیشه قبل از ظهر در صحن حرم مطهر حضرت معصومه علیها‌السلام احکام شرعی را برای مردم می‌گفت. مرحوم پدرم «کربلایی محمدرضا» از علاقه‌مندان منبر شیخ عبدالرزاق بود؛ به حدی که هر روز در مجلس او حاضر می‌شد و شیخ هم بعد از مسأله گفتن، کتاب «منازل الاخرة» مرا می‌گشود و از آن برای شنوندگان و حاضران از روایات و احادیث آن

می خواند. روزی پدرم به خانه آمد و مرا صدا زد و گفت: شیخ عباس! کاش مثل عبدالرزاق مسأله گو می شدی و می توانستی منبر بروی و از این کتاب که او برای ما می خواند، تو هم می خواندی.

چند بار خواستم بگویم پدرجان! این کتاب از آثار و تألیفات من است؛ اما هر بار خودداری کردم و چیزی نگفتم و فقط گفتم: دعا بفرمایید خداوند توفیقی مرحمت نماید.^۱

تواضع ز گردن فرازان نکوست گدا گر تواضع کند خوی اوست^۲

رضایت امام زمان علیه السلام

آیت الله کوهستانی رحمته الله در تأسیس مدرسه‌ی علمیه، تنها و تنها رضایت حضرت ولی عصر علیه السلام را دنبال می‌کرد. روزی که ایشان با رنج و دشواری‌های فراوان، حوزه‌ی علمیه را برپا کرد و طلاب از اطراف و اکناف به کوهستان می‌آمدند و همه جا صحبت از حوزه‌ی ایشان بود، فرمودند:

مدرسه باید تابلوی امام زمان علیه السلام داشته باشد. اگر بدانم امام از این کار راضی نیست، فوراً بساط را جمع می‌کنم و عذر همه را می‌خواهم.^۳

مقام معظم رهبری دامت بره در تبیین سیره‌ی حضرت امام قدس سره می‌فرماید: یک شاخص دیگر در مشی امام و خط امام که خیلی مهم است، مسأله‌ی محاسبات معنوی و الهی است. امام در تصمیم‌گیری‌های خود، در تدابیر خود، محاسبات معنوی را در درجه‌ی اول قرار می‌داد. یعنی چه؟ یعنی انسان برای هر کاری که می‌خواهد بکند، در درجه‌ی اول، هدفش کسب رضای الهی باشد. کسب پیروزی نباشد؛ به دست گرفتن قدرت نباشد؛ کسب و جاهت پیش زید و عمرو نباشد. هدف اول، رضای الهی باشد. این یک. بعد هم به

۱. سایت خبرگزاری رسمی حوزه، شناسه خبر: ۳۴۶۴۹۲، تاریخ: ۱۳۹۳/۱۲/۲۴.

۲. نظامی گنجوی.

۳. کوهستانی، برقله پارسایی، ص. ۱۰۳.

و وعده‌ی الهی اطمینان و اعتماد داشته باشد. وقتی انسان هدفش رضای خدا بود، به وعده‌ی الهی هم اعتماد و اطمینان داشت، آن وقت دیگر یأس معنا ندارد، ترس معنا ندارد، غفلت معنا ندارد، غرور معنا ندارد.

امام آن وقتی که تنها بود، مبتلای به ترس نشد؛ مبتلای به یأس نشد. آن وقتی هم که همه‌ی ملت ایران یک‌صدا نام او را فریاد زدند، بلکه ملت‌های دیگر هم به او عشق ورزیدند و این را ابراز کردند، دچار غرور نشد. آن وقتی که خرمشهر به وسیله‌ی متجاوزین عراقی از دست رفت، امام مأیوس نشد؛ آن وقتی هم که خرمشهر را رزمندگان ما با دلاوری و فداکاری خود گرفتند، امام مغرور نشد؛ فرمود: «خرمشهر را خدا آزاد کرد»؛ یعنی ما هیچ‌کاره‌ایم.

در همه‌ی حوادث گوناگون دوران زعامت آن بزرگوار، امام همین جور بود. آن وقتی که تنها بود، وحشت نکرد؛ آن وقتی که غلبه و قدرت با او بود، مغرور نشد؛ غفلت هم نکرد. این اعتماد به خداست. وقتی رضای خدا بود، قضیه این است!

۲. تقوا

عامل دیگر در موفقیت طلاب و حوزویان، تقوا و پرهیزکاری است. تقوا به معنای کنترل خویشتن در برابر گناهان است، چه در آشکار و چه در پنهان. «تقوا یعنی پرهیز با حرکت، نه پرهیز با سکون. گاهی شما در حال سکون پرهیز می‌کنید، با نشستن و کار نداشتن؛ مثلاً با رانندگی نکردن پرهیز می‌کنی تا به کوه نخوری و از دره پرتاپ نشوی، یا حرکت نکردن در خارزارها که خارهای مگیلان دامن شما را نگیرد. این نوعی پرهیز است که اسلام آن را توصیه نمی‌کند، بلکه می‌گوید در سینه‌ی قضایا و واقعیت‌ها، با حوادث روبه‌رو شوید و در عین حال پرهیز کنید. مثل راننده‌ای که رانندگی

۱. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، تاریخ: ۱۴/۳/۱۳۸۹.

می‌کند، اما پرهیز هم می‌کند. این پرهیز، همان مراقبت کردن و مواظب خود بودن است. تقوا یعنی پرهیز در حال حرکت و مراقبت در حال حرکت. در میدان‌ها حرکت بکنید، اما مواظب باشید! از اصطکاک‌ها، از غلط رفتن راه‌ها، از وارد کردن ضایعه‌ها به خود یا دیگران و از تخطی کردن از حدودی که برای انسان معین کرده که انسان را به گمراهی می‌برد؛ چون جاده بسیار خطرناک و طولانی و ظلمانی است.^۱

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

همانا تقوای الهی، دوی درد قلب‌هایتان، بینایی برای کوری دل‌هایتان، شفا برای بیماری جسمانتان، آبادی برای ویرانی سینه‌هایتان، پاک کننده ناپاکی‌های نفستان، جلای شب‌کوری چشمانتان، ایمنی از ترس دل‌هایتان و نور برای سیاهی تاریکی‌هایتان است.^۲

امام خمینی قدس سره در باب اهمیت تقوا و تهذیب نفس در زندگی طلبگی می‌فرماید: این اصطلاحات هر چه زیادتر شود، اگر با تهذیب و تقوا همراه نباشد، به ضرر دنیا و آخرت جامعه مسلمین تمام می‌شود. تنها دانستن این اصطلاحات اثری ندارد. علم توحید هم اگر با صفای نفس توأم نباشد، وبال خواهد بود. چه بسا افرادی که عالم به علم توحید بودند و طوایفی را منحرف کردند. چه بسا افرادی که همین اطلاعات شما را به نحو بهتری دارا بودند، لیکن چون انحراف داشتند و اصلاح نشده بودند، وقتی وارد جامعه گردیدند، بسیاری را گمراه و منحرف ساختند. این اصطلاحات خشک اگر بدون تقوا و تهذیب نفس باشد، هر چه بیشتر در ذهن انباشته گردد، کبر و نخوت در دایره‌ی نفس بیشتر توسعه می‌یابد و عالم تیره‌بختی که باد نخوت براو چیره شده، نمی‌تواند خود و جامعه را اصلاح نماید و جز زیان

۱. بیانات مقام معظم رهبری در جلسه هشتم تفسیر سوره بقره، تاریخ: ۱۳۷۰/۷/۲۴.

۲. «... فَإِنَّ تَقْوَالَ اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءٌ قُلُوبِكُمْ وَبَصُرُ عَمَى أَعْيُنِكُمْ وَشِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ وَصَلَاخٌ فَسَادِ صُدُورِكُمْ وَظُهُورٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ وَجَلَاءٌ عِشَا أَبْصَارِكُمْ وَأَمِنْ فَنَاءِ جَانِحِكُمْ وَضِيَاءٌ سَوَادِ ظُلَمَتِكُمْ...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸)

برای اسلام و مسلمین نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد و پس از سال‌ها تحصیل علوم و صرف وجوه شرعی، برخورداری از حقوق و مزایای اسلامی، سد راه پیشرفت اسلام و مسلمین می‌گردد و ملت‌ها را گمراه و منحرف می‌سازد و ثمره‌ی این درس‌ها و بحث‌ها و بودن در حوزه‌ها این می‌شود که نگذارد اسلام معرفی گردد، حقیقت قرآن به دنیا عرضه شود، بلکه وجود او ممکن است مانع معرفت جامعه نسبت به اسلام و روحانیت گردد.^۱

چشمی که ندید، دلی که ترسید!

امیرمؤمنان علی علیه السلام در وصف متقین می‌فرماید:
 وَغَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ؛^۲ و از آن چه خداوند حرام کرده است، چشمان خود را فرو می‌بندند.

واقعه‌ای در زمان اقامت و تحصیل علامه محمدتقی جعفری رحمته الله علیه در نجف اشرف برای وی روی داد که از سویی بسیار آموزنده و از سویی دیگر، یکی از رموز موفقیت او به شمار می‌رود. علامه می‌گوید:

ما در نجف در مدرسه‌ی صدر اقامت داشتیم. خیلی مقید بودیم که در جشن‌ها و ایام سرور، مجالس جشن بگیریم، و ایام سوگواری را هم، سوگواری می‌گرفتیم. یک شبی مصادف شده بود با ولادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام. اول شب نماز مغرب و عشا می‌خواندیم و یک شربت می‌خوردیم؛ آن‌گاه با فکاهیاتی مجلس جشن و سرور ترتیب می‌دادیم. یک آقای بود به نام آقا شیخ حیدر علی اصفهانی، که نجف‌آبادی بود. معدن ذوق بود. او که می‌آمد، مَن بِهِ الْكِفَايَةُ، قطعاً به وجود می‌آمد، جلسه دست او قرار می‌گرفت.

آن ایام مصادف شده بود با ایام قلب الاسد (۱۰ الی ۲۱ مرداد) که ما خرماپزان می‌گوییم. نجف با ۲۵ و یا ۳۵ درجه خیلی گرم می‌شد. آن سال در اطراف نجف،

۱. امام خمینی، جهاد اکبر، ص ۱۹-۲۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه متقین.

باتلاقی درست شده بود و پشه‌هایی به وجود آمده بود که عرب‌های بومی را اذیت می‌کرد. ما ایرانی‌ها هم که اصلا خواب و استراحت نداشتیم. آن سال آن قدر گرما زیاد بود که اصلا قابل تحمل نبود.

نکته سوم این که حجره‌ی من رو به شرق بود. تقریباً هم مخروطیه بود. من فروردین را در آن جا به طور طبیعی مطالعه می‌کردم و می‌خواستیم. اردیبهشت هم مقداری قابل تحمل بود؛ ولی دیگر از خرداد امکان استفاده از حجره نبود. گرما واقعا کشنده بود. وقتی می‌خواستیم بروم از حجره کتاب بردارم، مثل این بود که با دست نان را از داخل تنور برمی‌دارم، در اقل وقت و سریع! با این تعاریف این جشن افتاده بود به این موقع. در بغداد و بصره و نجف، گرما، تلفات هم گرفته بود. ما بعد از شب نشستیم. شربت هم درست شد. آقا شیخ حیدرعلی اصفهانی که کتابی هم نوشته به نام «شناسنامه خر» آمد.

مدیر مدرسه‌مان، مرحوم آقا سید اسماعیل اصفهانی هم آن جا بود. به آقا شیخ علی گفت: آقا شب نمی‌گذره، حرفی داری بگو. ایشان یک تکه کاغذ روزنامه در آورد. عکس یک دختر بود که زیرش نوشته بود: «أَجْمَلُ بَنَاتِ عَصْرِهَا؛ زیباترین دختر روزگار.» گفت: آقایان من درباره‌ی این عکس از شما سؤالی می‌کنم. اگر شما را مخیر کنند بین این که با این دختر به طور مشروع و قانونی ازدواج کنید - از همان اولین لحظه‌ی ملاقات عقد جاری شود و حتی یک لحظه هم خلاف شرع نباشد و هزار سال هم زندگی کنید، با کمال خوش‌رویی و بدون غصه؛ یا این که جمال علی علیه السلام را مستحجاباً زیارت و ملاقات کنید، کدام را انتخاب می‌کنید؟

سؤال خیلی حساب شده بود. طرف دختر حلال بود و زیارت علی علیه السلام هم مستحبی. گفت: آقایان واقعیت را بگویید. جا نماز آب نکشید، عجله نکنید، درست جواب دهید. اول کاغذ را مدیر مدرسه گرفت و نگاه کرد و خطاب به پسرش که در کنارش نشسته بود، با لهجه‌ی اصفهانی گفت: سید محمد! ما یک چیزی بگوییم، نری به مادرت بگویی‌ها؟ معلوم شد نظر آقا چیست.

شاگرد اول ما نمره‌اش را گرفت! همه زدند زیر خنده.

کاغذ را به دومی دادند. نگاهی به عکس کرد و گفت: آقا شیخ علی! اختیار داری. وقتی آقا (مدیر مدرسه) این طور فرمودند، مگر ما قدرت داریم که خلافتش را بگوییم. آقا فرمودند دیگه! خوب در هر تکه، خنده راه می‌افتاد. نفر سوم گفت: آقا شیخ حیدر! این روایت از امام علی علیه السلام معروف است که فرموده‌اند: «یا حارثُ حَمدان! مَنْ یَمُتْ یَرِنی؛ ای حارث حمدانی! هر کی بمیرد، مرا ملاقات می‌کند»؛ پس ما ان شاء الله در موقعش جمال علی علیه السلام را ملاقات می‌کنیم! باز هم همه زدند زیر خنده. حُب، اهل ذوق بودند. واقعا سؤال مشکلی بود.

یکی از آقایان گفت: آقا شیخ حیدر! گفתי زیارت آقا علیه السلام مستحبی است؟ گفתי آن هم شرعی صد در صد؟ آقا شیخ حیدر گفت: بلی. گفت: والله چه عرض کنم (باز هم خنده‌ی حضار). نفر پنجم من بودم. این کاغذ را دادند دست من. دیدم که نمی‌توانم نگاه کنم. کاغذ را رد کردم به نفر بعدی. گفتم: من یک لحظه دیدار علی علیه السلام را به هزاران سال زناشویی با این زن نمی‌دهم. یک وقت دیدم یک حالت خیلی عجیبی دست داد. تا آن وقت هم چو حالتی ندیده بودم. شبیه به خواب و بی‌هوشی بلند شدم. اول شب قَلْبُ الْأَسَدِ وارد حجره‌ام شدم. حالت غیر عادی، حجره رو به مشرق، دیگر نفهمیدم. یک بار به حالتی دست یافتم. یک دفعه دیدم یک اتاق بزرگی است. یک آقایی نشسته در صدر مجلس، تمام علامات و قیافه‌ای که شیعه و سنی درباره امام علی علیه السلام نوشته‌اند، در این مرد موجود است. یک جوانی پیش من در سمت راستم نشسته بود. پرسیدم این آقا کیست؟ گفت: این آقا خود علی علیه السلام است. من سیر او را نگاه کردم. آدم بیرون، رفتم همان جلسه؛ کاغذ رسیده دست نفر نهم یا دهم. رنگم پریده بود. نمی‌دانم شاید مرحوم شمس‌آبادی بود، خطاب به من گفت: آقا شیخ محمدتقی! شما کجا رفتید و آمدید؟ نمی‌خواستم ماجرا

۱. شعر منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام که به حارث حمدانی فرمود. (مجلسی، بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۸۰)

را بگویم. اگر بگم، عیششون به هم می خوره. اصرار کردند و من بالاخره قضیه را گفتم و ماجرا را شرح دادم. خیلی منقلب شدند. خدا رحمت کند آقا سید اسماعیل (مدیر) را خطاب به آقا شیخ حیدر گفت: آقا! دیگر از این شوخی‌ها نکن. ما را بد آزمایش کردی! این از خاطرات بزرگ زندگی من است.^۱

مقام معظم رهبری دامت‌السلامه در اهمیت چشم‌پوشی از محارم الهی چنین می‌فرماید: از حکمت‌های امام باقر علیه‌السلام است که می‌فرماید: «كُلُّ عَيْنٍ بِأَكْبِيَّةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَغْنِيَنَّ. عَيْنٌ سَهْرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ»؛^۲ هول و هراس روز قیامت، همه‌ی چشم‌ها را به گریه و می‌دارد، مگر چشم سه طایفه از مردم: اول، چشمی که در راه خدا بیداری کشیده باشد. برای انجام وظیفه‌ی در راه خدا، پلک برهم نگذارد و نخواهد. مصداق آنم این‌گونه چشم برهم نگذاشتن، همان عزیزان و مجاهدانی هستند که دوران دفاع مقدس، گاهی شب‌ها تا صبح راه می‌رفتند تا به خطوط دشمن برسند. دوم، چشمی که از خشیت الهی اشک بریزد و گریان شود؛ در همه‌ی حالات، به خصوص در حال عبادت، در حال نماز، در روایتی فرمودند: به خدا قسم، اشک در حال نماز، روشنی چشم است! و سوم، کسی که از محارم الهی چشم بپوشد. ممکن است مراد همین محرمات چشمی باشد؛ گناهانی که با چشم انجام می‌گیرد، از این‌ها چشم بپوشاند و محتمل است مراد، معنای کنایی باشد؛ یعنی چشم‌پوشی از تمام محارم الهی. قهراً دایره‌ی وسیع‌تری خواهد داشت.^۳

عالم ربانی، حاج آقا رحیم ارباب رحمته‌الله در دوسه سال آخر عمر نابینا شد وقتی از ایشان پرسیدند پس از این همه عمر، آیا ادعایی هم دارید یا نه؟ ایشان فرمودند:

۱. جمعی از نویسندگان، گلشن ابرار، ج ۳، ص ۵۱۴.

۲. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۸۰.

۳. از احادیث منتخب رهبر معظم انقلاب در شروع درس خارج (طریق الاسلامی، رهنمودهای اخلاقی تربیتی رهبر معظم انقلاب اسلامی، ص ۷۵-۷۶)

در مسایل علمی هیچ ادعایی ندارم؛ اما در مسایل شخصی خود دو ادعا دارم: یکی آن که به عمرم غیبت نگفتم و غیبت نشنیدم و دوم آن که در طول عمرم، چشمم به نامحرم نیفتاد. در احوال شخصی ایشان نقل است که فرموده بود: برادرم با همسرش چهل سال در منزل ما بودند؛ در این چهل سال، يك بار همسر برادرم را ندیدم.^۱

من شیره نخوردم!

مرحوم شیخ مرتضی انصاری در زمان تحصیل، یک هم مباحثه‌ای داشت. وقتی مرحوم شیخ تصمیم گرفت در نجف اشرف بماند، هم مباحثه‌ی وی به وطنش مسافرت کرد. از این جریان مدتی گذشت و اوایل ریاست شیخ بود که هم مباحثه‌ای اش برای زیارت به نجف آمد. وقتی شیخ را در مقام ریاست شیعه دید، از او پرسید: من و توهم بحث بودیم؛ چطور شد شما به این مقام رسیدید و من همانم که بودم؟ مرحوم شیخ فرمودند: «من شیره را نخوردم و شما خوردید.»

قضیه آن است که در ایام تحصیل، یک مرتبه شیخ با هم مباحثه‌ی خود به مسجد کوفه می‌روند و در آن جا گرسنه می‌شوند؛ ولی تنها یک فلس پول داشتند. شیخ یک فلس پول را به رفیقش می‌دهد تا برود و چیزی خریداری کند و بیاورد. او هم رفت و مقداری نان و شیره روی نان ریخته بود، آورد. شیخ فرمود: این نان و شیره به اندازه دو فلس است؛ در حالی که شما یک فلس بیشتر نداشتی؟! رفیقش گفت: با آن یک فلس نان خریدم و یک فلس شیره را نسبه گرفتم. شیخ فرمود: من از شیره نمی‌خورم؛ چون نمی‌دانم که

۱. سایت خبرگزاری رسمی حوزه، شناسه مطلب: ۳۵۰۵۲۳، تاریخ: ۱۳۹۴/۳/۳.

آیا می‌توانم قرض را ادا کنم یا نه؟ رفیقش خندید و از آن شیره خورد و شیخ، تنها نان بدون شیره را خورد. شیخ می‌خواست هم مباحثه خود را آگاه کند که بر طالب علم واجب است تا این مقدار احتیاط کند تا به مرتبه‌ای از مراتب علم برسد.^۱

پرهیز از موارد شبهه‌ناک

پرهیزکاران حتی از موارد شبهه‌ناک نیز دوری می‌کنند. آیت‌الله بهجت رحمته‌الله در این مورد می‌فرماید:

سید بحر العلوم رحمته‌الله با آن همه برکات، از لحاظ سن کمتر از شیخ انصاری رحمته‌الله عمر کرده است و شهید اول رحمته‌الله چه قدر از کتاب‌های نافع و قوی و متین دارد. توفیق در تحصیل چیز دیگر است. توفیق به کثرت اشتغال نیست. خیلی خطرناک است که ندانیم قداما چه راهی را می‌رفتند! دلیل عقب ماندگی ما آن است که اموال شبهه‌ناک مصرف می‌کنیم و مال شبهه‌ناک، ایجاد تردید و شبهه می‌کند و به قدر ضرورت و نان خالی اکتفا نمی‌کنیم. این‌ها است که در تحصیل ایمان و یقین و توفیق در تحصیل و آثار و برکات آن اثر دارد؛ لذا بعضی از علما خودشان در خانه نان تهیه می‌کردند تا از جهت طهارت و حلیت آن مطمئن باشند. تصرف در مالی که صاحب آن راضی نیست و مصرف کردن آن، در علمیات و عملیات ما اثر می‌گذارد.^۲

۱. «رمز موفقیت»، روزنامه ایران، شماره ۴۸۵۶، تاریخ: ۱۳۹۰/۰۵/۱۲؛ حسینی شیرازی، یکصد داستان

خواندنی، ترجمه مجیدی، ص ۱۸.

۲. رخشاد، در محضر بهجت، ج ۲، ص ۸۲.

مراقبت بیشتر در اعمال ظاهری

عده‌ای از عارف‌نمایان مدعی هستند وقتی انسان به مراتبی از عرفان دست یافت، دیگر نباید اعمال ظاهری شرعی (واجبات، مستحبات، محرمات و مکروهات) را انجام داد و این اعمال از وی برداشته شده است؛ زیرا خواندن نماز برای آن است که بتوان به وسیله‌ی آن به مراتبی از شهود و ایمان دست یافت. اکنون که فرد به این مرتبه نایل شده است، دیگر نیازی به انجام دادن اعمال ظاهری شرعی نیست.

بزرگان دین، چنین القائات را از وسوسه‌های شیطان می‌دانند. ائمه علیهم‌السلام با آن عظمت و عصمت خودشان، هیچ‌گاه از اعمال ظاهری شرعی دست برنداشتند و همواره به انجام دادن بهتر آن‌ها تأکید داشتند.

مرحوم سید [موسی زرابادی قزوینی] در مراحل تقوا و تهذیب نفس و سلوک شرعی، از نخبگان عصر خود بود. ... گفته‌اند که سید از ابتدای نشوونمای خویش، مراقبت شدیدی در انجام واجبات و پرهیز از محرمات داشته و گاه تمام مستحبات شرعی را انجام می‌داده است. از ایشان نقل شده که فرمود: در روزهایی که در قزوین امام جماعت بودم، مدتی به سیر و سلوک پرداختم و به قدری پیش رفتم که پرده‌ها از جلو چشم برداشته شد. دیوارها در برابر من حائل نبود. وقتی که در خانه نشسته بودم، رهگذرها را در کوچه و خیابان می‌دیدم. روزی به من گفته شد: حالا که به این مقام رسیده‌ای، اگر بخواهی به مدارج بالاتر و مقامات والاتر برسی، یک راه دارد و آن ترک اعمال ظاهری است!

گفتم: این اعمال ظاهری با دلایل قطعی و براهین مسلم شرعی به ما ثابت شده است. من هرگز تا زنده‌ام آن‌ها را ترک نخواهم کرد. گفته شد: در این صورت همه‌ی آن چه به شما داده شده، از شما سلب خواهد شد. گفتم: به جهنم!

از همان لحظه، آن حالت از من سلب شد و يك فرد عادی شدم. دیگر از آن کشف و شهود، هیچ خبری نبود. در آن هنگام متوجه شدم که شیطان از این اعمال ظاهری، با آن همه نقصی که دارد، شدیداً در رنج و عذاب است و لذا تصمیم گرفتم که با تمام قدرت، علاوه بر واجبات، به اعمال مستحبی روی بیاورم و در حدّ توان، چیزی از مستحبات را ترك نکنم. از فضل پروردگار در پرتوالتزام به شرع مبین، حالاتی به من دست داد که حالات پیشین در برابر آن ناچیز بود.^۱

مدیریت و مهار قوای نفس

انسان دارای قوای غضبیه، شهویه، عاقله و واهمه است. ایجاد تعادل در قوا و دوری از افراط و تفریط در آن‌ها، موجب رشد معنوی انسان است؛ ولی آن‌گاه که به افراط یا تفریط گرایش یابند، سقوط انسان را در پی خواهد داشت. کنترل قوای نفس، به ویژه قوه شهویه و غضبیه، فرد را به تعادل در رفتار می‌رساند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ غَضَبُهُ وَ شَهْوَتُهُ فَهُوَ فِي حَيْزِ الْبَهَائِمِ؛^۲ هر که خشم و شهوتش بر او چیره شود، در جایگاه ستوران (و چهارپایان) است.

آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی رحمته الله در کتاب "روح مجرد" می‌نویسند: آقای قاضی برای گذشتن از نفس اماره و خواهش‌های مادی و طبعی و شهوی و غضبی که غالباً از کینه و حرص و شهوت و غضب و زیاده‌روی در تلذذات برمی‌خیزد، روایت عنوان بصری را دستور می‌دادند به شاگردان و تلامذه و مریدان سیر و سلوک إلی الله؛ تا آن را بنویسند و بدان عمل کنند. یعنی یک

۱. جمعی از نویسندگان، گلشن ابرار، ج ۳، ص ۳۲۸-۳۲۹.

۲. تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ح ۸۷۵۶.

دستور اساسی و مهم، عمل طبق مضمون این روایت بود و علاوه بر این می‌فرموده‌اند باید آن را در جیب خود داشته باشند و هفته‌ای یکی، دو بار آن را مطالعه نمایند.^۱

در نوشته‌های یکی از اساتید آمده است:

زمانی که مرحوم قاضی به شدت محتاج و بی‌پول می‌شود. از طرفی نیز از فردی طلب‌کار بوده و او نمی‌داده است. یک بار تصمیم می‌گیرد که برود و طلبش را از او درخواست کند و با دعوا هم که شده پول را بگیرد. بنابراین به همین قصد از منزل خارج می‌شود. در راه به دو نفر برخورد می‌کند که با هم در حال نزاع بودند. یکی به دیگری می‌گوید: این که دعوا ندارد، بالآخره من طلبت را ادا می‌کنم. ایشان از همین صحنه متوجه کار خودش می‌شود که نباید برود و دعوا کند؛ و برمی‌گردد. ایشان فرموده بود: از همان موقع وضع من خوب شد و همان وقت پول برایم رسید.^۲

مادرزن حاج سیدهاشم حدّاد رحمته‌الله^۳ یکی از زنان نیرومند، پرخاش‌گرو و تندخو بود و بسیار سیدهاشم را اذیت می‌کرد. مرحوم سید می‌گویند:

چندین بار خدمت آقای قاضی عرض کردم: اذیت‌های قولی و فعلی امّ الزّوجه به من به حدّ نهایت رسیده است و من حقّاً دیگر تاب صبر و شکیبایی آن را ندارم و از شما می‌خواهم که به من اجازه دهید تا زنم را طلاق بدهم.

مرحوم قاضی فرمودند: از این جریانات گذشته، تو زنت را دوست داری؟! عرض کردم: آری!

فرمودند: آیا زنت هم تو را دوست دارد؟! عرض کردم: آری!

فرمودند: ابداً راه طلاق نداری! برو صبر پیشه کن؛ تربیت تو به دست زنت می‌باشد. و با این طریق که می‌گویی، خداوند چنین مقرر فرموده است که ادب تو

۱. حسینی طهرانی، روح مجرد، ص ۱۷۶.

۲. مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی اهل بیت، فریادگر توحید، ص ۱۲۰.

۳. یکی از عرفای معاصر و از شاگردان آیت‌الله میرزا علی‌آقا قاضی طباطبایی.

به دست زنت باشد. باید تحمّل کنی و بسازی و شکیبایی پیشه گیری!

من هم از دستورات مرحوم آقای قاضی ابدأ تخطی و تجاوز نمی‌کردم، و آن‌چه این مادرزن بر مصایب ما می‌افزود، تحمّل می‌نمودم. تا یک شب تابستان که چون پاسی از شب گذشته بود، از بیرون خسته و فرسوده و گرسنه و تشنه به منزل آمدم که در اطاق بروم، دیدم مادرزمن کنار حوضچه نشسته و از شدت گرما روی پاهایش آب می‌ریزد. تا فهمید من از در وارد شدم، شروع کرد به بد گفتن و ناسزا و فحش دادن ... من هم داخل اطاق نرفتم؛ یک سره از پله‌های بام، به بام رفتم تا در آن جا بیفتم. دیدم این زن صدای خود را بلند کرد و با صدای بلند به طوری که نه تنها من، بلکه همسایگان می‌شنیدند، به من سبّ و شتم و ناسزا گفت. همین‌طور می‌گفت تا حوصله‌ام تمام شد. ... بدون آن‌که به او پرخاش کنم و یا یک کلمه جواب دهم، از پله‌های بام به زیرآدم و از در خانه بیرون رفتم و سر به بیابان نهادم؛ بدون هدفی و مقصودی. همین‌طور دارم در خیابان‌ها می‌روم و هیچ متوجّه خودم نیستم که به کجا می‌روم؟ در این حال، ناگهان دیدم من دو تا شدم: یکی سیدهاشمی است که مادرزن به او تعدّی می‌کرده و سبّ و شتم می‌نموده است؛ و یکی من هستم که بسیار عالی و مجرد و محیط می‌باشم و ابدأ فحش‌های او به من نرسیده است، و اصولاً به این سیدهاشم فحش نمی‌داده است و مرا سبّ و شتم نمی‌نموده است. آن سیدهاشم سزاوار همه‌گونه فحش و ناسزاست؛ و این سیدهاشم که اینک خودم می‌باشم، نه تنها سزاوار فحش نیست، بلکه هر چه هم فحش بدهد و سبّ کند و ناسزا گوید، به من نمی‌رسد.

... در این حال، برای من منکشف شد که این حال بسیار خوب و سرورآفرین و شادی‌زا فقط در اثر تحمّل آن ناسزاها و فحش‌هایی است که وی به من داده است؛ و اطاعت از فرمان استاد مرحوم قاضی، برای من فتح این باب را نموده است؛ و اگر من اطاعت او را نمی‌کردم و تحمّل اذیت‌های مادرزن را نمی‌نمودم،

تا ابد همان سیدهاشم محزون و غمگین و پریشان و ضعیف و محدود بودم.^۱ بی‌موقع خشم نگرفتن، جلوی بسیاری از رفتارهای ناپسند و زشت را می‌گیرد؛ چرا که هنگام خشم، فرد از حالت عادی خارج شده و نمی‌تواند درست و منطقی تصمیم بگیرد و عاقلانه بیندیشد.

شهادت آیت‌الله دستغیب رحمته‌الله در این باره می‌فرماید:

... سوّم، مورد غضب است. ... وقتی که انسان ناگهان عصبانی می‌شود، خونسش به جوش می‌آید، شیطان در او کاملاً نفوذ می‌نماید؛ البته شیطان به حسب خلقت از آتش لطیف است و مثل برق در بشر نفوذ می‌کند. همان مثالی که خودش برای نوح زد که «در حال خشم، بنی آدم در دست من، مانند توپ در دست بچه است».^۲ دیده‌اید بچه، توپ را به هر طرف و هر جور بخواهد، می‌اندازد. در حال خشم هم، شیطان این‌طور بر بشر مسلط می‌گردد که او را به هر حرامی وامی‌دارد. چه بسا در آن حال از او کفر سر می‌زند، مگر کسی که خدا او را نگه دارد.^۳

مقام معظم رهبری رحمته‌الله می‌فرماید:

معروف است که می‌گویند اسکندر مقدونی در یک راهی می‌گذشت، مردم به او کرنش می‌کردند. یک مرد پارسای مؤمنی در یک گوشه‌ای نشسته بود، کرنش نکرد، احترام نکرد، بلند نشد. اسکندر تعجب کرد، گفت: او را بباورید. او را آوردند. گفت: تو چرا در مقابل من کرنش نکردی؟ گفت: زیرا تو غلام غلامان منی. چرا در مقابل تو کرنش کنم؟ گفت: چطور؟ گفت: زیرا تو غلام شهوت و غضب خود هستی؛ و شهوت و غضب غلامان منند، در اختیار منند، من بر آن‌ها غالبم. بنابراین اگر عزت نفس در درون لایه‌های عمیق وجود

۱. حسینی طهرانی، روح مجزّد، ص ۱۷۴-۱۷۶.

۲. طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۴۰ (با اندکی تفاوت).

۳. دستغیب، استعاذه، ص ۱۰-۱۱.

انسان نفوذ کرد، آن وقت شیطان برانسان اثر نمی‌گذارد؛ هواهای نفس در انسان اثر نمی‌گذارد؛ شهوت و غضب، انسان را بازپچه‌ی خود قرار نمی‌دهد.^۱

روزی حواریین (اصحاب) از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند: سخت‌ترین چیزها در عالم هستی چیست؟ حضرت فرمود: غضب خدا. سؤال کردند: چگونه از غضب خدا در امان باشیم؟ حضرت فرمود: سعی کنید غضب نکنید و دیگران را ببخشید.^۲

حضرت امام خمینی قدس سره در پیامی به مناسبت شهادت آیت‌الله علی‌قدوسی، دادستان کل انقلاب اسلامی که به دست منافقین شهید شد، فرمودند:

ضایعه‌ی بزرگ شهادت مرحوم آقای قدوسی باعث تأسف و تأراست. من سال‌های طولانی با او آشنا بودم. ایشان اهل علم و عمل بود و در راه اسلام هم فدا شد. ... راجع به مدرسه‌ها و حوزه‌ها کراراً عرض کرده‌ام که علم بی‌تقوا اگر مضر نباشد، مفید هم نیست. آن مقداری که اسلام از عالم‌های بی‌تقوا صدمه دیده است، معلوم نیست از مردم عادی دیده باشد. آن چه اصل است، تقواست؛ ولی اگر همین تقوا نزد اشخاصی جاهل باشد، گاهی ضرر می‌زند. آدم‌هایی که ظاهر صالح دارند، ممکن است به واسطه‌ی ناآشنایی به مبانی اسلام، اشتباهاتی انجام دهند؛ اما علم و تقوا اگر در کسی جمع شد، در دنیا و آخرت سعادت‌مند است؛ و آقای قدوسی هم عالم بود و هم متقی.^۳

علامه حسن‌زاده آملی، شاگرد آیت‌الله محمدحسن الهی رحمته الله علیه (برادر بزرگوار علامه طباطبایی رحمته الله علیه) نقل می‌کند:

خاطره‌ای از مرحوم آقای الهی درباره‌ی میرزا علی‌آقای قاضی دارم. یک روز پس از نماز که به منزل آمدم، پس از خوردن ناهار آماده استراحت شدم؛ ولی بچه‌ها با سروصدا و بازی نگذاشتند. من که خسته بودم، با بچه‌ها و مادرشان

۱. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم سالگرد رحلت امام خمینی، تاریخ: ۱۳۹۱/۰۳/۱۴.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۳.

۳. امام خمینی، صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۱۰۰.

دعوا کردم؛ در حالی که نباید دعوا می‌کردم. بالاخره در محیط خانواده پدر باید با عظوفت رفتار کند. پس از لحظاتی ناراحت شدم، به حدی که اشکم جاری شد. از خانه بیرون رفتم و مقداری میوه و شیرینی برای بچه‌ها خریدم تا دلشان را به دست آورد و از ناراحتی‌ام کاسته شود؛ ولی جناب رسول‌الله فرموده: دلی را نشکن که اگر شکسته شد، قابل التیام نیست؛ چنان‌چه اگر ظرف سنگینی شکست، با لحیم اصلاح نمی‌شود.

زمین و آسمان بر من تنگ شد و احساس کردم که نمی‌توانم در آمل بمانم. از آمل بیرون آمده به قصد عزیمت به تبریز رفتم به محضر آقا سید محمدحسن الهی به تهران آمدم. قبل از بیان ادامه واقعه، نکته‌ای را باید مطرح کنم و آن این‌که در قم، وقتی که خدمت آقای الهی می‌رسیدم، از ایشان می‌خواستم شما که به محضر آقا (آقای قاضی) مشرف می‌شوید، سفارش ما را هم بکنید. با این‌که آقای قاضی وفات یافته بودند، اما شاگردانش هم چون آقای طباطبایی، آقای الهی و آقای شیخ محمدتقی آملی خدمت‌شان می‌رسیدند. نفس قدسیه الهیه می‌تواند در همه عوالم حشر داشته باشد و این مطلب از آیات و روایات استفاده می‌شود.

علی‌ای‌حال، هنگام اذان صبح به تبریز رسیدم و به مدرسه‌ی طالبیه رفتم. پس از خواندن نماز، صبر کردم تا مقداری از روز بگذرد؛ آن‌گاه پس از پرس‌وجو به منزل آقای الهی رفتم. پس از چند لحظه خودشان آمدند و پس از احوال‌پرسی اظهار داشتند: «من نمی‌دانستم شما قم هستید یا آمل؛ لذا می‌خواستم نامه‌ای به اخوی [علامه طباطبایی] بنویسم تا نامه را به شما برسانند.»

با تعجب عرض کردم: «آقا چه اتفاقی افتاده که می‌خواستید مرا در جریان بگذارید؟» فرمودند: «من خدمت آقا مشرف شدم و سفارش شما را به ایشان کردم؛ ولی حاج آقای آملی (ایشان خیلی مؤدب بودند و مرا حاج آقا خطاب می‌کردند)! ایشان از شما راضی نبودند.» با شنیدن این جمله تالاله گوش سرخ شدم. عرض کردم: «آقا! چطور؟ چرا راضی نبودند؟» فرمودند: «ایشان

به من گفتند آقای آملی، چطور هوس این راه را دارد در حالی که با عائله‌اش این طور رفتار می‌کند؟» بعد فرمود: «حاج آقای آملی! داستان رفتار با عائله چیست؟» زبانم بند آمد و اشکم جاری شد و نتوانستم حرفی بزنم. سبحان الله! پس حجج الهیه چه مقاماتی داشتند؛ آگاه به عالم اسرار بودند؛ ولی زبان نمی‌گشودند، جز در مواردی که لازم بود تا اسراری را برملا سازند.^۱

۳. ترک گناه

از شرایط موفقیت در تحصیل علوم شرعی، دوری از گناه است. گناه، ارتکاب کار حرام است و باعث تیره و تاره شدن قلب انسان می‌گردد؛ به طوری که دیگر قابلیت تابیدن نور علم^۲ را از دست می‌دهد. علم نوری است که خداوند در دل هر کسی بخواهد قرار می‌دهد^۳ و دل پاک، یکی از آن‌ها است.

در یکی از توصیه‌های آیت الله بهجت رحمته الله علیه آمده است:

کوچک و بزرگ باید بدانیم راه یگانه برای سعادت دنیا و آخرت، بندگی خدای بزرگ است؛ و بندگی، در ترک معصیت است در اعتقادیات و عملیات. آن چه را که دانستیم، عمل نماییم و آن چه را که ندانستیم، توقف و احتیاط نماییم تا معلوم شود، هرگز پیشمانی و خسارت، در ما راه نخواهد داشت. این عزم اگر در بنده، ثابت و راسخ باشد، خدای بزرگ، اولی به توفیق و یاری خواهد بود.^۴ بی‌تردید هرگونه پیشرفت علمی و معنوی طلبه و روحانی، در گرو دوری از گناه است. مرحوم آیت الله ملاحسین قلی همدانی در نامه‌ای می‌نویسند:

... و آن چه این ضعیف از عقل و نقل استفاده نموده‌ام، این است که اهمّ اشیا

۱. شمس الشموس، الهیه، ص ۶۱.

۲. منظور علم الهی، شرعی و مفید است، نه مشتئی اصطلاح‌های خشک.

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۴.

۴. ساعی، به سوی محبوب، ص ۲۸.

از برای طالب قرب، جِدِّ و سعی تمام در ترک معصیت است. تا این خدمت را انجام ندهی، نه ذکرت، نه فکرت، به حال قلبت فایده نخواهد داشت؛ چرا که پیشکش و خدمت کردن کسی که با سلطان در عصیان و انکار است، بی فایده خواهد بود.^۱

بسیاری از علمای اسلام و بزرگان حوزه اطراف کارهای مکروه و مباح نمی‌گشته‌اند، تا چه رسد به کارهای حرام. مرحوم ملا عبدالله شوشتری، یکی از شاگردان محقق اردبیلی رحمته الله علیه در مقام موعظه به فرزندش می‌گویند: فرزندم! از آن هنگام که اساتیدم به من فرمودند به رأی خودت عمل کن و اجازهی اجتهادم دادند، تاکنون مرتکب کار مباح و مکروه نشده‌ام، حتی در خوردن، آشامیدن، خواب و مانند آن.^۲

مرحوم آیت‌الله کوهستانی می‌فرمود:

در دوران طلبگی، چند سال با یک طلبه‌ی اردبیلی هم حجره بودیم. ابتدا که می‌خواستیم باهم در حجره درس بخوانیم و زندگی کنیم، تعهد کردیم که جز حرف‌های واجب و مستحب، حرفی دیگر نزنیم. در طول این چند سال کوشیدیم به این تعهد عمل کنیم و عمل هم کردیم.^۳

۴. التزام به نماز اول وقت

تمام انسان‌های بزرگ و الهی، اعم از عارف و عامی، یکی از عوامل مهم موفقیت به‌ویژه موفقیت‌های معنوی خود را حاصل اقامه‌ی نماز در اول وقت آن می‌دانند. نماز اول وقت، دارای اسرار فراوانی است که بزرگان اهل معرفت به بعضی از آن‌ها اشاره کرده‌اند.

۱. بهاری همدانی، تذکره المتقین، ص ۲۰۸.

۲. مختاری، سیمای فرزندگان، ص ۹۳.

۳. کوهستانی، برقله پارسایی، ص ۱۱۶.

آیت الله بهجت رحمته الله علیه می فرمود:

بعضی از علما با سفارش به نماز اول وقت و یا نماز شب، زندگی آینده‌ی فرزندانشان را تأمین می‌کردند.^۱

آیت الله سید علی قاضی طباطبایی رحمته الله علیه از جمله‌ی وصیت‌هایش آورده است: عمده‌ی آن‌ها نماز است. نماز را بازاری نکنید. اول وقت به جا آورید، با خضوع و خشوع! و اگر نماز را تحقّق کردید، همه چیزتان محفوظ می‌ماند.^۲

آیت الله مصباح فرمود: مرحوم علامه طباطبایی و آیت الله العظمی آقای بهجت از مرحوم آقای قاضی رحمته الله علیه نقل می‌کردند که ایشان می‌فرمودند: اگر کسی نماز واجبش را اول وقت بخواند و به مقامات عالیّه نرسد، مرا لعن کند! [و یا فرمودند: به صورت من تُف بیندازد!] «اول وقت، سرّ عظیمی ست، «حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ» خود یک نکته‌ی ست غیر از «أَقِمُوا الصَّلَاةَ»! اینکه انسان اهتمام داشته و مقید باشد نماز را اول وقت بخواند، فی حدّ نفسه آثار زیادی دارد، ولو حضور قلب هم نباشد.^۳

از آن جایی که تمام اعمال انسان، تابع قبولی نماز است، مقام معظم رهبری دامت ظلّه در اهمیت آن می‌فرماید:

بعد از ترک گناه، انجام واجبات و از همه‌ی واجبات مهم‌تر، نماز است. «وَ اعْلَمَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعُ لِصَلَاتِكَ.»^۴ همه‌ی کار انسان، تابع نماز است. نماز را به وقت بخوانید، با توجه و با حضور قلب بخوانید.^۵

۱. رخشاد، در محضر بهجت، ج ۱، ص ۸۵.

۲. شمس الشموس، عطش، ص ۳۰۲.

۳. ادهم نژاد، در محضر بزرگان، ص ۹۹؛ حسن زاده، اسوه عارفان، ص ۸۹.

۴. بدان که تمام اعمال، تابع نماز است. (نهج البلاغه، نامه ۲۷)

۵. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان در ماه رمضان، تاریخ: ۱۳۸۵/۰۹/۳۱.

نماز، واجب‌ترین کار

یک بار جلسه با آقای [شهید آیت‌الله دکتر] بهشتی به اذان مغرب رسید. نظر آقای بهشتی این بود که نماز بخوانیم و بحث را پس از آن ادامه دهیم؛ ولی بعضی افراد کار داشتند و می‌خواستند بحث ادامه یابد. ایشان پیشنهاد کرد که رأی‌گیری شود. پس از رأی‌گیری، اقامه نماز در اول وقت رأی نیاورد. آقای بهشتی گفتند: «به رغم این‌که نماز رأی نیاورده است، ولی ما چه کاری واجب‌تر از نماز سراغ داریم؟! خداوند برای انجام کار دیگری در وقت نماز، هیچ خیری قرار نداده است.»^۱

درباره‌ی شهید دستغیب آمده است:

در سفر عمره، در خدمت آقای دستغیب بودم. بلیط یک‌سره و مستقیم به جده پیدا نشده بود؛ لذا به بیروت رفتیم که از آن‌جا به عربستان برویم. در فرودگاه بیروت چند ساعت معطل شدیم. وقتی سوار هواپیما شدیم، نزدیک مغرب بود. هواپیما باز هم تأخیر داشت. حاج آقا کوشش کرد نماز را اول وقت بخواند. خدمه می‌گفتند نمی‌شود پیاده شوید؛ ممکن است هواپیما حرکت کند! آن‌قدر هواپیما تأخیر کرد که حساب کردیم تا رسیدن به عربستان و جده نماز قضا می‌شود. ایشان با ناراحتی برخاستند و گفتند: «پیاده شویم. اگر چه هواپیما برود.» خدمه گفتند: درها بسته شده و هواپیما در حال روشن شدن است! ایشان چند لحظه ایستاده و در حال توجه خاصی سکوت کردند! وقتی هواپیما روشن شد، از موتور آن آتش محسوسی بیرون آمد؛ فوراً هواپیما را خاموش و مسافری را پیاده کردند و گفتند: چهار ساعت دیگر تأخیر داریم. ایشان با خوشحالی بسیار با دوستان پیاده شده و می‌گفتند: «نماز، نماز.»

به محض رسیدن به سالن فرودگاه، نماز را با توجه و شکرگزاری اقامه کردند.

۱. رجایی، سیره شهید بهشتی، ص ۳۵۶، به نقل از محمد کاظم نیک‌نام؛ کرمانشاهانی، مجمع ملکوتیان، ص ۱۲۸.

سلام نماز را که دادیم، مأمورین گفتند: آقا سوار شوید؛ نقص هواپیما برطرف شده و می‌خواهد حرکت کند!

رفع تنگ دستی با نماز اول وقت

بسیاری از بزرگان، مشکلات مادی و معنوی و حتی علمی خود را با خواندن نماز برطرف می‌کردند. آیت‌الله بهجت رحمته‌الله می‌فرماید:

از آیت‌الله سید عبدالهادی شیرازی رحمته‌الله از علما و مراجع بزرگ نجف نقل شده که گفت: در کوچکی بعد از فوت پدرم (میرزای بزرگ)، تکفل خانواده به عهده‌ی من بود. ایشان را در خواب دیدم. از من پرسیدند: آقا سید عبدالهادی! حال شما چه طور است؟ در جواب گفتم: خوب نیست! فرمود: به بچه‌ها و اهل خانه سفارش کنید که نماز اول وقت بخوانند، تنگ دستی شما رفع می‌شود.^۲

اول نماز، بعد کار

از حضرت آیت‌الله بهجت رحمته‌الله پرسیده شد:

در اوصاف مؤمن در روایت آمده است که: «وَصَلَاةٌ فِي شُغْلٍ»؛^۳ معنای این عبارت چیست؟ ایشان جواب دادند: یعنی در وقت اشتغال به کار، نمازش را هم به موقع می‌خواند. سپس سؤال شد: این برای مؤمن چه امتیازی می‌تواند باشد؟ جواب دادند: یعنی این‌که به واسطه‌ی شغلهش از نماز منصرف نمی‌شود.^۴ قطعاً داعی و صارف قوی لازم دارد که از بازار و گرمی آن و کار در وقت نماز، دست بردارد. هر چند دیگران هم نماز می‌خوانند؛ ولی ممکن است تأخیر بیندازند و مواظب اول وقت و

۱. تبریزی، «دزنگی در حیات علمی، اخلاقی و مبارزاتی شهید آیت‌الله عبدالحسین دستغیب شیرازی»، مجله شاهد یاران، ش ۵۳ و ۵۴، ص ۵؛ کرمانشاهانی، مجمع ملکوتیان، ص ۶۲.

۲. رک: رخشاد، در محضر آیت‌الله بهجت، ج ۳، ص ۱۸۸.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۳۱؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۸۷.

۴. اشاره به آیه ۳۷ سوره نور است: رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ؛ مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیرو رو می‌شود، می‌هراسند.

وقت فضیلت و درک آن نباشند، و از آن‌ها فوت شود.^۱

۵. نماز شب

در روایات معصومین علیهم‌السلام برای نماز شب، فضیلت بسیاری نقل شده است؛ آن چنان که خواندن آن برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واجب بود. خداوند متعال در قرآن کریم خطاب به حضرت می‌فرماید:

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا^۲ مقداری از شب را بیدار و متهجّد باش و نماز شب خاص تو است، باشد که خدایت تو را به مقام محمود «شفاعت» مبعوث گرداند.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز می‌فرماید:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا تَخَلَّى بِسَيِّدِهِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَنَاجَاهُ أَتَبَتَ اللَّهُ النَّوْرَ فِي قَلْبِهِ^۳؛ همانا بنده آن هنگام که در دل شب تاریک با خدای خود خلوت کرده و با وی مناجات می‌کند، خداوند نورش را در دل او تثبیت می‌کند.

در خاطرات علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه نقل است که:

چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم، از نقطه نظر قربت و خویشاوندی و رحمت، گاه‌گاهی به محضر مرحوم قاضی شرفیاب می‌شدم. تا یک روز در مدرسه‌ای ایستاده بودم که مرحوم قاضی از آن‌جا عبور می‌کردند. چون به من رسیدند، دست خود را روی شانه‌ی من گذاردند و گفتند: «ای فرزند! دنیا می‌خواهی، نماز شب بخوان؛ آخرت می‌خواهی، نماز شب بخوان!» این سخن آن‌قدر در من اثر کرد که از آن به بعد تا زمانی که به ایران مراجعت کردم - پنج سال تمام - در محضر قاضی روز و شب به سر می‌بردم و آنی از ادراک فیض ایشان

۱. رخشاد، در محضر آیت الله بهجت، ج ۱، ص ۲۲۳.

۲. اِسْرَاءُ، آیه ۷۹.

۳. شیخ صدوق، الامالی، ص ۲۷۹ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۹۹.

دریغ نمی‌کردم و از آن وقتی که به وطن مألوف بازگشتم تا وقت رحلت استاد، پیوسته روابط ما برقرار بود و مرحوم قاضی طبّی روابط استاد و شاگردی، دستوراتی می‌دادند و مکاتبات از طرفین برقرار بود.

علامه می‌فرمودند: ما هرچه داریم از مرحوم قاضی داریم.^۱

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود^۲

تحصیل و شب‌زنده‌داری

شاید عده‌ای گمان کنند تهجد و شب‌زنده‌داری مانع فعالیت‌های علمی و تحصیل روزانه‌ی فرد باشد و در زمان تحصیل، تنها باید به درس و بحث پرداخت و در اوقات فراغت به عبادت و راز و نیاز و شب‌زنده‌داری؛ در حالی که تجربه و سفارش بزرگان علم و معرفت آن است که شب‌زنده‌داری از اسرار موفقیت تحصیل و نیز سایر امور در زندگی است.

از آیت‌الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی نقل شده که می‌گوید:

من بسیاری از محصلین را می‌شناسم که از شب‌زنده‌داران بودند و همین موضوع سبب شد که فهمی عمیق و استقامتی بی‌نظیر در امر تحصیل نصیبشان شد و به مراتب و مقامات والایی رسیدند و بالعکس، کسانی هستند که در مطالعه کتب علمی کوشش بسیار دارند، ولی به جایی نمی‌رسند و از علم خویش سودی نمی‌برند و برکتی نمی‌بینند.^۳

۱. حسینی طهرانی، مه‌رتابان، ص ۱۶.

۲. حافظ شیرازی.

۳. مختاری، سیمای فرزندگان، ص ۲۱۷.

تحمل بار سنگین با نماز شب

مقام معظم رهبری دامت برکاته می فرماید:

[شما طلاب] بار سنگینی بردوش دارید و برای تحمل آن، بنیه‌ی معنوی قوی لازم است؛ «إِنَّا سَأَلُفِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»^۱ حضرت حق به پیغمبر عزیز و حبیب خود - که برترین انسان‌ها طیّ تاریخ، از اوّلین و آخرین بود - خطاب فرمود: «نماز شب بخوان! نیمه شب برخیز و ارتباط و اتصال خود را مستحکم کن؛ چرا که کار سنگینی در پیش داری»؛ «إِنَّا سَأَلُفِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»؛ تحمل این بار سخت است. آنانی که در وسط این راه پردشمن و شیطان لرزیدند، لغزیدند، منصرف شدند، به دشمن پیوستند، یا به آفات دیگر مبتلا شدند، این جای کارشان - معنویت - عیب داشته است. طلبه‌ی امروز باید به این بُعد از زندگی خود، بسیار توجه کند. شما جوانید؛ دل‌های شما نورانی است و تعلّقاتان کم است؛ اما همیشه این طور نمی‌مانید. این سرمایه را امروز فراهم کنید تا آن روز که گرفتاری‌ها و تعلّقات از اطراف به شما حمله کرد، بتوانید از آن ذخیره‌ی معنوی خود استفاده کنید.^۲

شب خیز! که عاشقان به شب راز کنند

گرد در و بام دوست پرواز کنند

هر جا که دری بود به شب بریندند

الا در عاشقان که شب باز کنند^۳

امام خمینی قدس سره در جریان نهضت انقلاب اسلامی، فشارهای سنگین و طاقت فرسایی را متحمل شد و توانست سربلند از آن‌ها بیرون بیاید و این

۱. مزمل، آیه ۵.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار روحانیون و طلاب ایرانی و خارجی، تاریخ: ۱۶ / ۰۹ / ۱۳۷۴.

۳. ابوسعید ابوالخیر.

همه تحمل سختی‌ها ممکن نبود، مگر با وجود ارتباط محکم با خداوند متعال؛ به ویژه از طریق تهجد و شب‌زنده‌داری. مقام معظم رهبری دامه‌عزله در این باره می‌فرماید:

یک علت این‌که امام بزرگوار ما، یک کلمه‌اش در این فضای عظیم عمومی کشور، در شدت و محنت، در همه‌ی حالات اثرشگفت‌آوری می‌گذاشت، معنویت او بود؛ صفای باطن او بود؛ ارتباط و اتصال او به خدا بود؛ اشک‌های نیمه شب او بود. فرزند امام - مرحوم حاج سید احمد - همان وقت در زمان حیات امام به من گفت: نیمه شب که امام بلند می‌شود، از بس گریه می‌کند، این دستمال‌های معمولی برای پاک کردن اشکش کفافی نمی‌دهد؛ مجبور است اشک چشمش را با حوله پاک کند؛ این قدر اشک می‌ریزد. آن مرد پولادین، آن مردی که حوادث و لطماتی به سمت او سرازیر می‌شد که یک ملت را تکان می‌داد و او را تکان نمی‌داد؛ آن مردی که عظمت و هیمنه‌ی قدرت‌های جهانی در نظر او هیچ و پوچ بود؛ آن مرد در مقابل عظمت الهی، در حال دعا و استغاثه، آن جور اشک می‌ریخت.^۱

نماز شب در همه حال

شیرینی و لذت معنوی نماز شب، آن قدر زیاد و جذاب است که عاشقان هرگز آن را فراموش نمی‌کنند. یکی از نزدیکان حضرت امام قدس‌سپاس نقل می‌کند: امام در بیماری، صحت، زندان، خلاصی، تبعید، حتی بر روی تخت بیمارستان قلب هم نماز شب می‌خواندند. ایشان در قم بیمار شدند و به دستور اطبّا به تهران منتقل شدند. هنگام انتقال، هوا سرد بود، برف می‌بارید و جاده‌ها یخ‌بندان بوده؛ امام چند ساعت در آمبولانس بودند و پس از انتقال به بیمارستان قلب، باز نماز شب خواندند. شبی که از پاریس به سوی تهران

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار طلاب خارجی حوزه‌ی علمیه قم، تاریخ: ۱۳۸۹/۸/۳.

می‌آمدند، در طبقه‌ی بالای هواپیما، نماز شب می‌خواندند.»^۱

یکی از دوستان شهید مطهری نقل می‌کند:

از ویژگی‌های آن مرحوم، تقیّد و علاقه‌ی زیاد ایشان به ذکر و دعا و شب بیداری بود. به یاد دارم که در همان اوایل آشنایی ما با یک‌دیگر او به نماز شب مقید بود و مرا نیز بدان تحریص می‌کرد و من به بهانه‌ی این‌که [آب] حوض مدرسه شور و کثیف و برای چشمانم مضرّ است، از آن شانه خالی می‌کردم تا این‌که شبی در خواب دیدم که خوابم و مردی مرا بیدار کرد و گفت: «من عثمان بن حنیف، نماینده‌ی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام هستم. آن حضرت به تو دستور داده‌اند به پای خیز و نماز شب را به پا دار و این نامه را نیز برای تو فرستاده‌اند.» در آن نامه با حجم کوچکی که داشت، با خط سبز روشن نوشته شده بود: «هَذِهِ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ»^۲ من در عالم خواب با توجه به فاصله‌ی زمانی حضرت علی متحیّرانه نشسته بودم که ناگاه در همان حال تحیّر، مرحوم مطهری مرا از خواب بیدار کرد و در حالی که ظرف آبی در دست داشت، گفت: «این آب را از رودخانه تهیه کرده‌ام، برخیز و نماز شب بخوان و بهانه مجوی.»^۳

درباره‌ی شهید آیت الله قدوسی رحمته الله آمده است:

او به مستحبات و مکروهات بسیار اهمیت می‌داد و نماز شب را برای روحانی لازم می‌دانست. شبی در مسجد گوهرشاد با نگرانی خاصی گفت: برایم بسیار ناگوار و غیرمنتظره بود که شنیدم یکی از اساتید مدرسه‌ی حقانی مقید به نماز شب نیست. با ایشان صحبت کردم، معلوم شد سبکی معده را در شب رعایت نمی‌کند.»^۴

۱. زمانی وجدانی، سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۵، ص ۴۵.

۲. این نامه برائت از آتش است.

۳. سروش، یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، کتاب اول، ص ۱۷۳.

۴. علی خامنه‌ای و دیگران، یادنامه شهید آیت الله قدوسی، ص ۷۶-۷۷.

نماز شب می خوانی؟

طلبه ای نزد آیت الله کوهستانی آمد و گفت: خرجی من تمام شد، از شما کمک می خواهم. آقا پرسید: «نماز شب می خوانی؟» گفت: بله! آقا جان. در جواب فرمود: «راست نمی گویی! طلبه ای که نماز شب بخواند، بی خرجی نمی ماند!»^۱

۶. احسان به والدین

خداوند در هیچ شرایطی نمی پذیرد که نسبت به پدر و مادر بی احترامی شود و بی احترامی به والدین را در کنار شرک به خود قرار داده است. در قرآن می فرماید:

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ إِنَّمَا يُبَلِّغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تُنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا^۲

پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه تا تو زنده هستی، هر دو یا یکی از آن دو سال خورده شوند، آنان را میازار و به درستی خطاب مکن و با آنان به اکرام سخن بگویی.

منشأ لطف الهی

رضایت والدین، رضایت خداوند را در پی دارد^۳ و احترام به آن ها، الطاف الهی را جلب می کند. رمز موفقیت بسیاری از بزرگان ناشی از همین امر است. فرزند شهید مطهری رحمته الله علیه در زمینه ی تأثیر احسان به والدین در خیر و برکت زندگی پدر بزرگوارشان می گوید:

خاطرم می آید که زمانی پدرم گفتند: گه گاه که به اسرار وجودی خود و کارهایم

۱. کوهستانی، بر قلّه پارسایی، ص ۳۰۱، به نقل از حجت الاسلام و المسلمین شیخ غلام ابراهیمی

۲. اسراء، آیه ۲۳.

۳. قال الرسول ﷺ: رَضِيَ اللهُ فِي رَضَى الْوَالِدَيْنِ وَسَخَطَهُ فِي سَخَطِهِمَا. (برجودی، جامع الاحادیث، ج ۲۶، ص ۸۸۸)

می‌اندیشم، احساس می‌کنم یکی از مسائلی که باعث خیر و برکت در زندگی‌ام شده و همواره عنایت و لطف الهی را شامل حال من کرده، احترام و نیکی فراوانی بوده است که به والدین خود کرده‌ام؛ به ویژه در دوران پیری و هنگام بیماری. تا آن جا که توانایی‌ام اجازه می‌داد، از نظر هزینه و مخارج زندگی به آنان کمک و مساعدت کرده‌ام.^۱

قمی که به مشهد رفت!

مقام معظم رهبری دام‌عزله درباره‌ی رمز توفیق خود در زندگی می‌فرماید: بنده اگر در زندگی خود در هر زمینه‌ای توفیقاتی داشته‌ام، وقتی محاسبه می‌کنم، به نظر می‌رسد که این توفیقات باید از يك کار نیکی که من نسبت به یکی از والدینم انجام داده‌ام، باشد.

پدرم در سنین پیری - بیست و چند سال قبل از فوت - به بیماری آب چشم که موجب نابینایی می‌شود، مبتلا شد. بنده در آن موقع، در قم مشغول تحصیل و تدریس بودم. از قم مکررا به مشهد می‌آمدم و ایشان را به دکتر می‌بردم و دوباره باز می‌گشتم تا این‌که در سال ۱۳۴۳ هجری شمسی به ناچار برای معالجه، ایشان را به تهران آوردم. اطبا در ابتدا ما را مأیوس کردند. گرچه بعد از دو سه سال يك چشم ایشان معالجه شد و تا آخر عمر هم می‌دید؛ اما آن زمان مطلقا نمی‌توانست با چشم‌هایش جایی را ببیند و باید دست‌شان را می‌گرفتیم.

و این برای من يك غصه شده بود؛ زیرا اگر به قم می‌آمدم، ایشان مجبور بود در گوشه‌ای از خانه بنشینند و قادر به مطالعه و معاشرت و هیچ کاری نبود و انس و الفتی هم که با من داشت، با دیگر برادران نداشت. با من به دکتر می‌رفت؛ ولی همراه شدن با دیگران و رفتن به دکتر برایش آسان نبود. وقتی بنده نزد ایشان بودم، برایشان کتاب می‌خواندم و با هم بحث علمی می‌کردیم و از این رو با من مأنوس بود. به هر حال، احساس کردم اگر ایشان را در مشهد

۱. فصلنامه شورای فرهنگی و اجتماعی زنان، ش ۱۰، به از نقل از مجتبی مطهری (فرزند شهید مطهری).

مقدس تنها رها کنم و به قم برگردم، ایشان به يك موجود معطل و از کار افتاده تبدیل می‌شود که برای خود ایشان بسیار سخت بود. برای من نیز خیلی ناگوار بود. از طرفی، دوری از قم نیز برای من غیر قابل تحمل بود؛ زیرا که من با قم انس داشتم و تصمیم گرفته بودم که تا آخر عمر در قم بمانم. بر سر دو راهی گیر کرده بودم. این مسأله در ایامی بود که ما برای معالجه پدرم در تهران بودیم. روزهای سختی را در حال تردید گذراندم.

عصر تابستانی بود که سراغ یکی بزرگان و دوستانم در چهار راه حسن‌آباد تهران رفتم. او اهل معنا و آدم با معرفتی بود. جریان را به ایشان تعریف کردم، در ضمن گفتم: من دنیا و آخرت خودم را در قم می‌بینم. اگر اهل دنیا باشم، دنیای من در قم است و اگر اهل آخرت هم باشم، آخرت من در قم است. خلاصه من باید از دنیا و آخرت خودم بگذرم که با پدرم به مشهد بروم و در آن جا بمانم!

آن بزرگوار تأمل مختصری کرد و فرمود: شما برای خدا از قم دست بکش و به مشهد برو. خداوند متعال می‌تواند دنیا و آخرت تو را از قم به مشهد منتقل کند. من در سخنان ایشان تأملی کردم: عجب حرفی است! انسان می‌تواند با خداوند معامله کند. با خودم گفتم برای خاطر خدا، پدرم را به مشهد می‌برم و همان جا می‌مانم. خداوند هم اگر اراده فرمود، می‌تواند دنیا و آخرت مرا از شهر قم به مشهد مقدس بیاورد. تصمیم خود را گرفتم، دلم باز شد و ناگهان از این رو به آن رو شدم؛ یعنی کاملاً راحت شدم و با حالت بشاش و آسودگی خاطر به منزل آمدم.

والدین من که چند روزی بود که مرا ناراحت می‌دیدند، از بشاش بودن من تعجب کردند. به آن‌ها گفتم: من تصمیم گرفتم با شما به مشهد بیایم و آن جا بمانم. آن‌ها اول باورشان نمی‌شد که من از قم دست بکشم.

با آن‌ها به مشهد قدس رفتم و آنجا ماندم و خداوند متعال بعد از آن، توفیقات زیادی به ما داد و به هر حال، به دنبال کار و وظیفه خود رفتم. اگر

بنده در زندگی خود توفیقی داشتم، اعتقاد این است که ناشی از همان بزو نیکی است که به پدر و مادرم انجام داده‌ام.^۱

باز شدن درهایی از ملکوت

اطاعت از والدین، برای فرزند واجب است و می‌تواند دریچه‌هایی از معنویت به روی انسان بگشاید. چون حضرت آیت‌الله بهجت به خدمت [عارف بزرگ] آقای قاضی رحمته‌الله می‌رسند، عده‌ای از فضلاء نجف-که با معرفت رابطه‌ی خوبی نداشتند- به پدر آیت‌الله بهجت در شمال [ایران] پیغام می‌فرستند و می‌گویند که ایشان گمراه شده و نزد فلان شخص (منظورشان آیت‌الله قاضی بوده) می‌رود. پدر ایشان نیز برایش نامه نوشته بود که راضی نیستم به جز واجبات، عمل دیگری انجام دهی و راضی نیستم نماز شب بخوانی!

ایشان نامه‌ی پدرش را خدمت آقای قاضی رحمته‌الله می‌آورد و می‌گوید: پدرم چنین نوشته است. تکلیف من چیست؟ ایشان می‌فرماید: مقلد چه کسی هستی؟ می‌گوید: مقلد آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمته‌الله. مرحوم قاضی می‌گویند: بروید و از مرجع تقلیدتان سؤال کنید. ایشان نیز به محضر آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمته‌الله می‌رود و کسب تکلیف می‌کنند. سید می‌گوید: اطاعت پدر واجب است.

از آن پس، آیت‌الله بهجت سکوت اختیار می‌کنند و دیگر هیچ نمی‌گویند. این رویه ایشان امتداد پیدا می‌کند. ... آیت‌الله شیخ عباس قوچانی فرموده بودند: «در ایام سکوت آیت‌الله العظمی بهجت درهایی از ملکوت به روی

۱. صدی مازندرانی، ۱۱۰ نکته خواندنی درباره آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای، نکته ۱۵.

ایشان باز شده است که مرا ملزم کرده‌اند که سیرایشان را فاش نکنم.^۱

خودسازی بی‌فایده!

برخی از گرفتاری‌های مادی و معنوی افراد، ناشی از خشنود نساختن پدر و مادر است و تا زمانی که والدین خرسند نباشند، این گرفتاری‌ها هم چنان تداوم خواهد داشت.

یکی از طلاب اصفهانی می‌گوید:

زمانی برای خودسازی و تزکیه نفس، چند ماهی به مشهد مقدس مسافرت نمودم. روزی خدمت حضرت آیت‌الله بهجت رحمته‌الله‌علیه رسیدم. ایشان بدون این‌که سؤال کنم، فرمود: آقا! خودسازی به این شکل فایده‌ای ندارد! بروید به اصفهان و مادرتان را خشنود کنید!

گفتم: نمی‌شود! و کمی با ایشان بحث کردم. وقتی که از خدمتشان مرخص شدم، در این فکر فرو رفتم که بنده در این مورد با ایشان اصلاً سخنی نگفته بودم، پس ایشان از کجا دانست؟! سپس برگشتم و از ایشان معذرت‌خواهی کردم.^۲

برکت دعای پدر

حضرت آیت‌الله نجفی مرعشی رحمته‌الله‌علیه نسبت به پدر و مادر خویش همیشه به صورت متواضعانه ادای احترام می‌کرد. حتی در همان دوران نوجوانی، اگر مادرش به او می‌گفت: برو پدرت را از خواب بیدار کن، برای وی مشکل بود که با صدا زدن، پدر را از خواب بیدار کند. از ایشان نقل شده است که فرمود:

در نجف بودیم؛ روزی مادرم فرمودند: پدرت را صدا بزن، برای صرف نهار تشریف بیاورد. حقیر به طبقه‌ی بالا رفتم، دیدم پدرم در حال مطالعه خوابش

۱. مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی اهل بیت علیهم‌السلام، فریادگر توحید، ص ۳۶-۳۷.

۲. همان، ص ۲۱۰-۲۱۱.

برده است. مانندم که چه کنم؟

خدایا، امرمادر را اطاعت کنم یا با بیدار کردن ایشان از خواب، باعث رنجش خاطر مبارکشان شوم؟ خم شدم، لب‌هایم را کف پای پدرم گذاشتم و چند بوسه از پای پدرم برداشتم تا این‌که بر اثر قلقلک پا، از خواب بیدار شد. ایشان وقتی این علاقه و ادب و احترام را از من دید، فرمود: شهاب‌الدین تو هستی؟ عرض کردم: بلی آقا.

ایشان دو دستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: پسر! خداوند عزّت تو را بالا برد و تو را از خادمین اهل بیت قرار دهد.

حضرت آیت‌الله نجفی مرعشی فرمودند: هر چه دارم از برکت دعای پدر است و بارها می‌فرمود: من به این مقام و موقعیت نرسیدم، مگر به برکت دعای پدرم.^۱

امام موسی صدر در احترام به پدر که استاد او نیز بود، اهتمام خاصی می‌ورزید. نحوه‌ی برخوردهای وی در این خصوص به قدری شورانگیز بود که آشکارا نشان می‌داد این ارتباط فرزند با پدر، از درجه‌ی احترام پا فراتر گذاشته و به مرحله‌ی عشق و ایثار رسیده است. این بود که همه را به شگفتی فرو می‌برد. هرکسی کم‌ترین ارتباطی با بیت آیت‌الله العظمی سید صدرالدین صدر داشت، بی‌درنگ از این موضوع با خبر می‌شد و تحت تأثیر آن قرار می‌گرفت. به یقین یکی از رموز موفقیت و پیروزی در فعالیت‌های فردی، اجتماعی، سیاسی و... امام موسی صدر را باید در همین موضوع جست‌وجو کرد: نیکی به دیگران، به خصوص به پدر و مادر و احترام به آنان.^۲

[محمد] فخرالمحققین از نظر علمی و فضل و کمال فرهنگی، شخصیتی

۱. رفیعی، شهاب شریعت، ص ۱۳۴؛ محمدی، مشق مهر، ص ۱۸۶.

۲. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج ۲، ص ۴۷۴.

ممتاز و فوق العاده بود و از نظر ادب و اخلاق و صفات پسندیده‌ی انسانی نیز، سرآمد جوانان روزگار به شمار می‌رفت. پدر بزرگوارش به او عشق می‌ورزیده و به وجودش افتخار می‌کرد. علامه حلّی در مقدمه‌ی کتاب «ألفین» می‌نویسد:

من برای اجابت خواهش فرزند عزیزم «محمد» - که خداوند دنیا و آخرت او را آباد گرداند - این کتاب را املا نمودم. او نیز نسبت به پدر و مادرش از هرگونه احترام و خدمت‌گزاری دریغ ندارد. امیدوارم خداوند سعادت دو جهان را به وی ارزانی دارد؛ چنان‌که او نیز با به‌کارگیری نیروی عقلی و حسی خود از من اطاعت نموده و با گفتار و کردار خویش، موجبات خشنودی مرا فراهم کرده است. او به اندازه‌ی چشم به هم زدن هم مرا نافرمانی نکرده است. من هم ثواب این کتاب را به پسر محمد اهدا می‌کنم. خداوند او را از هر خطری محفوظ بدارد و هرگونه بدی و زشتی را از وی برطرف نماید و او را به آرزوهایش نائل گردانیده و از گزند دشمنانش در امان بدارد.

... در اثر دعای پدر، فخرالمحققین حدود ۸۹ سال عمر موفق و با برکت، همراه با خدمات مهم علمی و فرهنگی در طول تاریخ داشت. علامه حلّی در کتاب «ارشاد» به حقوق متقابل فرزند و والدین اشاره کرده و می‌گوید:

از آن جا که خداوند متعال، حقوق متقابلی را برای فرزند و والدین قرار داده و هم‌چنان که اطاعت والدین را بر فرزند واجب کرده، همین‌طور بر آن‌ها هم مهربانی و برآوردن نیازها و درخواست‌های فرزند را لازم گردانیده است. من کتاب «ارشاد الاذهان» را در همین راستا و جهت برآوردن درخواست فرزند عزیزم، محمد تصنیف کردم.^۱

از ملا محمد تقی مجلسی رحمته‌الله، پدر علامه محمد باقر مجلسی رحمته‌الله نقل کرده‌اند

۱. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج ۳، ص ۴۹-۵۰.

که فرمود:

در یکی از شب‌ها بعد از نماز شب، یک حالت خوشی به من دست داد که فهمیدم هر حاجتی از خدا بخواهم برآورده می‌شود و فکر کردم در امور دنیا و آخرت چه چیز از خدا مسألت بنمایم، ناگاه صدای گریه محمدباقر از گهواره بلند شد. عرض کردم الهی به حق محمد و آل محمد علیهم‌السلام این طفل را مروج دین خودت و نشرکننده‌ی احکام سید رسولانت قرار بده و او را موفق کن به توفیقاتی که انتهایی برای آن نباشد. شکی نیست که دعای والد در حق این فرزند شایسته مستجاب و به درجات عالیه دست یافت.^۱

علو همت مادر

فاطمه کوهستانی - همسر حاج شیخ مهدی - بانویی باایمان و پاکدامن و مادری خردمند و باکفایت بود. قناعت و ساده‌زیستی همراه با کیاست و تدبیر از صفات این بانوی صالح به شمار می‌آمد. از جهت معیشتی وضعیت مناسبی نداشت؛ اما بسیار سخاوتمند بود و به فقرا و مستمندان رسیدگی می‌کرد و در برآوردن حوایج آنان می‌کوشید. به خاندان عصمت و طهارت به ویژه سیدالشهداء علیه‌السلام علاقه‌ی وافرداشت و هفتگی در منزل مراسم روضه و عزا برپا می‌کرد. از آن جا که وی زنی لایق و مسئولیت‌شناس بود، با از دست دادن همسر دانشمند خود، ضعف و سستی به خود راه نداد، بلکه به خوبی از عهده‌ی مسئولیت خطیر تربیت تنها یادگارش برآمد و در رشد فکری و تعالی روحی او اهتمام ورزید. مادر، پس از اتمام دوره مکتب‌خانه محمد، فرزندش را جهت تحصیل علوم دینی به حوزه فرستاد و به ادامه دادن راه پدرش تشویقش کرد. اسباب و مقدمات تحصیل فرزندش

۱. قمی، الفوائد الرضویه، ص ۴۱۱؛ ابراهیم زاده، دیدار با ابراز: علامه محمدباقر مجلسی، ص ۲۲.

را خود مهیا می‌ساخت و زحمات و دشواری‌ها را بر خود هموار می‌کرد تا طلبه نوجوانش فقدان پدر را احساس نکند و با خیالی آسوده، راه پیشرفت و ترقی را بپیماید. خود، ساده زندگی می‌کرد و لباس کرباس برتن می‌نمود و در پاسخ آنان که به وی اعتراض می‌کردند که چرا از لباس بهتری استفاده نمی‌کنی و بیشتر به خود نمی‌رسی، می‌گفت: فرزندم مشغول تحصیل است، باید طوری زندگی کنم که بتوانم مخارج تحصیل او را فراهم کنم. آن مادر فداکار، آن قدر در جهت تحصیل و رشد علمی فرزندش اهتمام ورزید که یک بار ناچار شد مقداری از زمین‌های مزروعی خود را بفروشد و هزینه زندگی‌اش را تأمین کند. هیچ‌گاه حاضر نمی‌شد که دیگران مخارج زندگی و تحصیل فرزندش را به عهده بگیرند. معمولاً هزینه و مخارج زندگی‌اش را علاوه برداشتن مقداری زمین کشاورزی از طریق هنردستی، مثل کلاه‌بافی و غیره اداره می‌کرد. از جمله قضایایی که نشان دهنده‌ی علو همت و روح بلند آن زن شایسته است آن که وقتی به او خبر دادند یکی از تجار خیرخواه، عده‌ای از مؤمنین را تشویق نمود که برای مخارج زندگی پسرش اعانه‌ای جمع‌آوری کنند و برایش به نجف بفرستند، از این خبر برآشفته و به آن تاجر پیغام فرستاد که: «شیخ محمد مقنّی نیست تا برای او جیره جمع کنید! پسرم احتیاج به این پول‌ها ندارد. خودم هزینه‌اش را تأمین می‌کنم.» وقتی این سخن به پدر مرحوم آیت‌الله برهانی رسید، از همت بلند آن مادر شگفت زده شد و گفت: به راستی که او زنی بلند همت و مردآفرین است.^۱

۱. علما و بزرگان: مجلسی، محمد باقر؛ حوزه نت، شناسه مطلب: ۳۳۱۲، تاریخ ۱۳۸۷/۰۷/۱۸.

از مادر مقدس اردبیلی، سبب مقام ارجمند فرزندش را سؤال کردند، پاسخ داد: من هرگز لقمه‌ی شبهه‌ناک نخوردم و قبل از شیر دادن به او، وضومی گرفتم و ابداً چشم به نامحرم نینداختم و در تربیت کودک بعد از شیرباز گرفتن، کوشیدم و نظافت و طهارت او را مراعات داشتم و با بچه‌های خوب، او را می‌نشاندم.^۱

مادر گرامی حاج شیخ عباس قمی، در رعایت احکام و مسائل اسلامی بسیار دقیق بود. از ایشان نقل شده است که «در مدت دو سالی که عباس را شیر می‌دادم، حتی یک دفعه هم بی‌طهارت به او شیر ندادم.» مرحوم شیخ عباس قمی در تجلیل از آن مادر مؤمن و تقواپیشه می‌فرماید: «من هر موفقیتی که دارم، از برکت مادرم است.»

مادر ایشان نیز، زنی بسیار پرهیزکار و متدین بود و به نماز اول وقت پای بند بود؛ به طوری که حتی اگر میهمان هم داشت، ابتدا نماز اول وقت را به جا می‌آورد و سپس به میهمانان رسیدگی می‌نمود.^۲

علامه حسن‌زاده آملی در نقش مادر بزرگوارشان در موفقیت‌های خود چنین می‌فرماید:

پدرم کاسب بود و مادرم خانه‌دار. در خردسالی مادرم را از دست دادم، ولی آن چه برکت زندگی من است، از مادرم و روزی حلال پدرم بوده است. مادر من به قداست، طهارت، پاکی، نجابت و تقوا زبان زد بود. در کتاب قانون شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا هم هست که نیتات و حالات پدر و مادر در

۱. «داستان‌هایی از زندگی فقیه محقق مقدس اردبیلی، سیدمحمدعلی حسینی یزدی»؛ مجله پیام حوزه، تابستان و پاییز ۱۳۷۵، ش ۱۱ و ۱۰، وفتات العلماء، ص ۷۱.
۲. گلبرگ، بهمن ۱۳۸۱، شماره ۳۸ - شیخ عباس قمی.

شرایط نطفه بر کودک اثر دارد؛ رفتار و کردار والدین بر کودک اثر می‌گذارد؛ خلق و خوی و رحم مادر در کودک اثر می‌گذارد. مادر هر چه پاک‌تر، شایسته‌تر، نجیب‌تر و باتقواتر باشد، فرزندش هم ارزنده‌تر خواهد شد.

کودکی ده ساله بودم در کلاس دوم ابتدایی، که مادر جوانم مخاطب به خطاب «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»^۱ گشته، به رحمت الهی رفت.

در همه‌ی آثارم به فارسی و عربی گفته‌ام: خیر و برکتی که دارم، از مادرم دارم. من خیلی مفتخرم و به خود می‌بالم که در دامان پاکی رشد کرده‌ام.^۱

۷. احترام به اساتید

استاد پدر معنوی انسان است و احترام به او، تأثیر بسیاری در دست‌یابی به موفقیت‌ها دارد. در کتاب «آداب تعلیم و تعلم در اسلام» آمده است:

در حدیث مربوط به حقوق - که نسبتاً طولانی و مفصل است، و از امام

سجاد، زین العابدین علیه السلام روایت شده - چنین آمده^۲ است:

حق راهبر و مدبر و کارساز زندگانی روحی تو - که از مجرای علم، وجودت را تحت مراقبت خویش می‌گیرد - این است که از او تجلیل نموده و مجلس و محفل او را گرمی داری و به سخنان او کاملاً گوش فرا دهی و با چهره‌ای گشاده بدو روی آوری. صداقت را - هنگام گفت‌وگو با دیگران در محضروی، و یا به هنگام گفت‌وگوی با او - بلند نسازی. اگر کسی از او سؤال کرد، در پاسخ دادن به آن پیش‌دستی نکنی؛ یعنی بگذار خود او پاسخ آن پرسش را شخصاً القا نماید و با احدی در محضرا و گفت‌وگو نکن و از هیچ کس نزد او غیبت ننما؛ یعنی اگر کسی نزد تو از او به بدی یاد کرد، باید در مقام دفاع و حمایت از او

۱. واحد پژوهش انتشارات هنارس، شیخ خرابات، ص ۱۹-۲۰.

۲. البته فرمایش امام سجاد در کتاب «رساله حقوق امام سجاد» با شرح مرحوم نراقی، با اندکی تفاوت آمده است. (رک: حیدری نراقی، شرح رساله حقوق امام سجاد، ص ۲۲۱)

برآیی و از او عیب‌پوشی کنی و محاسن و خوبی‌های او را به دیگران اظهار نمایی. با دشمنانش هم‌نشین نگردی و با دوستانش دشمنی نکنی. اگر به ادای این حقوق نسبت به عالم و دانشمند و استاد خویش، موفق گردی، فرشتگان آسمانی در جهت خیر و منافع تو گواهی خواهند داد که تو آهنگ چنین استاد و دانشمندی را داشته و علم و دانش را برای خدا و هدفی الهی از پیشگاه او فرا گرفته‌ای، نه برای مردم.^۱

در بیانات مقام معظم رهبری دامت‌برکاته تأکید شده است که فرمود: «من می‌خواهم در جامعه‌ی ما شأن تعلیم و تربیت، همان شأنی بشود که اسلام قرار داده است. اینی که نقل شده است که فرمود: «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا» - البته من نمی‌دانم سند این روایت چه هست و چگونه است و چقدر متقن است؛ اما حرف، حرف درستی است - همین است که انسان با آموختن از کسی، در واقع یک مرحله‌ای را پشت سر می‌گذارد که جا دارد به خاطر آن مرحله، خود را بنده و خدمت‌گزار آن هدایت‌کننده و راهنما بداند و قرار بدهد. حرف اصلی این است.»^۲

۱. حجتی، آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ص ۳۵۱.

۲. سایت دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، شناسه مطلب: ۳۴۲۸، تاریخ: ۱۳۸۷/۲/۱۲.

مرهون خدمت به استاد

فرزند آیت الله العظمی حائری یزدی رحمته الله علیه بنیان‌گذار حوزه‌ی علمیه‌ی قم، از پدرش نقل کرده که فرمود:

توفیقاتی که در زندگی نصیب من شد و در پرتو آن‌ها توانستم حوزه را تشکیل دهم، همه مرهون خدماتی است که به استادم، مرحوم سید محمد فشارکی رحمته الله علیه کرده‌ام. زمانی ایشان به شدت بیمار شدند و کار بدان جا کشید که من مدت شش ماه، برای قضای حاجت ایشان، طشت مهیا و بدین عمل افتخار می‌کردم.^۱

بنا بر اعتراف بسیاری از بزرگان، احترام به استاد و فروتنی در برابر او، یکی از پله‌های موفقیت به شمار می‌رود.

دعا برای اساتید

استاد آیت الله مجتهدی رحمته الله علیه می‌فرماید:

یکی از رمزهای موفقیت من این است که اساتید خود را دعا می‌کنم. شما هم اساتید خود را دعا کنید، حتی استاد صرف و نحو خود را. و در نزد استادی درس بخوانید که اهل تقوا باشد و اگر بعدها هم منبری شدید، سعی کنید نام اهل بیت علیهم‌السلام را با عظمت ببرید؛ زیرا آن بزرگواران در اصل اساتید ما هستند و همه‌ی علوم به آن‌ها ختم می‌شود؛ لذا با احترام نام ببرید؛ مثلاً بگویید امیرمؤمنان علی ابن ابی طالب علیه‌السلام یا فاطمه زهرا علیها‌السلام. ولی بعضی‌ها هستند، خصوصاً از اهل منبر، می‌گویند علی به فاطمه گفت؛ این گونه منبرها نور ندارد و من از این اشخاص بدم می‌آید؛ چرا که اگر همان خطیب که به مولای متقیان علی علیه‌السلام می‌گوید: علی، اگر او را به هنگام صدا زدن، اسم کوچک را بگویی، ناراحت می‌شود.^۲

۱. مختاری، سیمای فرزندان، ص ۲۲۳.

۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص ۴۸۷.

تجربه‌ی نیم قرن

مرحوم آیت‌الله مجتهدی، از تجربه‌ی نیم قرن خود چنین می‌گوید:

تجربه‌ی نیم قرن من ثابت کرده است که اگر اساتید از تو ناراضی باشند، به جایی نخواهی رسید؛ اگر چه در این راه استقامت داشته باشی؛ ولی با این وجود، خدمات شایانی نخواهد داشت و آثار باقیات الصالحات از خود به یادگار نخواهی گذاشت. یاد می‌آید که چند نفر از طلاب این حوزه مرا خیلی ناراحت و اذیت می‌کردند؛ به حدی که دلم مکتدر شد و از دست آن‌ها ناراحت شدم. بعد از مدتی آن‌ها را ندیدم. بعدها متوجه شدم که آن‌ها حوزه و طلبگی را رها کرده و در بازار مشغول به کار هستند. یکی از آن‌ها لاله‌زار نواری می‌فروشد و دیگری در بازار تهران در مغازه‌ی شخص دیگری مشغول به کار است و یکی دیگر پس از مدتی، اطلاعیه او بر روی دیوار دیده شد که ظاهراً بر اثر تصادف از دنیا رفته بود. نکته‌ی مهم این است که تعظیم استاد، فقط تعظیم ظاهر نیست؛ بلکه باید در باطن استاد را تعظیم نمایی و کوچک‌ترین سوء ظن به استاد نداشته باشی. سرتوفیق طلاب، نداشتن سوء ظن به علما و احترام اساتید است.^۱

تکریم، فروتنی و احترام به استاد

علامه حسن‌زاده آملی در تکریم و احترام به اساتید خود، بسیار کوشا بود و با نهایت فروتنی به آن‌ها احترام می‌گذاشت. ایشان می‌نویسند:

محضر اساتیدم همه شریف و عزیز بود. هریک از کواکب قدر اول آسمان معارف حق الهیه بوده‌اند. بنده حریم استادان را بسیار حفظ می‌کردم. سعی می‌نمودم در حضورشان به دیوار تکیه ندهم. کوشش داشتم چهارزانو بنشینم. مواظب بودم سخنی را در محضرشان زیاد تکرار نکنم. یک بار در محضر حکیم الهی قمشه‌ای نشسته بودم. خم شدم و کف پای ایشان را بوسیدم. ایشان

فرمودند: چرا چنین کردی؟ گفتم: من لیاقت ندارم دست شما را ببوسم.^۱

علامه در جای دیگر می‌فرماید:

[آیت‌الله الهی قمشه‌ای] شبی در جلسه‌ی درس به این تلمیذ کوچک خود فرمود: آقا! شما خیر می‌بینید، عرض کردم: الهی آمین! اما جناب عالی از کجا این بشارت را به این کم‌ترین می‌فرمایید؟ فرمود: از بس که شما را نسبت به اساتیدت متواضع می‌بینم.^۲

بزرگ‌داشت علما و اساتید

بزرگ‌داشت علما و اساتید، در واقع بزرگ و گرامی داشتن ارزش‌ها و فضیلت‌های اخلاقی و دانش و دانشمند است. از [مرحوم آیت‌الله] وحید بهبهانی پرسیدند: چگونه به این مقام علمی و عزت و شرف و مقبولیت رسیده‌ای؟ آقا در جواب نوشت:

من ابداً خود را چیزی نمی‌دانم و در ردیف علمای موجود به شمار نمی‌آورم؛ آن‌چه ممکن است مرا به این مقام رسانده باشد، این است که هیچ‌گاه از تعظیم و بزرگداشت علما و نام آنان را به نیکی بردن خودداری ننمودم و هیچ‌وقت اشتغال به تحصیل را تا آن‌جا که مقدورم بود، ترک نکردم و همیشه آن را بر تمام کارها مقدم می‌داشتم.^۳

۱. گلی زواره، منظومه معرفت، ص ۴۰.

۲. حسن‌زاده آملی، هزار و یک کلمه، ص ۶۱۶.

۳. مختاری، سیمای فرزندگان، ص ۲۱۰.

۸. توکل

از امور مهم دیگری که در تحصیل کمالات علمی و معنوی طالب علم بسیار مؤثر است، توکل بر خداوند متعال است که در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام بر آن تأکید فراوان شده است. «توکل عبارت است از این که انسان زمام تصرف در امور خود را به دست غیر خود [یعنی خداوند متعال] دهد و تسلیم او شود که هرچه او صلاح دید و انجام داد، همان را صلاح خود بداند»^۱.

در روایت وارد شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام پرسید: توکل چیست؟

جبرئیل علیه السلام عرضه داشت:

الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَصُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَاسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ؛^۲
توکل عبارت است از علم به این که مخلوق نه ضرر می زند و نه نفع می رساند، نه می بخشد و نه باز می دارد و عبارت از مأیوس بودن از خلق است.

امام علی علیه السلام فرمود:

مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ وَتَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ؛^۳ هر کس به خدا توکل کند، دشواری ها برای او آسان می شود و اسباب برایش فراهم می گردد.

گرفتگی توکل می کنی در کار کن	کشت کن پس تکیه بر جبار کن
در توکل از سبب غافل مشو	رمز «الکاسب حیب الله» شنو
گفت پیغمبر به آواز بلند:	با توکل زانوی اُشتر ببند ^۴

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۳۴۳.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۷۳.

۳. خوانساری، شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۷، ص ۴۱۹.

۴. مولوی.

همه مردم به‌ویژه طالب علم، باید در کسب و تقویت این صفت در خود بکوشند؛ زیرا توکل یگانه مایه‌ی دل‌گرمی و تنها مشوّق بر تحصیل و تحمل سختی‌ها و محرومیت‌های بسیار در مسیر پرفراز و نشیب طلبگی است.

متکی به خدا باشید

مرحوم حاج سید احمد خمینی در خاطره‌ای نقل می‌کند:

در نوروز ۴۲، زمانی که قم کربلا شده بود و مدرسه‌ی فیضیه قتل‌گاه، عده‌ای آمدند که امام منزلشان را ترک کنند و برای چند شبی در جای دیگر باشند. امام به آنان گفتند: «متکی به خدا باشید. بروید که خمینی از این جا به هیچ کجا نخواهد رفت.» و به قدری جمله‌ی متکی به خدا را محکم گفتند که حاضرین گریستند.^۱

ما خدا را داریم

یکی از یاران امام خمینی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نقل می‌کند:

آن روزهایی که مرحوم مفتاح را شهید کردند، بحث محاصره‌ی اقتصادی مطرح بود. امام فرمودند: «گرچه ما را محاصره‌ی اقتصادی کردند؛ اما ما خدا را داریم.» یعنی اگر واقعا حصر اقتصادی برای ما به وجود بیاورند، برای خدا که نمی‌توانند حصری به وجود آورند. خدا را که کسی نمی‌تواند محاصره کند؛ چون همه‌ی ما در محاصره‌ی خداوند هستیم.^۲

مرحوم آیت‌الله مشکینی از دوران کودکی خود چنین می‌گوید:

مرحوم پدرم، پس از گذشت تقریباً ۲۵ سال از عمرش که هیچ درس نخوانده بود، شوق پیدا کرد که برود و درس قدیمه (دینی) بخواند. پدرمان ما را به اردبیل برد و مدتی در آن جا درس خواند و بعد میل پیدا کرد که به زنجان برود.

۱. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۳، ص ۱۹۱.

۲. همان، ص ۱۹۷.

در آن زمان، حوزه علمیه زنجان، تقریباً بهتر از جاهای دیگر بود. پس از مدتی پدرمان تصمیم گرفت که به نجف برود. آن وقت ما خیلی کوچک بودیم که او ما را در ده (زادگاه) گذاشت و رفت. زندگی ما خیلی پایین و سطحی می‌گذشت. یادمان هست که چراغ ما از نوعی بود که پدرمان خودش از گل ساخته بود که در آن روغن کرچک می‌ریختند.

پس از چهار سال که پدرمان در نجف بودند، نامه نوشتند و ما را دایی‌مان به اتفاق خانواده به نجف بردند. ما هم چهار سال در نجف بودیم. آن وقت هم بچه بودیم و تازه به مکتب می‌رفتیم. آن‌جا نزدیک به دو سال «امثله» و «صرف میر» شروع کردیم که اولین قدم برای درس‌های عربی است. وقتی مادرمان در نجف فوت کرد، پدرمان ما را برداشت و دوباره به ده (زادگاه) آورد. باز مدتی در ده زندگی کردیم که پدرمان مرحوم شد.

مرحوم پدرمان به درس قرآن و تفسیر و احکام دین، خیلی علاقه داشت. او از شاگردان مرحوم اصفهانی و نائینی بود؛ ولی چون دیر شروع کرده بود، آن مقدار که خودش می‌خواست، موفق نشده بود. بدین جهت به من وصیت کرد و گفت که روز قیامت پیش من روسیاه بیایی، اگر این درس را تعقیب نکنی؛ و بعد گفت که باید حداقل دو جلد شرح لمعه را تمام کنی. دو جلد شرح لمعه، از کتاب‌های فقه اسلامی و بسیار پرارزش است. اگر کسی یک دوره این دو جلد کتاب را بخواند، با مسائل اسلامی زیادی آشنا می‌شود.

ایشان درباره اوضاع سخت و ناگوار دوران ورودشان به حوزه علمیه اردبیل چنین می‌فرماید:

پس از فوت پدر، ما یتیم بودیم و هیچی هم نداشتیم. در آن وقت که شاید اوایل بلوغمان بود. شانزده ساله بودیم. یکی دو سال گذشت؛ ولی ما قدرت پیدا نکردیم که برویم و درس بخوانیم. کسی هم نبود که به ما پول بدهد. به هر حال، پس از مدتی به فکر افتادیم که خوب، پدرمان به ما وصیت کرده و باید آن را انجام دهیم. این بود که پیاده از ده به اردبیل آمدیم که نزدیک به ده

فرسخ (۶۰ کیلومتر) مسافت آن می‌شد. بار اول که آمدیم جایی را پیدا نکردیم. دوباره به ده برگشیم، باز دوباره دفعه دوم همین حرکت را شروع کردیم. حالا یادم نیست که با الاغ آمدیم یا پیاده. با وجود همه سختی‌ها و نبود امکانات، چیزی که ما را امیدوار کرده بود، توکل به خدا و ایمان به راهی بود که در آن پای نهاده بودیم. هر چند در این غربت و تنهایی سایه پدر و مادر نبود؛ لکن همواره خدا بود و باور این حضور، ما را از یأس و ناامیدی نجات می‌داد.

آیت‌الله مشکینی بعد از دو سال اقامت در اردبیل، تصمیم می‌گیرد که برای ادامه‌ی تحصیل علوم دینی به حوزه‌ی علمیه‌ی قم مهاجرت نماید؛ ولی به علت مشکلات مادی، زمینه‌ی این کار فراهم نشده بود. او در این باره چنین می‌گوید: در اردبیل با یکی از دوستان ملاقات کردیم و او به ما گفت که در اردبیل درس درستی نیست. بیایید با هم به قم برویم و آن‌جا درس بخوانیم. این حرف در مغز من خیلی اثر کرد و تصمیم گرفتم با او به قم بیایم. دوست دیگری هم پیدا شد و سه نفر شدیم. من گفتم که حالا باید چه بکنیم، خرج راه هم نداریم. همان وقت، خوابی دیدم که بعداً مثل معجزه تحقق پیدا کرد. خواب دیدم در خانه‌ای هستم و باید از عده‌ای پذیرایی کنم. بعد دیدم که ظرف بزرگی پر از کره آوردند و به همراه شش تومان پول به من دادند. بعد از خواب بیدار شدم. خوابی بیش نبود. چند وقتی نیز از این ماجرا گذشت. در یکی از روزها تصمیم گرفتم به دهات اطراف، به دیدار دوستانی که با پدرم رفت و آمد داشتند، رفته و دیداری با آن‌ها انجام بدهم. شاید هم بدین جهت بود که قصد خداحافظی داشتم. این سفر انجام گرفت. هنگام بازگشت، چون دوستان پدرم فهمیده بودند که سفر قم در پیش دارم، به اصرار پولی در اختیار من قرار دادند که دقیقاً پنج تومان بود. من به شهر آمدم و دیگر نظرم قطعی شده بود و دوستانم اعلام آمادگی کردند. هنگام رفتن به محل سوار شدن، از نزدیکی‌های محل اقامت آیت‌الله بادکوبه‌ای که امام جماعت و عالم بزرگ این شهر بود، می‌گذشتم. موافق ادب دیدم که به او نیز سلام کنم و سفر خود

را به عرض ایشان برسانم. پس از خارج شدن از منزل ایشان، دوستم یک تومان به دست من گذاشت و گفت که آقا برای هرنفر ما یک تومان پول داده است. من در همین لحظه بود که به درستی خواب و لطف و رحمت الهی نیز پی بردم. وقتی به قم آمدم نصف بیش ترپول، خرج راهمان شده بود. بعضی از دوستان در این جا به ما می‌گفتند: «آخه بابا شما با دو تومان پول آمده‌اید قم!» آن وقت، رفت و آمد مشکل بود و به زودی نمی‌شد تماس گرفت. اساتید ما فهمیدند که ما پولمان کم است و ناراحتیم. به ما گفتند شما فکر کنید پول زیادی به این جا آورده‌اید، یک سال مانده‌اید و بعد پولتان تمام شده است. آن وقت چه کار می‌کردید؟ حالا امروز همان کار را بکنید! ما هم به خدا توکل کردیم. تقریباً چهار سال به طور جدی در قم درس خواندیم و سپس به زادگاهمان رفتیم و سری به اقوام و دوستان زدیم. در این مدت، یک تومان هم از ده برای ما پول نیامد. همین طور اعتقاد و توکل به خدا داشتیم و خدا به ما روزی می‌داد؛ حالا یک روز خوب بود و یک روز بد، به هرحال ما با آن ساختیم!

۹. توسل و توجه به ائمه اطهار علیهم‌السلام

توسل، وسیله‌ی تقرب به خداوند است. کسانی که به کمالات معنوی و علمی رسیده‌اند، همواره به توجه زیاد به خداوند و توسل پیوسته به ائمه اطهار علیهم‌السلام، به ویژه وجود نازنین واسطه‌ی غیب و شهود، حضرت بقیه الله الاعظم علیه‌السلام اهتمام داشته و به آن سفارش کرده‌اند. از ویژگی‌های علامه طباطبایی رحمته‌الله، علاقه‌ی فراوان او به خاندان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود و فعالیت‌های شبانه‌روزی علمی، او را از توسل و عرض ادب به پیشگاه مقام رسالت و ولایت باز نمی‌داشت و موفقیت خویش را مرهون همین توسل‌ها می‌دانست.

خواندن ادعیه، رفتن به زیارت ائمه علیهم السلام و امام زادگان و بزرگان دین، اقامه‌ی عزا و برپایی یا شرکت در مجالس روضه، دادن نذری و غیره از اموری است که می‌توان بدان وسیله به ائمه توسل جست و آنان را وسیله‌ی رشد معنوی قرار داد.

برپایی مجلس عزا و روضه

از روزگاران گذشته، میان علما و مراجع رسم است که در روزهای شهادت و وفات معصومان علیهم السلام مجلس روضه و عزا برپا می‌کردند و علاقه و محبت خود را این چنین به آن انسان‌های پاک و مقدس ابراز می‌داشتند.

در منزل میرزا محمدتقی شیرازی در کربلا، دهه‌ی عاشورا روضه‌خوانی بود و روز عاشورا به اتفاق طلاب و علما به حرم سیدالشهدا و حضرت ابی‌الفضل علیهما السلام می‌رفتند و عزاداری می‌کردند. عادت میرزا این بود که هرروز در اتاق خود زیارت عاشورا می‌خواند، سپس پایین می‌آمد و در مجلس عزا شرکت می‌کرد.^۱

در احوالات آیت الله شیخ عبدالکریم حائری رحمته الله علیه نیز آورده‌اند که:

ایشان دستور می‌دادند قبل از تدریس، قدری مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام بخوانند و سپس درس را شروع می‌کردند. ایشان حتی پس از رسیدن به مرجعیت، در خیابان‌ها در دسته‌های سینه‌زنی و عزاداری ابا عبدالله شرکت می‌کرد و بسان مردم عادی، در عزای آن حضرت بر سر و سینه می‌زد. هنگامی که یکی از نزدیکانش، دلیل این توجه و توسل و شیفتگی فوق‌العاده را می‌پرسد، در جواب می‌گوید: من هرچه دارم، از آن حضرت دارم. و سپس ماجرای نجات یافتن خود از مرگ را به شفاعت آن حضرت شرح می‌دهد.^۲

۱. مختاری، سیمای فرزندان، ص ۱۵۳؛ به نقل از قصص العلماء، ص ۱۰۹.

۲. همان، ص ۱۵۵؛ به نقل از: گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۳۰۲.

مرحوم آقا نورالدین اراکی (عراقی)، فقیهی فرزانه، عارفی خداشناس و حکیمی هوشیار بود که یکی از شاگردان ایشان، مرحوم آیت الله محمدعلی اراکی در مورد ایشان می‌فرماید:

من به چشم خود دیدم، در دهه‌ی عاشورا، در مجلس روضه‌خوانی که در منزل معظم له از اول طلوع آفتاب شروع می‌شد و تا ظهر ادامه داشت و منبری‌ها بلاحساب می‌آمدند و مردم زیادی از غریبه و آشنا، از اهل اراک و جاهای دیگر جمع می‌شدند، ایشان از اول روضه چندین دستمال جلوی خودش می‌گذاشت و تمام دستمال‌ها را از گریه خیس می‌کرد. از اول روضه گریه می‌کرد تا آخر. من نمی‌دانم چه گریه‌ای بود که تمامی نداشت. روز عاشورا که می‌شد، معرکه بود. بگآء بود به تمام معنا!^۱

از آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه نقل است که:

زمانی که در بروجرد بودم، وقتی چشمانم کم نور شده بود و به شدت درد می‌کرد، در روز عاشورایی، هنگامی که دسته‌های عزاداری در شهریه راه افتاده بود، مقداری گل از روی سریکی از بچه‌های عزادار برداشتم و به چشمان خود کشیدم و در نتیجه فوراً چشمانم دید و نور خود را بازیافت و دردش تمام شد.^۲

آیت الله مجتهدی رحمته الله علیه در درس اخلاقش می‌فرماید:

یکی از رموز موفقیت من، توسل بوده است؛ و این که ما به ائمه اطهار علیهم السلام توسل می‌کنیم، شرک نیست، بلکه چون خودمان آبرو نداریم، می‌رویم نزد آن‌هایی که پیش خدا آبرو دارند تا شفاعت ما را بکنند. در قرآن کریم هم چنین قصه‌ای هست و آن این که فرزندان یعقوب، نزد پدرشان آمدند و از پدر خواستند که شفاعت آن‌ها

۱. جمعی از نویسندگان، گلشن ابرار، ص ۳۱۴.

۲. مختاری، سیمای فرزندگان، ص ۱۸۶.

را پیش خداوند متعال بکند و برای آن‌ها استغفار کند.^۱

ایشان در ادامه چنین توضیح می‌دهند:

همان‌طور که گفتیم، علت موفقیت من هم همین مجالس توسل و روضه و سینه‌زنی در کنار درس‌های طلبگی است. از زمانی که طلبه بودم، پنج‌شنبه‌ها در منزلمان روضه برگزار کردم؛ یعنی از سال ۱۳۶۱ قمری که الحمدلله تاکنون ادامه دارد. ... وقتی هم به قم رفتیم، مجلسمان در قم برگزار بود و سینه‌زنی و روضه داشتیم. ... الان هم هرروز در این حوزه‌ی علمیه در کلاس عمومی، روضه می‌خوانیم. شب‌ها و روزهای وفات و شهادت، سینه‌زنی داریم و طلبه‌ها را با اهل بیت علیهم‌السلام پیوند ولایت می‌زنیم.^۲

زیارت با پای پیاده

شیخ آقابزرگ تهرانی رحمته‌الله‌علیه در شرح زندگانی استاد بزرگ خود، مرحوم حاج میرزا حسین نوری رحمته‌الله‌علیه می‌نویسد:

از سنت‌هایی که شیخ ما در سال‌های اقامت خود در عتبات پایه‌گذاری و رایج کرد، پیاده‌روی از نجف به کربلا برای زیارت سیدالشهدا بود. پیاده‌روی به کربلا در دوران شیخ انصاری، شیوه و روش بزرگان و اختیار رایج بود؛ ولی پس از چندی ترک شد ... استاد ما چون این وضع را بدین منوال دید، بدین شیوه‌ی خداپسندانه همت گماشت و به آن ملتزم گشت.^۳

در میان مراجع تقلید، حضور آیت‌الله العظمی سیدمحمود شاهرودی، زبان‌زد همگان بود. معروف است که وی در این مراسم، نخست با پای پیاده از نجف خارج می‌شد و به سوی کربلا حرکت می‌کرد و سپس سایر آقایان، استادان و

۱. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص ۲۳۲.

۲. همان، ص ۲۳۸.

۳. مختاری، همان، ص ۱۵۶.

طلاب هم به دنبال وی به راه می افتادند و وقتی مراسم زیارت تمام می شد، بیشتر زائران از کربلا سوار وسیله‌ی نقلیه می شدند و به نجف باز می گشتند؛ اما آیت الله شاهرودی در بازگشت هم پیاده به نجف بازمی گشت.^۱ معروف است که این مرجع بزرگ، چهل سفر با پای پیاده به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شده است. یکی دیگر از شخصیت‌های برجسته‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی نجف که به طور مرتب در این مراسم شرکت می کرد، علامه امینی مؤلف کتاب ارزشمند «الغدیر» بود که در این سفرها، همواره تعدادی از مؤمنان او را همراهی می کردند. علامه وقتی به نزدیکی کربلا می رسید، حالش منقلب می شد و قطره‌های اشک از چشمانش جاری می شد.^۲ البته پیاده روی اربعین اباعبدالله الحسین علیه السلام سیره‌ی عملی بسیاری از بزرگان بوده است که به آن اهتمام ویژه‌ای داشته‌اند.

خواندن ادعیه و زیارت‌ها

یکی از راه‌های توسل و توجه به ائمه علیهم السلام، خواندن ادعیه و زیارت‌های وارد شده درباره‌ی آنان است. اهتمام به خواندن زیارت عاشورا، از مواردی است که درباره‌ی بسیاری از علما نقل شده است. مرحوم آیت الله میرزا ابراهیم محلاتی از علمایی است که در سی سال آخر عمرش، زیارت عاشورا را ترک نکرد و هر روز که به سبب بیماری یا امر دیگری نمی توانست بخواند، نایب می گرفت.^۳

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات آیت الله ملکوتی، ص ۱۷۵.

۲. علامه امینی، جرعه نوش غدیر، ص ۴۰.

۳. رک: مختاری، همان، ص ۱۶۵.

شهید بزرگوار حجت الاسلام قدوسی رحمته الله علیه به خاندان عصمت و طهارت عشق می‌ورزید و به زیارت جامعه و عاشورا و توسل به خاندان پیغمبر و شرکت در جلسه‌ها روضه و سوگورای حضرت سید الشهداء رحمته الله علیه مقید بود. وی نقل می‌کند: علامه طباطبایی رحمته الله علیه در ایام محرم و صفر، زیارت عاشورایش ترک نمی‌شود و به زیارت جامعه اهتمام دارد.^۱

فرزند آیت‌الله علامه امینی می‌نویسد:

پس از گذشت چهار سال از فوت مرحوم آیت‌الله العظمی علامه امینی نجفی پدر بزرگوارم، مؤلف کتاب الغدير (یعنی سال ۱۳۹۴ هجری قمری)، شب جمعه‌ای قبل از اذان فجر وی را در خواب دیدم. او را شاد و خرسند یافتم. جلو رفته و پس از سلام و دست‌بوسی عرض کردم: پدر جان! در آن جا چه عملی باعث سعادت و نجات شما گردید؟ گفتند: چه می‌گویی؟ مجدداً عرض کردم: آقا جان! در آن جا که اقامت دارید، کدام عمل موجب نجات شما شد. کتاب الغدیر یا سایر تألیفات یا تأسیس و بنیاد کتابخانه امیرالمؤمنین رحمته الله علیه؟ پاسخ دادند: نمی‌دانم چه می‌گویی؟ قدری واضح‌تر و روشن‌تر بگو. گفتیم: آقا جان! شما اکنون از میان ما رخت بر بسته‌اید و به جهان دیگر منتقل شده‌اید، در آن جا که هستید، کدامین عمل باعث نجات شما گردید از میان صدها خدمات و کارهای بزرگ علمی و دینی و مذهبی؟

مرحوم علامه امینی درنگ و تأملی نمودند، سپس فرمودند: فقط زیارت ابا عبدالله الحسین رحمته الله علیه. عرض کردم شما می‌دانید اکنون روابط بین ایران و عراق تیره و تار است و راه کربلا بسته، چه کنم؟ فرمود: در مجالس و محافل که جهت عزاداری امام حسین رحمته الله علیه برپا می‌شود، شرکت کن؛ ثواب زیارت امام حسین رحمته الله علیه را به تو می‌دهند. سپس فرمودند: پسر جان! در گذشته بارها تو را یادآور ساختم و اکنون به تو توصیه می‌کنم که زیارت عاشورا را هیچ وقت و

به هیچ عنوان ترک و فراموش مکن. مرتباً زیارت عاشورا را بخوان و بر خودت وظیفه بدان. این زیارت دارای آثار و برکات و فواید بسیاری است که موجب نجات و سعادت در دنیا و آخرت تو می‌باشد و امید دعا دارم فرزندم.

وی می‌نویسد:

علامه امینی با کثرت مشاغل و تألیف و مطالعه و تنظیم و رسیدگی به ساختمان کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف، مواظبت کامل به خواندن زیارت عاشورا داشته و سفارش به زیارت عاشورا می‌نمودند و بدین جهت، من خودم نیز حدود ۳۰ سال است مداوم به زیارت عاشورا می‌باشم.^۱

۱۰. توفیق الهی

توفیق، یعنی این‌که خداوند مقدمات وصول به مقصود را برای بنده‌اش فراهم کند. هر انسانی در انجام کارها، نیازمند عنایت و توفیق از جانب خداوند عالمیان است و تا لطف الهی شامل حال او نشود، موفق به انجام کارها نخواهد شد و هر کوششی بدون توفیق الهی، سودی نخواهد داشت. حضرت علی علیه السلام فرمودند:

لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادًا بَعْدَ تَوْفِيقٍ؛^۲ کوششی که با توفیق همراه نباشد، سودی ندارد.

توفیق الهی بهترین راهبری است که انسان را به سوی خوبی‌ها و کارهای خداپسندانه رهبری می‌کند؛^۳ چنان‌که حضرت امام علی علیه السلام فرمود:

لَا قَائِدَ خَيْرٍ مِنَ التَّوْفِيقِ؛^۴ راهنمایی بهتر از توفیق وجود ندارد.

جلب توفیق الهی، مانند دیگر فضایل نیاز به تمرین و تلاش دارد. امام

۱. حسین‌زاده کرمانی، حکایاتی از عنایات حسینی، ص ۵۲، به نقل از: محمدهادی امینی.

۲. تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ح ۱۰۷۰۶.

۳. «رمزهای موفقیت از نگاه امام علی (۱)»، مجله مبلغان، ش ۴۵ شهریور و مهر ۱۳۸۲.

۴. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۴، ح ۳۴.

رضا علیه السلام فرمودند:

مَنْ سَأَلَ اللَّهَ التَّوْفِيقَ وَلَمْ يَجْتَهِدْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ؛^۱ هرکس از خدا توفیق بخواهد، در حالی که تلاش نکند، خود را به استهزا گرفته است. داشتن نیت خوب،^۲ انس با دعا و مناجات،^۳ نصیحت‌پذیری و موعظه^۴ از عوامل جلب توفیق الهی هستند.

از چوپانی تا استادی

آیت‌الله مرتضی طالقانی رحمته الله علیه از مدرسان برجسته‌ی حوزه‌ی علمیه نجف بود که در اثر توفیق الهی، از چوپانی دست کشید و وارد حوزه‌ی علمیه شد. وی در سال ۱۲۷۴ هجری قمری در خطه کوهستانی و با صفای طالقان - که بین کرج، قزوین و گیلان واقع شده - در روستای «دیزین»، دیده به جهان گشود. پدرش «آقاجان» نام داشت و پیشه‌اش چوپانی بود. او ضمن تحصیل در مکتب، به کمک پدر نیز می‌شتافت. در همین ایام یک رخداد دل‌انگیز و جالب، سرنوشت او را رقم زد. آیت‌الله شیخ مرتضی طالقانی در نجف بارها و بارها آن رخداد را برای شاگردانش این‌گونه نقل کرده است:

من بُرّه‌ای از عمر خودم را در «دیزین» چوپانی می‌کردم. روزی که در دشت، به دنبال گوسفندان بودم، آوای تلاوت قرآن به گوشم رسید. شنیدن این آیات

۱. محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ج ۲، ص ۸۶۲، ح ۲۷۹۰.

۲. عن امیرالمؤمنین علیه السلام: من حسنت نیته أتمده التوفیق؛ هرکه نیتش خوب باشد، توفیق یار او شود. (محمدی ری‌شهری، همان، ج ۱۳، ص ۶۵۷۴، ح ۲۰۹۸۳)

۳. عن امیرالمؤمنین علیه السلام: علیک بالاستعانة بالهک والرغبة الیه فی توفیقک؛ یعنی بروتوست که از خدایت کمک بگیری و توفیق را از او طلب کنی. (تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ح ۲۰۳)

۴. عن امیرالمؤمنین علیه السلام: من أكبر التوفیق الأخذ بالتصیحة؛ بزرگ‌ترین توفیق برای انسان پذیرش نصیحت است. (تمیمی آمدی، همان، ص ۶۷۴، ح ۵۵)

در جان من تأثیر ژرفی گذاشت و مرا تحت تأثیر قرار داد؛ آن‌گاه با خودم زمزمه کردم: پروردگارا! نامه‌ی خویش بر من فرو فرستاد به کتابی که راهنمای سعادت انسان‌ها است. آیا تا آخر عمر آن را در نیابیم؟! بدین سبب بود که تصمیم گرفتم برای فهم دانش دین، از روستا هجرت کنم؛ بنابراین گوسفندان را به صاحبانش برگرداندم و از چوپانی دست برداشتم.^۱

تفضل خداوند

آیت‌الله حسینی طهرانی رحمته‌الله نقل می‌کند که در روز سوم شهر جمادی الاولی ۱۴۰۷ هجری قمری که صدیق و سرور ارجمند، آیت‌الله حاج شیخ صدرالدین حائری شیرازی (دامت برکاته) به مشهد مقدس مشرف بودند و توفیق حضور و ملاقات حاصل شد، مطلبی را درباره‌ی استادنا الاعظم [علامه طباطبایی] بیان کردند که ثبت آن در این جا نیکوست. فرمودند:

من از اخ الزوجه خود جناب حجت الاسلام حاج شیخ حسن آقا پهلوانی تهرانی رحمته‌الله شنیده بودم که درباره‌ی علامه می‌گفتند که ایشان گفته‌اند: در زمان کودکی هیچ فکرایشان خوب کار نمی‌کرد و مطالب استاد را نمی‌فهمیدند؛ بالاخره در بیابان سجده‌ای به جا آوردم و با خدا گفتم: یا مرگ یا فهم! من مترصد بودم که در موقع مناسبی این مطلب را از ایشان بی‌برسم؛ به طوری که هم مطلب به دست آید و هم، چون موضوع نفهمیدن ایشان بوده است، جمله‌ای و عبارتی که خلاف شأن و مقام ایشان باشد، صادر نشود و سوء ادبی نگردد. تا یک سفر که علامه با دامادشان جناب مرحوم [شهید] حجت الاسلام قدوسی هم در اطاق مجاور به نماز مشغول بود و مجلس ما به تمام معنی الکلمه فارغ بود. من کم‌کم شروع کردم بدین‌گونه مطلب را به میان آوردن که: شما حاضرید اگر من سؤالی داشته باشم، جواب دهید؟ ایشان

۱. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج ۵، ص ۳۰۱.

فرمودند: چه ضرر دارد؛ اگر بدانم می‌گویم! من عرض کردم: مطلب راجع به خود شماست. اگر حتما می‌دانید که بپرسم جواب می‌دهید، من بپرسم؛ وگرنه از سؤال خود صرف نظر کنم!

ایشان فرمودند: بفرمایید. اگر بدانم می‌گویم. من عرض کردم: این طور شنیده شده است که شما در سن طفولیت، درس‌ها را ادراک نمی‌کرده‌اید و بعدا سجده‌ای به جای آورده‌اید و خداوند به شما عنایتی فرموده است که در مشکل‌ترین مسائل علمی جوابش به دست می‌آید؛ این طور است؟ تا من این جملات را گفتم، دیدم حال علامه متغیر شد و رنگ چهره‌اش تند شد؛ به طوری که من از سؤال خود قدری شرمند شدم! در این حال گفتند: حال که بنا برگشتن است، می‌گویم. من وقتی در تبریز «سیوطی» می‌خواندم، استادان ما را امتحان می‌کرد و من از عهده‌ی امتحان برنیامدم. استاد به من گفت: هم خودت را معطل کرده‌ای، هم ما را!

من از این کلام استاد بسیار برآشفته شدم و گویی این سخن در جان و روح من نشست. بالاخره نتوانستم در شهر بمانم و رفتم در خارج تبریز بر سر تپه‌ها، عملی انجام دادم که خداوند تفضل فرمود و ذکر نکردند که آن عمل سجده بود و یا عمل دیگری و دیگریچ نگفتند. من عرض کردم: پس از آن موقع دیگر برای شما مطلبی لاینحل نماند و هر چه قدر هم مشکل بود، حل می‌شد؟ فرمودند: تا به حال چنین بوده است.^۱

بارقه‌ی الهی

علامه حسن زاده آملی نقل می‌کند:

در چهارده سالگی به فضل پروردگارم، بارقه‌ی مشرقیه‌ی الهیه و شهاب قبسی به من رسید که به اقتضای عین ثابت‌ه‌ام مطلوب من بود. پس سرّ من به آن چه که زبان وحی به آن ناطق است، مترجم شد که «إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي

۱. حسینی طهرانی، مه‌رتابان، ص ۳۶-۳۷.

آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى»^۱ و این بارقه همانند نوری در پیش رویم شتافته و مرا به کسب معارف الهی راهنمایی کرد.

فرد مرحومی که خدا رحمتش کند، قرائت قرآنش خوب بود و ایشان یک روز در صحرا زمین شخم می زد. آن زمان هنوز آگاهی نداشتم و در قرآن می دیدم که نوشته: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» و ما در نماز می خواندیم «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». به این آقای کشاورز گفتم: آقا! قرآن دارد و لم یکن؛ ما چرا در نماز می خوانیم و لم یکل؟ ایشان گفتند: این حروف «یرملون» است. گفتم: یرملون یعنی چه؟ ایشان قدری برای من صحبت کرد و گفت: الآن که وقتش هست، چرا شما معطلی؟ برو دنبال تحصیل علوم و معارف.

ایشان آن وقت به نجف اشاره کردند. ایشان با گاو آهن سرزمینش بود و همین وضعیت مرا دگرگون کرد و در من اثر گذاشت. حرف در دلم نشست. نصف شب همان روز برخاستم و وضو گرفتم. همه ی اهل خانواده در خواب بودند، نمی خواستم اظهار کنم تا آن ها هم بدانند. در خانه ی ما یک دیوان حافظ به امانت بود. آن را به دست گرفتم و در حال ایستاده به سوی قبله، گفتم: آقای حافظ! من که نمی دانم آن هایی که با کتاب توفال می گیرند، چه می کنند و چه می گویند؟ من که این درس ها را نخوانده ام. من یک فاتحه برای شما می خوانم و ثواب آن را نثار روح می کنم، شما هم بگویید من چه کنم؟ دنبال درس بروم یا نه؟ فاتحه را خواندم و دیوان را باز کردم. همه اشعارش را نمی فهمیدم؛ چون خردسال بودم و تحصیلاتم تا ششم ابتدایی بود. این غزل آمد:

کنون که برکف گل جام باده صاف است
به صد هزار زبان بلبلیش در اوصاف است
بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر
چه وقت مدرسه و بحث و کشف کشف است

۱. زیرامن آتشی دیدم امید که پاره ای از آن برای شما بیابورم یاد در پرتو آتش راه [خود را باز] بایم. (طه، آیه ۱۰)

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد
 که می حرام ولی به زمال اوقاف است
 به دُرد صاف تو را حکم نیست خوش در کش
 که هر چه ساقی ما کرد عین الطاف است
 بپُرز خلق و چو عنقا قیاسِ کار بگیر
 که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قاف است
 حدیث مدعیان و خیال همکاران
 همان خیال زر دوز و بوریا باف است
 خموش حافظ و این نکته‌های چون زر سرخ
 نگاهدار که قلاب شهر صراف است^۱

در این غزل، کلمه‌ی مدرسه آمده و همین کلمه‌ی «مدرسه»، خیلی در من اثر گذاشت و بی‌تاب و بی‌خوابم کرد تا آن شب را به روز بیاورم و صبح بروم به سراغ مدرسه.

از کلمه‌ی «راه صحرا گیر» که مناسب حالم بود^۲ و هم چنین از «صیت گوشه‌نشینان» و به خصوص از «حدیث مدعیان و خیال همکاران» حیرت بر حیرتم افزود. از آن شب بود که مَهر و مهر حافظ را بر لوح دلم نقش کردند. باری این بارقه مرا از تاریکی به روشنایی درآورد؛ به این جهت که محبت تحصیل معارف قرآنی را در قلبم برافروخت. پس، از پدرم (رضوان الله تعالی علیه) برای ورود به مدرسه‌ی علوم دینی اجازه خواستم و او بی‌درنگ همراه شعفی شدید و گریه‌ای بلند که از سرشوق و خوشحالی و سرور بود، اجازه داد. پس از برهه‌ای شروع کرد به نصیحت کردن و پند دادن در مورد کاری که

۱. حافظ نامه، بخش اول، ص ۲۷۵.

۲. واقعه آن بود که پدرم از آمدن به جهت کسب و کار در روستای اهلَم آمد، ملک و خانه و زندگی فراهم کرده بود و من می‌بایستی صبح از اهلَم که آن روز جاده و راه خوبی نداشت و اطرافش را جنگل و صحرا فراگرفته بود، به اهلَم می‌رفتم.

در پیش گرفته‌ام و مرا به صبر و استقامت و ا تکال بر خدای متعال و کوشش در تحصیل کمال وصیت نمود.^۱

رمز ماندگاری جواهر

با این‌که از زمان تألیف «جواهر الکلام» تاکنون بیش از ۱۷۵ سال می‌گذرد؛ ولی این کتاب هم چنان، مثل خورشید درخشان بر تاریخ فقه و فقاہت می‌درخشد و از محکم‌ترین و متقن‌ترین کتاب‌ها در فقه استدلالی به شمار می‌آید و هیچ فقیهی خود را از آن بی‌نیاز نمی‌داند. امام خمینی قدس سره تمام حوزویان را به فراگیری فقه جواهری سفارش کرده‌اند و نیز ملاک برتری دیدگاه‌های فقهی را با فقه جواهری مشخص فرموده‌اند.

به راستی راز و رمز این موفقیت در چیست؟ چرا در میان آن همه شرح‌هایی که بر «شرایع» نوشته شده است، تنها جواهر درخشید؟ در جواب باید اذعان داشت که بدون تردید اگر اخلاص، صفای باطن، همت، پشتکار و مدد الهی، شامل حال این بزرگ مرد الهی نمی‌شد، قطعاً توفیق نوشتن و اتمام چنین اثر ماندگاری نصیبش نمی‌شد. او در این راه مرارت‌های فراوانی را متحمل گردید که محدث قمی رحمته الله علیه به یکی از آن‌ها چنین اشاره می‌کند:

فرزند بزرگ صاحب جواهر، تمام کارهای پدر را انجام می‌داد و باعث شده بود تا وی با خاطری آسوده، مشغول تألیف کتاب باشد؛ اما به ناگاه از دنیا رفت. شیخ گفت: از این پیشامد، غمی جانکاه بردلم نشست و سینه‌ام را فشرده و جهان را به چشمم تیره و تار نمود. فکرم پریشان شد و شب و روز با دلی اندوهگین در اندیشه بودم تا این‌که شبی از مجلس به منزل برمی‌گشتم. در بین راه از پشت سر صدایی به گوشم رسید که گفت: «ناراحت نباش! خدا با توست.» نگاهم را به عقب

۱. شیخ خرابیات، ص ۲۵؛ به نقل از: درآسمان معرفت، ص ۴۱۲.

برگرداندم، کسی را ندیدم. سپاس خدای را به جا آوردم و دل به او سپردم و از آن پس درهای رحمت الهی به رویم گشوده شد و کارم سامان یافت و حالم خوب شد.^۱

همراهی همسری رفیق و شفیق

همراهی و همدلی همسر با طالب دانش، یکی از توفیق‌های بسیار مهم الهی برای پیشرفت علمی و معنوی است. تحمل و کنار آمدن با شرایط سخت زندگی، چشم‌پوشی از برخی خواسته‌ها، تدبیر درست امور منزل، فراهم نمودن شرایط مناسب برای تحصیل علم و...، بخشی از فعالیت‌های همسر است که زمینه را برای رشد علمی و معنوی طلبه فراهم می‌سازد. بسیاری از علما به این امر اذعان کرده و در مواقع مناسب، از تلاش‌های همسران خود تقدیر و تجلیل کرده‌اند.

آیت‌الله ابراهیم امینی درباره‌ی همسر علامه طباطبایی رحمته‌الله می‌فرماید:

زندگی خانوادگی او (علامه طباطبایی) بسیار باصفا و صمیمیت بود. در فوت همسرش، برخلاف انتظار ما بسیار اشک می‌ریخت و محزون و متأثر بود. روزی به ایشان عرض کردم: «ما باید صبر و بردباری و تحمل مصایب را از شما بیاموزیم. چرا این چنین متأثر هستید؟» در جواب فرمود: «آقای امینی! مرگ حق است. همه باید بمیریم! من برای مرگ همسرم گریه نمی‌کنم. گریه‌ی من از صفا، کدبانوگری و محبت‌های خانم است. من زندگی پرفراز و نشیبی داشته‌ام. در نجف اشرف با سختی‌هایی مواجه می‌شدیم، اما من از حوایج زندگی و چگونگی اداره‌ی آن بی‌اطلاع بودم. اداره‌ی زندگی به عهده‌ی خانم بود. طی مدت زندگی ما، هیچ‌گاه نشد خانم کاری بکند که من حداقل دردم بگویم کاش این کار را نمی‌کرد یا کاری را ترک کند که حداقل دردم بگویم

۱. رک: ادهم نژاد، در محضر بزرگان: نگاهی به زندگی و سیره مرحوم صاحب جواهر؛ مجله مبلغان؛ شعبان ۱۴۳۳، شماره ۱۵۴، ص ۱۶۲-۱۶۳، به نقل از قمی، فوائد الرضویه، ج ۱، ص ۴۵۴.

کاش این عمل را انجام داده بود. در تمام دوران زندگی، هیچ‌گاه به من نگفت چرا فلان عمل را انجام دادی یا چرا ترک کردی؟ مثلاً شما می‌دانید که کار من در منزل است و همیشه در منزل مشغول نوشتن یا مطالعه هستم. معلوم است خسته می‌شوم و احتیاج به استراحت و تجدید نیرو دارم. خانم به این موضوع توجه داشت. سماور ما همیشه روشن بود و چای آماده. در عین حال که به کارهای منزل اشتغال داشت، هر ساعت فنجان چای می‌ریخت و می‌آورد در اتاق کار من می‌گذاشت و دوباره دنبال کارش می‌رفت تا ساعت دیگر... آقای امینی! من اینهمه محبت و صفا را چه‌گونه می‌توانم فراموش کنم؟^۱

نجمه سادات، دختر علامه طباطبایی رحمته‌الله در این باره چنین نقل می‌کند: مادرم مشکلات را از پدرم پنهان می‌کرد و معتقد بود حتی یک ساعت اشتغال ذهن پدرم به مسائل زندگی، برای مادر گناه محسوب خواهد شد و تمامی مشکلات زندگی را از پدر پنهان می‌کردند تا ایشان با خیال آسوده به تحصیل و تدریس بپردازند.^۲

هم‌چنین برخوردار از همسری صالح و شایسته، از عوامل موفقیت آیت‌الله کوهستانی بود. طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی «کوهستان»، بسیاری از موفقیت‌های خود را مدیون فداکاری، سعه‌ی صدر و محبت‌های بی‌دریغ این بانومی دانند؛ چون در آن سال‌ها وضع معیشتی طلاب آشفته بود و بیش‌تر آنان از خانواده‌های کم‌درآمد بودند که محبت آن مادر و رفع بخشی از نیازهای آنان در دل‌گرمی طلاب فوق‌العاده مؤثر بود. به همین دلیل، حاج شیخ محمد شاهرودی بهشهری گفت: «نیمی از کارهای حوزه‌ی کوهستان و کمک به ریاست دینی

۱. یادنامه‌ی علامه طباطبایی، ص ۱۳۰.

۲. سایت خبرگزاری رسمی حوزه، شناسه خبر: ۲۴۵۵۸۱۶، ۱۳۹۴/۰۵/۱۵.

آیت الله بردوش همسرش بود.^۱ شهید هاشمی نژاد نیز در این باره گفته است: «اگر نه جان نبود، آقا نمی توانست این طور در کارشان موفق باشند و چنین حوزه‌ی با عظمتی را اداره کنند».^۲

آیت الله کوهستانی می فرماید:

هنگامی که از نجف به مازندران آمدم، به همسرم گفتم تو حاضری در حق طلاب مادری کنی و من پدری کنم و آن‌ها را تربیت نمایم تا نزد پروردگار روسفید باشیم؟ قبول کرد و من هم تصمیم گرفتم در آن زمان که رضاشاه نمی گذاشت یک نفر معتمّم در ایران وجود داشته باشد، طلاب زیادی را تحت تربیت و پوشش قرار دهم.^۳

همسر شهید قدوسی رحمته الله نیز می گوید:

در اوایل ازدواجمان بسیار فعال و درس خوان بود. از ساعت ۶ صبح تا ۱۲ شب یک سره درس می خواند. ۶ ساعت صبح و ۴ ساعت بعد از ظهر و پس از نماز مغرب نیز تا ساعت ۱۲ شب، بدون این که خستگی بشناسد، مشغول درس خواندن بود. حتی روزهای تعطیل نیز کار می کرد و بلکه کارش بیشتر هم بود؛ چون در روزهای جمعه، جلساتی برای مسائل سیاسی داشت. حدود ۱۰ سال با همین جدیت درس خواند. ما نیز به این وضع عادت کرده بودیم و من سعی می کردم در این زمینه‌ها به او کمک کنم.

از خرداد ۴۲ به بعد، درس‌های ایشان سبک و کارهای سیاسی و فرهنگی جایگزین آن شد. مدرسه‌ی حقانی و مکتب توحید را نیز در همین سال‌ها به کمک دوستان دایر کرد. با تأسیس این مدارس، تراکم کارش بسیار زیاد شد تا آن جا که بیش از ۳ یا ۴ ساعت در شبانه روز استراحت نمی کرد. من

۱. کوهستانی، برقله پارسایی، ۷۷.

۲. همان، ص ۷۶.

۳. همان، ص ۵۶.

در این میان به راستی خوشحال بودم که همسری این‌گونه فعال و پرتلاش دارم و کوشش می‌کردم محیط خانه، محیطی مساعد برای آماده کردن او در فعالیت‌های بیرون از منزل باشد.^۱

۱۱. عبادت و معنویت

مطالعه‌ی سیره‌ی علما نشان می‌دهد که یکی از عوامل موفقیت آنان، توجه به معنویت و به جا آوردن اعمال مستحبی و ترک مکروهات و نیز راز و نیاز با خداوند متعال است. افزون بر این‌که در درس و بحث، تدریس و فعالیت‌های دیگر، بسیار کوشا بودند؛ ولی تنها به آن بسنده نکرده و خود را از لحاظ روحی و معنوی نیز ارتقا می‌دادند. راز و نیازهای شبانه، توسل به معصومان علیهم‌السلام، قرائت قرآن و توجه به ادعیه و زیارت‌ها و تعظیم شعائر الهی، ابزارهایی هستند برای کمال‌یابی و قرب به خداوند. در واقع، علم بدون عبادت، چیزی جز انباشتن اصطلاح‌های خشک نیست.

در احوال شهید ملامحمد تقی برغانی که در محراب عبادت، هنگام سحر در حالی که مشغول خواندن مناجات «خمس عشره» در سجده بود، به دست فرقه‌ی بایبه به شهادت رسید، نوشته‌اند:

عبادت آن جناب چنان بود که از نصف شب تا طلوع صبح صادق به مسجد خود می‌رفت و به مناجات و ادعیه و تضرع و زاری و تهجد اشتغال داشت و مناجات «خمس عشره» را از حفظ می‌خواند و بر این روش و شیوه‌ی پسندیده استمرار داشت تا همان شب که شربت شهادت نوشید.^۲

مرحوم آیت‌الله آقاجعفری قوچانی در کتاب «حیة الاسلام» می‌نویسد:

۱. جعفریان، زندگی سید محمدحسین طباطبایی، ص ۲۵ و محمدی صیفار، مشق عشق، ص ۳۲.

۲. مختاری، سیمای فرزندگان، ص ۱۴۴.

آخوند [خراسانی] در دو وقت صبح و مغرب، نماز به جماعت می‌گزارد، الا در ماه مبارک رمضان که هر سه وقت نماز را به جماعت ادا می‌نمود و نوافل شبانه‌روزی از آن جناب فوت نمی‌شد؛ لکن نه صرف ادا تکلیف باشد، بلکه روح جذبه‌ی حق از عباداتش هویدا بود. یکی از همسایگان آن جناب می‌گفت: بام خانه‌ی ما متصل به بام منزل ایشان بود و ایشان در سجده، سوز و گداز و ناله‌ی دل‌خراشی داشتند که هر قسیّ القلبی می‌شنید، محال بود که منقلب نشود؛ گویا محب واصلی است که داد از زمان فراق دارد و یا عبد جنایت‌کاری است که این همه خوف و اضطراب دارد.^۱

در احوالات معنوی حضرت امام خمینی قدس سره آمده است که:

امام روزانه چندین نوبت قرآن می‌خوانند و در هر فرصت مناسب که برای ایشان پیش می‌آید، قرآن می‌خوانند و معمولاً بعد از نماز صبح، قبل از ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا و یا در هر فرصت دیگر مقید به این مستحب اهلی هستند و ما بارها که ضمن روز، خدمت ایشان می‌رسیم، امام را مشغول خواندن قرآن می‌یابیم.^۲

عبادت مدام و وصل شدن به منبع فضیلت، از انسان شخصیتی استوار و ثابت‌قدم در صراط مستقیم می‌سازد. این سیره‌ی علما است؛ همان‌طور که درباره‌ی امام خمینی قدس سره گفته‌اند که:

در طول پانزده سالی که در نجف اشرف مشرف بودند، هر شب به زیارت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رفتند... حالات امام در حرم به صورتی بود که دوست و دشمن شدیداً تحت تأثیر عبادت و زیارت ایشان قرار می‌گرفتند.^۳

از نظر بزرگان دین، عالمی که بدون عمل باشد و به وسیله‌ی عبادات به منبع فیض الهی متصل نشود، نخواهد توانست در دل‌ها نفوذ کرده و مؤثر واقع گردد.

۱. همان، ص ۱۴۳.

۲. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۳، ص ۵؛ به نقل از حجت الاسلام والمسلمین انصاری کرمانی.

۳. همان، ص ۱۶؛ به نقل از مرحوم حاج سیداحمد خمینی.

۱۲. شناخت

شناخت، آگاهی داشتن یا آگاهی یافتن از راه و هدفی است که برای رسیدن به هدف، باید پیموده شود. وقتی با آگاهی و شناخت تصمیم گرفته‌اید که نویسنده شوید، نیاز به دانستن مقدماتی دارید که بتوانید مهارت‌های نویسندگی را آغاز کنید یا هنگامی که می‌خواهید شنا یاد بگیرید، پیش از هر چیزی، به استخر و آب نیازمندید. بنابراین هر فعالیتی و اقدامی، برهدفی و هر هدفی باید بروسیله و ابزاری مبتنی باشد. بدون هدف، نمی‌توان حرکت کرد و بدون ابزار، نمی‌توان به هدف رسید و هر دوی این‌ها بر شناخت استوار است. تا هدف را شناسید، نخواهید توانست ابزارهای حرکت را شناسایی و انتخاب کنید. تمام گرایش‌ها، احساس‌ها، انتخاب‌ها و رفتارها، وقتی به ظهور می‌رسند که از آن‌ها آگاهی داشته باشید.

پس پیش از اقدام به هر چیزی، لازم است نسبت به آن آگاهی یافت، جنبه‌های مختلف را بررسی کرد، نقاط مثبت و منفی را ارزیابی نمود و سرانجام با فرد آگاهی مشورت کرد تا حرکت آغاز شود.

کسی که راه و هدف خود را با آگاهی و شناخت انتخاب کرده است، در آن استقامت می‌ورزد و آن کس که کورکورانه قدم در راهی گذاشته است، سرانجامش به ناکجاآباد است.

۱۳. داشتن هدف والا

هر انسانی برای زندگی خود اهدافی دارد. هدف داشتن - هرچند جزئی - دلیل برای ادامه‌ی زندگی است. بسیاری از مردم بدون هدف و برنامه‌ریزی، به صورت شناور بر روی جریان زندگی، مشغول گذران عمر هستند. هدف چیست؟ در یک تعریف ساده می‌توان گفت که هدف وضعیتی است که در آینده می‌خواهیم به آن برسیم.

کسانی که دروس حوزوی را با هدف یافتن شغل مناسب، کسب وجهه‌ی اجتماعی یا اهداف دنیایی انتخاب می‌کنند، به طور قطع، نخواهند توانست به اهداف عالی حوزوی که همانا خدمت به اسلام است، دست یابند، بلکه در همان اهداف دنیایی محصور خواهند شد و با آن خوش خواهند بود.

رسیدن به هدف، نیازمند ایمان، عزم و جهاد (تلاش) فراوان است. مقام معظم رهبری علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

در معادلات به شدت پیچیده و درهم تنیده‌ی روابط انسان‌ها و جامعه‌ها و پدیده‌ها و اقدام‌ها، بارزترین و کارآمدترین نقش، از آن ایمان، عزم و جهاد است. در هر نقطه از جهان و برای هر هدف و آرمان، این سه رانشرگردکنار یک دیگر گرد آمده‌اند، آن هدف، به دست آمده و راه تا سرمنزل مقصود، طی شده است. جامعه‌ای که عدالت، معنویت، عزت و استغنا را سرلوحه‌ی هدف‌های خود می‌داند، از آراسته شدن به ایمان و عزم و جهاد، ناگزیر است. این همان سه درس جاودانه‌ی اسلام به پیروان خود و به همه‌ی بشریت است.^۱

۱. پیام به هفتمین نشست سالیانه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان، ۲۳/۶/۱۳۸۵.

هدف مقدس طلبگی

هدف از طلبه شدن چیست؟ مقام معظم رهبری دامت برکاته اهداف طلبگی را به خوبی ترسیم می‌کند و می‌فرماید:

اگر طلبه و روحانی ما، برای استخدام درس خواند، به درد عالم روحانیت نمی‌خورد. طلبه باید درس بخواند، تا فقیه و واعظ و محقق و مدرّس و کتاب نویس و ملای فلان محل و ملای فلان شهر بشود و مردمی و در اختیار مردم باشد؛ و الا اگر برای استخدام درس بخواند، پس همان روحانیت وابسته‌ای است که ما این قدر در عالم مسیحیت و یا در عالم برادران اهل تسنن، برایش بد می‌گفتیم.^۱

عشق و علاقه به تحصیل

تحصیل مقدمه‌ای است برای رسیدن به اهداف عالی طلبگی و کسانی موفق خواهند شد که مقدمات را به خوبی طی کرده باشند. مرحوم آیت الله بهاء‌الدینی می‌فرمود:

چنان عشق و علاقه‌ای به تحصیل داشتم که زندگی‌ام کتاب بود و هم‌نشینم درس و بحث و مطالعه. با هیچ جلسه‌ای و برنامه‌ای به اندازه مجلس درس انس نداشتم، به طوری که در سن نوجوانی حدود شانزده ساعت کار می‌کردم.^۲

از مرحوم آیت الله آخوند خراسانی نقل است که:

پولی برای خرید یک شمع به من می‌دادند؛ ولی من در تاریکی می‌گذرانیدم و آن پول را به فقیرتر از خودم می‌دادم و شب‌ها کتاب خود را برداشته به مبرز [وضوخانه و دست شویی] می‌رفتم تا در برابر چراغ مبرز مطالعه کنم. ... خواب من بیش از شش ساعت نبود و چون با شکم خالی خواب آدم عمیق نمی‌شود، بیشتر شب‌ها

۱. حوزه و روحانیت، ج ۲، ص ۱۷.

۲. شفیع، حاج آقا رضا بهاء‌الدینی «آیت بصیرت»، ص ۳۴.

را بیدار بودم و با ستارگان آسمان مصاحبت و مساهرت داشت. در این احوال به خاطر من می‌گذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بیشتر شب‌ها را به این نشان می‌گذرانید. من با همه‌ی تنگ‌دستی و بیچارگی احساس می‌کردم که فکر من به عالمی بلندتر پرواز می‌کند و قوه‌ای است که روح مرا به سوی خود جذب می‌کند و شاید این، در سایه‌ی روح خاص و طینت و ملیتم بود. سی سال تمام، داغی و گرمی نان، تنها نان خورش من بود.^۱

حکیم جهانگیرخان قشقایی رحمته الله علیه نیز از جمله علمای بزرگی است که در سن چهل سالگی وارد حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان شد. در شرح حال ایشان چنین نوشته‌اند:

در یکی از تابستان‌ها که ایل قشقایی به بیلاق سمیرم آمده بود، جهانگیرخان نیز مانند سایر افراد ایل که برای خرید و فروش و رفع حوائج شخصی خود به اصفهان می‌آمدند، او هم به اصفهان آمد؛ و در ضمن تارش هم خراب شده بود و می‌خواست آن را تعمیر نماید. از شخصی سراغ تارساز را گرفت و او یحیی ارمنی، تارساز معروف مقیم جلفا [ی] اصفهان را به او نشان داد. ضمناً به او گفت: برو پی کار بهتری و علم بیاموز، از تارزدن بهتر است! گفته‌ی آن شخص به جهانگیرخان خیلی اثر کرد. او در مدرسه‌ی صدر، حجره‌ای برای خود گرفت و با یک عشق و علاقه مفرطی پی تحصیل رفت و رتبه‌اش به جایی رسید که یکی از بزرگان از حکما و فقها و مدرسین اصفهان شد.^۲

ایمان به هدف

کسی که یقین دارد و می‌داند (ایمان) که رسیدن به هدف، موفقیت‌های پی در پی برای او دارد یا سعادت دنیایی و آخرتی به دنبال می‌آورد، به

۱. حسن‌زاده، کلید خوشبختی، ص ۳۶؛ به نقل از: مجله پیام حوزه، ش ۷، ص ۸۶.

۲. جمعی از نویسندگان، گلشن ابرار، ج ۳، ص ۱۷۵.

طور قطع، به تلاش‌های خود می‌افزاید تا به هدفش برسد. ایمان به هدف، همان محرک باطنی و درونی است که خواه ناخواه انسان را به سوی هدف می‌کشانند و سختی‌ها و مرارت‌ها، تیغ‌ها و تیزها و حتی مرگ را آسان می‌شمارد. «فردی که به صحت و تندرستی خود علاقه دارد، روزی که بیمار می‌شود، داروی تلخ را به آسانی می‌خورد و خود را زیر چاقوی جراحان قرار می‌دهد؛ زیرا می‌داند بهداشت و عافیت او در گرو دارو خوردن، جراحی و بریده شدن عضوهای فاسد است. غواصی که یقین دارد در دریا جواهرات گران‌بهایی وجود دارد، با عشق خاصی خود را در کام امواج آن قرار می‌دهد؛ ولی اگر اعتقاد و ایمان از بیمار و غواص سلب شود، دست روی دست گذارده، نه دارو می‌خورد، و نه در امواج دریا فرو می‌رود.»^۱

آن هنگام که امام خمینی قدس سره از عراق به پاریس رفتند، عده‌ای از بزرگان به دیدار امام شتافتند، یکی از آن‌ها دیدار علامه‌ی شهید مرتضی مطهری با امام راحل بود. شهید مطهری در این باره چنین نقل می‌کند:

وقتی برگشتم، دوستانم پرسیدند: چه دیدی؟ گفتم: چهار مصداق ایمان را در وجود امام دیدم:

۱. **أَمَّنْ بِهَدَفِهِ**: امام خمینی به هدفش ایمان دارد. اگر دنیا جمع بشود نمی‌تواند او را از هدفش منحرف کند؛

۲. **أَمَّنْ بِسَبِيلِهِ**: به راهی که انتخاب کرده ایمان دارد. امکان ندارد او را از این راه منحرف کرد. شبیه همان ایمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به هدف و به راه خود داشتند؛

۳. **أَمَّنْ بِقَوْلِهِ**: به گفتارش ایمان دارد. در همه‌ی رقفا و دوستانی که سراغ دارم،

۱. سبحانی، رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۳۳-۳۴.

احدی مانند ایشان به روحیه‌ی مردم ایران ایمان ندارد. به ایشان نصیحت می‌کنند که آقا کمی یواش‌تر، مردم دارند سرد می‌شوند، مردم دارند از پای درمی‌آیند، می‌گویند: نه! مردم این جور نیستند که شما می‌گویید. من مردم را بهتر می‌شناسم و ما می‌بینیم که روز به روز صحت سخن ایشان بیشتر آشکار می‌شود؛

۴. و بالاتر از همه، اَمَنْ بِرَبِّهِ: به پروردگارش ایمان دارد. در يك جلسه‌ی خصوصی، ایشان (امام) به من گفت: «فلانی! این ما نیستیم که چنین می‌کنیم. من دست خدا را به وضوح حس می‌کنم.» آدمی که دست خدا و عنایت خدا را حس می‌کند و در راه خدا قدم برمی‌دارد، خدا هم به مصداق «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ^۱؛ اگر خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می‌کند»، بر نصرت او اضافه می‌کند.^۲

۱۴. برنامه‌ریزی

برنامه‌ریزی، نوشتن فعالیت‌ها و اقدامات لازم و زمان‌بندی آن‌ها برای رسیدن به هدف خاص است که راه را کوتاه کرده و بهره‌برداری مناسبی از فرصت‌ها صورت می‌گیرد. برای مثال، اگر هدف از تحصیل، فهمیدن خوب و مدرّس خوب بودن است، فعالیت‌هایی که بایستی در راستای آن هدف انجام گیرد، عبارتند از: شرکت در کلاس‌های مربوط، بحث کردن، پیش مطالعه و مطالعه سایر کتاب‌های وابسته. هریک از این فعالیت‌ها، زمان خاصی را می‌طلبد که باید در نظر گرفت.

آن‌چه در برنامه‌ریزی اهمیت دارد، جدی بودن و داشتن عزم راسخ

۱. سوره محمد ﷺ، آیه ۷.

۲. محمدی اشتهاردی، داستان دوستان، ج ۵، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

برای اجرا است. برنامه‌ریزی به انسان نظم می‌بخشد و نظم، از هدررفت اوقات می‌کاهد. «برنامه‌ریزی، کاهش "اوقات رهایی" است. مراد از اوقات رهایی، اوقاتی است که شخص، هیچ مسئولیتی فرا روی خود نمی‌بیند و از هرگونه الزام و التزامی آزاد است. ... اوقات رهایی، "اوقات استراحت" ماست که نباید کل دایره‌ی عمر ما را فراگیرد. زمان استراحت، زمان کسب نشاط و طراوت و مقدمه‌ی انجام اعمال هدف دار است. این مقدمه، نباید آن‌چنان گسترده شود که جایی برای "متن" باقی نماند»^۱.

البته می‌توان در کنار هدف مذکور، برخی از اهداف را نیز مشخص کرد و برای آن‌ها نیز برنامه نوشت. مثلاً می‌توان برای بالا بردن مهارت‌های تبلیغی، کلاس‌ها، بحث‌ها یا مطالعه‌ی سخنرانی داشت و زمان‌های خاصی برای آن مشخص نمود. این زمان‌ها می‌تواند در ایام غیرتحصیلی در نظر گرفته شود.

به طور قطع، کسانی که با برنامه حرکت می‌کنند، پس از مدتی مشاهده خواهند کرد که هم در تدریس و هم در تبلیغ، مسائل زیادی آموخته‌اند و نسبت به کسانی که بدون هدف و برنامه بوده‌اند، بسیار موفق‌تر هستند.^۲

در بیانات آیت‌الله استادی آمده است:

برای جلوگیری از اتلاف وقت، بیش از هر چیز، برنامه داشتن و برنامه‌ریزی برای استفاده از فرصت‌ها مؤثر است. در ضمن برنامه‌ها باید زمان معینی را هم برای تفریح یا ورزش و یا کسب اطلاع از امور جاری مملکت و جهان و ...

۱. عالم‌زاده نوری، راه و رسم طلبگی، ص ۲۱.

۲. برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی برنامه‌ریزی به کتاب «راه و رسم طلبگی»، تألیف محمد عالم‌زاده نوری و هم‌چنین سایر کتاب‌ها و مقالات مراجعه کنید.

قرار داد که اگر با نظم و حساب باشد، هیچ لطمه‌ای به تحصیل نخواهد زد.^۱ در کنار برنامه‌ریزی برای تحصیل یا هر کار دیگری، نباید از تهذیب نفس و رشد معنوی غفلت کرد. برای طلبه لازم است در برنامه‌های روزانه‌ی خود، زمان‌هایی را برای عبادت، تهذیب و رشد معنوی (خواندن قرآن، ادعیه، کتب اخلاقی، شرکت در درس اخلاق و...) اختصاص دهد تا از هدف اصلی که رسیدن به کمال نهایی و قرب به خداوند است، باز نماند.

برنامه‌ی علمی و عملی

در بیانات آیت‌الله مجتهدی درباره‌ی شیوه‌ی درس خواندن آمده است:

«اگر می‌خواهید واقعا طلبه باشید، باید دو برنامه را رعایت کنید. یکی برنامه‌ی علمی که علم و دانش شما را افزون می‌کند و دیگری برنامه‌ی عملی که عمل به آن، معنویت شما را اضافه می‌نماید.

الف. برنامه‌ی علمی: در درس خواندن باید چند مورد را رعایت کرد تا موفقیت به دست آید:

۱. قبل از این‌که در کلاس درس حاضر شوید، درسی را که استاد قرار است بگوید، اول مطالعه شود تا در بحث مورد نظر مقداری آشنا شوید؛ زیرا پیش مطالعه، در فهمیدن درس خیلی مؤثر است. مثلاً اگر امروز می‌خواهید باب حروف جرّ از سیوطی یا صمدیه را درس بگیرید، اول از عوامل و هدایه، باب حروف جرّ را مطالعه کنید؛ سپس متن درس را نگاه کنید و آن جایی را که متوجه نمی‌شوید، حواستان را در کلاس خوب جمع کنید و گوش بدهید تا

۱. وافی، نسیم هدایت، ص ۱۳۹.

- آن جایی را که مطلب نامفهوم بود، توسط استاد برای شما روشن گردد... .
۲. باید در کلاس درس و موقع تدریس استاد، خوب گوش فرا دهید و به این طرف و آن طرف نگاه نکنید یا با دیگری صحبت نکنید یا فکرتان جای دیگری نباشد و خلاصه این که در موقع تدریس استاد، از آن چه که باعث می شود حواس شما به جای دیگر متوجه شود، خودداری کنید.
۳. بعد از تدریس استاد، باید آن درس را دوباره مطالعه کنید و برای مباحثه آماده شوید و مطالبی را که اگر احیانا نفهمیدید، مشخص کنید تا در مباحثه کردن رفع شود.
۴. روز بعد (درس گذشته را) مباحثه کنید.
۵. بعد از اتمام کتاب، یک باره آن را کنار نگذارید، بلکه دوباره کتاب را دوره کنید.
۶. بعد از تدریس کل کتاب توسط استاد و مباحثه و رعایت موارد دیگر آن، خودتان آن کتاب را تدریس کنید که علاوه بر این که در این خصوص خبره می شوید، بلکه زکات علم خود را هم پرداخته اید.
۷. روزهای تعطیلی پنجشنبه و جمعه، کتاب را خلاصه نویسی کنید و پیرامون مطالب کتاب، تحقیق نمایید و کتب جنبی دیگر که متن درسی نیستند، مطالعه کنید.
- ب. برنامه‌ی عملی: در کنار درس و تعلیم و تعلم که شما را باسواد می‌کند، باید از قرآن کریم و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام استفاده و بهره‌برداری شود؛ چون بعدها که شما می‌خواهید خطیب و سخنران شوید، یا مؤلف و

مترجم و مدرس و غیره، از آیات قرآن و احادیث بی‌نیاز نخواهید بود، بلکه رمز موفقیت شما حفظ آیات و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام است؛ زیرا مردم از شما قرآن و حدیث و روایات می‌خواهند...؛ لذا از همین الان تصمیم بگیرید قرآن و حدیث حفظ کنید.^۱

امام وقت تلف شده نداشت

مطالعه‌ی زندگی امام خمینی قدس‌نشان می‌دهد که همواره فعالیت‌هایشان با برنامه بوده است. امام آن قدر دقیق برنامه‌های خود را تنظیم می‌کردند که نظم خاصی میان آن‌ها برقرار بود و این برنامه‌ها به گونه‌ای نبود که برای کسی مزاحمتی ایجاد کند. برنامه‌های درسی، تدریس، مناجات، رسیدگی به خانواده و حتی تفریح و بازی با بچه‌ها هم براساس برنامه بود.

خانم فاطمه طباطبایی، زمانی که حضرت امام قدس‌نشان در نجف تبعید بودند و بعد از مدت‌ها همراه همسر خود، سید احمد خمینی رحمته‌الله به نجف می‌روند، نقل می‌کند:

بعد از چند روز اقامت در منزل ایشان [امام]، دیگر کاملاً می‌دانستم که در هر ساعت، چه برنامه‌هایی دارند. تا آن‌جا که وقتی به ایشان نگاه می‌کردم، می‌دانستم ساعت چند است. یک بار وقتی از همسرایشان، برنامه‌ی روزانه‌ی امام را پرسیدم، گفت: اگر برنامه‌ی یک روز آقا را بگویم، شما می‌توانید آن را در ۳۶۰ [روز] ضرب کنید.

امام چون خودشان دقیقاً مطابق برنامه کارهایشان را می‌کردند، به من هم در مورد نظم و برنامه‌ریزی توصیه‌ی زیادی می‌کردند.^۲

۱. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص ۱۰۰-۱۰۱.

۲. ستوده، پایه‌پای آفتاب، ج ۱، ص ۲۴۶.

بنا بر نقل نزدیکان امام خمینی قدس سره، ایشان از هر فرصتی استفاده می‌کردند و اجازه نمی‌دادند وقتشان تلف شود. حتی ایشان چند کار را در یک زمان انجام می‌دادند. دکتر حسن عارفی نقل می‌کند:

امام از همهی وقت‌های خودشان استفاده می‌کردند؛ مثلاً اگر به عنوان دستور پزشک به ایشان عرض می‌شد که راه رفتن برای سلامتی شما مفید است، ایشان ضمن انجام این دستور، از این قدم زدن استفاده‌ی دیگری کردند؛ مثلاً در راه رفتن صبح با خودشان رادیوی کوچکی داشتند که مجلس را گوش می‌کردند و یا بعد از ظهرها رادیوهای بیگانه را گوش می‌کردند و یا روزنامه‌های عصر را می‌خواندند. ایشان در یک وقت حداقل دو کار انجام می‌دادند. هم دستور پزشک را اجرا می‌کردند و هم از اوضاع و اخبار باخبر می‌شدند.^۱

شاید این پرسش مطرح شود که حضرت امام در جوانی چگونه بوده است و آیا در جوانی نیز فعالیت‌هایش بر اساس برنامه بوده است؟ آیت‌الله شهید فضل‌الله محلاتی رحمته الله علیه از فرزند ارشد امام، آیت‌الله شهید مصطفی خمینی رحمته الله علیه نقل کرده است که:

وقتی امام عیال گرفتند - خوب، معمولاً آدم وقتی تازه زن می‌گیرد، قدری از اشتغالات معمولی روزانه‌اش دور می‌شود، از کتاب و مطالعه - غروب پس از نماز جماعت می‌آمدند شام می‌خوردند و می‌خوابیدند. از آن طرف، آخرهای شب بلند می‌شدند نماز شب و تهجد و مطالعاتشان را دنبال می‌کردند. یک برنامه‌ای تنظیم کرده بودند که هم خانواده ناراحت نشود و هم به تهجد و مطالعه‌شان برسند.^۲

۱. همان، ص ۳۴۸-۳۴۹.

۲. همان، ص ۳.

۱۵. نظم

داشتن نظم در زندگی، آن چنان مهم است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصیت نامه خود به امام حسن و امام حسین علیهم السلام، وقتی که ابن ملجم لعنة الله علیه به او ضربت زد، فرمود:

أَوْصِيكُمْ وَ جَمِيعَ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ تَنْظِمِ أَمْرِكُمْ وَ صَالِحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ؛^۱ شما و همه‌ی فرزندان و خاندانم و هر که را این وصیتم به او می‌رسد، به تقوای الهی و نظم در زندگی و اصلاح بین مردم سفارش می‌کنم.

اگر برنامه‌ریزی در اجرا همراه با نظم نباشد، تحقق نمی‌یابد و اجرای آن با شکست مواجه می‌شود. توجه به این نکته لازم است که هر برنامه‌ای تنظیم گردد، نیازمند نظم است؛ بدین معنا که هر یک از برنامه‌ها در زمان خاص خود انجام گیرد. نظم به برنامه‌ریزی و برنامه‌ریزی به هدف بستگی دارد. اگر در یکی از این سه مشکلی به وجود آید، دیگری با اختلال مواجه می‌شود. بدون هدف، نمی‌توان برنامه‌ریزی کرد و بدون برنامه، نمی‌توان در فعالیت‌ها نظم داشت.

نظم از جمله موضوعاتی است که وقتی انسان در معنا و مفهوم و کارکرد آن در زندگی خود غور می‌کند، اهمیت آن را بیشتر درک می‌کند. نظم یعنی هر چیزی در جای خود قرار گیرد. جهان که در پیرامون ما انسان‌ها و در زمین و آسمان گسترده شده است، یک مجموعه‌ی قانون‌مند است. قانون و نظم، بر جمیع جریانات و حوادث عالم و حرکات دنیای مورد احساس و دید و جهان پیرامون ما حاکم است. انسان هم یکی از اجزای همین عالم برخوردار از نظم است. زندگی طبیعی انسان هم دارای نظم است. گردش خون، ضربان قلب،

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

دمیدن ریه‌ها و بقیه‌ی تحرکات و فعل و انفعالاتی که در بدن انسان و جسم آدمی وجود دارد، همه تابع نظم است. اگر عمل و رفتار انسان از نظم برخوردار باشد، هماهنگی میان او و دنیای پیرامونش تأمین خواهد شد. نظم به انسان این فرصت را می‌دهد تا بتواند از هر چیزی به نحو شایسته‌ی آن استفاده کند و چیزی معطل نماند. اگر در جسم انسان بی‌نظمی پدید آید، با بیماری همراه است، یا نامش بیماری است. عیناً همین مطلب در رفتارهای انسان - چه در زندگی فردی و چه در رفتارهای اجتماعی - وجود دارد؛ بنابراین نظم دارای اهمیت است. ... رعایت قوانین و رعایت برادری و مرّوت و زیاده‌خواهی نکردن و تجاوز به حقوق دیگران نکردن و رعایت وقت را کردن - چه وقت خود، چه وقت دیگران - رعایت مقرّرات در عبور و مرور و رفت و آمد و مسائل مالی و تجاری و امثال اینها، همه مصادیق نظم است. یک مصداق مهمّ نظم هم این است که میان کارکرد ما در جامعه و افکار و عقاید و شعارهای ما هماهنگی برقرار باشد.^۱

نظم و ترتیب دقیق امام

امام خمینی قدس سرّه از این جهت، انسان فوق‌العاده منظم و مرتبی بودند و به اعتراف خانواده، نزدیکان و حتی کسانی که با ایشان در ارتباط بودند، تمام برنامه‌یشان در زمان خاص خود انجام می‌گرفت. از دخترایشان نقل شده است که: امام خیلی زیاد مرتب بودند، خیلی زیاد؛ یعنی از آن ساعت صبح که از خواب بیدار می‌شدند، هیچ نوع کارشان بدون برنامه نبود. از آن ساعت اول صبح، تمام کارهایشان روی برنامه بود. بدون برنامه، هیچ وقت زندگی نکردند. سر ساعت، مطالعه‌شان بود؛ سر ساعت، استراحت داشتند؛ سر ساعت، خوابشان بود؛ سر ساعت، رادیو گوش می‌کردند و تمام کارهایشان، حتی عبادتشان سر ساعت بود.

۱. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران، شناسه تاریخ: ۱۳۸۱/۰۹/۰۱.

ما می دانستیم الان چه ساعتی است [که] باید برویم پیش آقا. خودمان را مهیا می کردیم که الان ساعت استراحت آقا است، برویم آقا را ببینیم؛ وگرنه وقتی ساعت عبادت بود، نمی توانستیم برویم؛ اگر وقت مطالعه و درس بود، نمی توانستیم برویم؛ اگر ساعت کارهای دیگری بود؛ مثلاً زمان مطالعه‌ی گزارش های مملکتی بود، نمی توانستیم برویم. فقط در ساعت استراحتشان - که در این موقع، یک ربع یا بیست دقیقه قدم می زدند و به این کارها هم خیلی مقید بودند - خدمتشان می رسیدیم. امام هر روز نیم ساعت صبح، نیم ساعت عصر قدم می زدند و ما در موقع قدم زدن ایشان و در زمان استراحتشان می توانستیم از آقا استفاده کنیم، صحبتی بکنیم، یک جوابی بشنویم، یک احوالی بپرسیم.^۱

در بیانات علامه محمدتقی جعفری رحمته الله علیه درباره‌ی اهمیت نظم و اثر آن در زندگانی حضرت امام خمینی قدس سره آمده است:

نظم و قانون‌گرایی در زندگی فردی و اجتماعی از آن اهمیت حیاتی برخوردار است که می‌توان گفت بدون آن نظم و ترتیب:

سَعِيْكُمْ شَيْئًا تَنَاقُضُ اَنْدَرِيْد رُوْزِ مِي دُوْزِيْد و شَبِ بَرْمِي دَرِيْد

این‌جانب در سیر مطالعات محدود و بررسی‌هایی که تاکنون در بعد نظم و قانون‌گرایی انسان‌ها داشته‌ام، به این نتیجه رسیده‌ام که ضرورت و عظمت نظم و قانون‌گرایی و احساس جدی تکلیف و انجام آن به حدی است که می‌تواند یک زندگی بی‌هویت و بدون مبنا و فلسفه و هدف را قابل تحمل و رضایت بسازد.

چنان‌که در مقداری قابل توجه از جوامع مغرب زمین می‌بینیم و در صورت بی‌اعتنایی به نظم و قانون‌گرایی در زندگی، با داشتن هویت و مبنای حقیقی برای زندگی و فلسفه و هدف قابل قبول برای آن، حیات آدمی هویت و مبنای

۱. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۷-۸.

خود را از دست داده و سایه‌ی شوم پوچی بر آن زندگی گسترده باشد و زندگی پربار و پربرکت امام بیان‌گر حکومت نظم و ترتیب بر زندگی ایشان است و از نزدیک‌ترین افراد با ایشان، بارها شنیده بودم که ایشان در همه‌ی کارها سخت به نظم و ترتیب مقید بوده‌اند.^۱

مرحوم آیت‌الله مرتضی بنی‌فضل از شاگردان حضرت امام می‌گویند:
معروف است خود امام در دوران طلبگی، منظم و به موقع در جلسات اساتیدشان حاضر می‌شده‌اند. مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی - استاد اخلاق امام - در رابطه با نظم و حضور امام در جلسات درس گفته بود: روح الله واقعا روح الله است. نشد یک روز ببینم که ایشان بعد از بسم الله در درس حاضر باشد. همیشه پیش از آن که بسم الله درس را بگویم، حاضر بوده است.^۲

نظم حتی در مسائل معنوی

نه تنها برنامه‌های روزانه‌ی زندگی، نیازمند نظم و ترتیب است، بلکه در تهذیب و خودسازی نیز، باید نظم حکم فرما باشد. وجود نظم و ترتیب در همه‌ی شؤون زندگی امام خمینی قدس سره مشهود است و نشان از رشد اراده و قوای روحانی امام دارد. کسی می‌تواند با نفس خویش مبارزه کند که دارای برنامه‌ی ویژه‌ای در زندگی باشد و اصولاً خودسازی در سایه‌ی نظم و برنامه می‌تواند تحقق یابد.

در بیانات آیت‌الله رسولی‌محلاتی آمده است:

امام حتی برای مطالعه و قرائت قرآن و کارهای مستحب و حتی زیارت‌ها و دعاهایی که قرائت آن‌ها در وقت خاصی هم وارد نشده، وقت خاصی را تنظیم کرده بودند و هرکاری را روی همان زمان بندی و تنظیم خاص انجام

۱. سعادت‌مند، درس‌هایی از نظم و قانون‌گرایی، ص ۱۳-۱۴.

۲. رجایی، همان، ج ۵، ص ۱۱۴.

می دادند؛ به طوری که برای هر کس که مدتی با ایشان مأنوس و معاشر می شد، مشخص بود که امام در چه ساعتی مشغول چه کاری و انجام چه عملی هستند.^۱

انسان های موفق، همواره در زندگی خود تابع برنامه و نظم بوده اند و یکی از علل موفقیت خود را داشتن برنامه دقیق و نظم می دانند.

مرحوم آیت الله میرزا هاشم آملی در زندگی خویش، فرد بسیار منظم بود و از فرصت ها به خوبی استفاده می کرد. ساعت مطالعه، وقت عبادت و لحظه ی تدریس و زمان دیدار با مراجعان همه، سر ساعت م- عین ان- جام می گرفت و هیچ کاری را در وقت کار دیگر انجام نمی داد. فرزند ایشان حجت الاسلام لاریجانی می گوید:

معظم له در امور درس و زندگی و برنامه ی خواب و فعالیت روزانه شان منظم بودند. ایشان همیشه شب ها زودتر از دیگران می خوابیدند و سحرها که بیدار می شدند تا ظهر نمی خوابیدند پس از نماز صبح، شروع به مطالعه نموده و پس از صرف صبحانه، برای تدریس آماده شده و پس از آن به پاس خگویی استفتائات و جواب مراجعان می پرداختند.

ایشان از شب نشینی های رایج بین مردم خیلی پرهیز می کردند و در بسیاری اوقات که برخی از منسوبین آقا در منزلشان جمع می شدند، مدتی می نشستند و بعد از آن به سوی اتاق خود رفته و استراحت می کردند و حاضر نبودند برنامه ی تنظیم شده ی خود را به هم بزنند.^۲

۱. همان، ج ۲، ص ۴.

۲. انصاری قمی، «نجوم امت: ستاره فروزان (زندگی نامه مرحوم آیت الله العظمی میرزا هاشم آملی)»، مجله نورعلم، ش ۵۲، س ۱۳۷۲، ص ۲۰۷-۲۰۸.

۱۶. تلاش، پی‌گیری و جدیت

موفقیت‌ها معلول تلاش‌هایی است که انسان‌های موفق با پی‌گیری و جدیت آن را به دست می‌آورند. دستاوردها با تلاش به دست می‌آیند و بدون آن به باد فنا می‌روند. کسانی که با کوشش، چیزی کسب می‌کنند، قدر داشتن آن را می‌دانند؛ ولی آنانی که ثروت‌های هنگفتی را از پدر، بدون هیچ زحمتی به ارث می‌برند، دراز بین رفتن آن زیاد اندوهگین نیستند؛ چرا که برای به دست آوردنش نکوشیده‌اند. این سنت و قانون همیشگی الهی است که فرمود:

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى؛^۱ و این‌که برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست.

این قانون، تنها امور مادی را شامل نمی‌شود، بلکه در امور معنوی بیشتر به کار می‌آید. مقام معظم رهبری دام‌ظله در این باره می‌فرماید:

امروز حرف اصلی من به شما عزیزان و همه‌ی ملت ایران این است که به هیچ فردی، به هیچ ملتی و به هیچ جمعیتی، از خزانه‌ی غیبت الهی هیچ چیز نمی‌دهند، مگر با تلاش و کوشش. ملت‌های تنبل و بی‌حال، از افتخارات ملی نصیبی نخواهند برد. مجموعه‌های بی‌همت و بی‌کاره، به خدمات و به شایستگی‌های بزرگ دست نخواهند یافت.

افرادی که نخواهند تلاش کنند و زحمت بکشند، در بازار معنویت و در سودای عشق و ایمان و تقوا و فضایل معنوی، چیزی گیرشان نخواهد آمد: «لیس للانسان الا ما سعی.» هم در دنیای مادی این‌طور است؛ یعنی ملت‌هایی که کار کنند، فکر کنند، ابتکار کنند، سختی‌ها را تحمل کنند، به امکانات مادی و رفاه و پیشرفت خواهند رسید؛ و هم در میدان معنویات

این‌گونه است. ملت‌هایی که تلاش کنند، مجاهدت کنند، ایثار کنند و از کار و فداکاری ترسند، خدای متعال به آن‌ها همه چیز خواهد داد.^۱

شهید آیت‌الله مطهری رحمته‌الله در خصوص عظمت کتاب جواهر و جایگاه آن می‌گوید: می‌توان آن را دائرة المعارف فقه شیعه خواند. اکنون هیچ فقیهی خود را از جواهر بی‌نیاز نمی‌داند... این کتاب جواهر، عظیم‌ترین کتاب فقهی مسلمین است و با توجه به این که هر سطر این کتاب، مطلب علمی است و مطالعه‌ی آن یک صفحه، وقت و دقت زیاد می‌خواهد، می‌توان حدس زد که تألیف این کتاب چقدر نیرو برده است. سی سال تمام یک سره کار کرد تا چنین اثر عظیمی به وجود آورد. این کتاب، مظهر نبوغ، همت، استقامت، عشق و ایمان یک انسان به کار خویشتن است.^۲

مطالعه‌ی زندگی‌نامه‌ی علما و بزرگان دین، همه درس آموز بوده و بیان‌گران است که با چه تلاش‌ها و تحمل چه سختی‌هایی توانسته‌اند به وظیفه‌ی بزرگ الهی خود عمل نمایند. زندگی هیچ یک از آنان در دست‌یابی به موفقیت، بدون کوشش نبوده است.

زحمت بکشید!

علامه حسن‌زاده آملی از قول استادشان، مرحوم آقای شیخ محمدتقی آملی نقل کردند که ایشان می‌فرمود:

آقا! درس خواندن و به جایی رسیدن بایستی با «جان‌کندن» همراه باشد. با تنبلی نمی‌توان به جایی رسید. بدانید هر فصلی نمی‌شود درس خواند. قدر جوانی‌تان را بدانید. همین الآن وقت درس خواندن شماست. هر چقدر الآن بیشتر زحمت بکشید، در آینده کارتان سبک‌تر است.

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از ایثارگران و خانواده‌های شهدا، تاریخ: ۱۳۷۶/۵/۲۹.

۲. مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۴۳۶.

هر که سخن با سخنی ضمّ کند قطره‌ای از خون جگر کم کند^۱

دکتر کاظم آملی، فرزند آیت‌الله محمد تقی آملی، نقل می‌کند:

پدرم به تعلیم و تعلّم علاقه مُفرطی داشتند و تمام عمرشان به همین ترتیب سپری شد. در همان دوران جوانی پدرشان رحلت کردند و ایشان با اینکه چند فرزند داشتند، برادران و خواهرانش تحت تکفل ایشان قرار گرفتند و با این شرایط و مشکلات، با جدیت به تحصیل پرداختند و برای رسدن خدمت اساتید پیاده راه‌های طولانی و نامناسبی را طی می‌کردند تا استفاده علمی نمایند؛ حتی نوشته‌اند که در تاریکی شب در زمستان سرد و برفی خودشان را به استاد می‌رساندند و به تعلّم و تلمذ می‌پرداختند...^۲

۱۷. پایداری و پشت‌کار

صبر و استقامت در مسیر پریپیچ و خم طلبگی، هم در تحصیل علوم و معارف اسلامی و کسب کمالات اخلاقی و معنوی و هم تبلیغ مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و دفاع از دین،^۳ یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت طلبه می‌باشد.^۴ امام خمینی قدس سره در نامه‌ی عرفانی خود به فرزندشان مرحوم سیداحمدآقا، وی را به استقامت در مسیر حق ترغیب کرده و می‌فرماید:

پسر! گاهی می‌بینم از تهمت‌های ناروا و شایعه پراکنی‌های دروغین اظهار ناراحتی و نگرانی می‌کنی. اولاً باید بگویم تا زنده هستی و حرکت می‌کنی و

۱. حسن‌زاده، در سایه عرفان، ص ۳۰-۳۱.

۲. سبحانی، همان، ص ۳۸.

۳. وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يُهْتَدُونَ بِأَفْرَانَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ؛ و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند. (سجده، آیه ۲۴)

۴. عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ز. لَيْسَ شَيْءٌ أَحَمَدَ عَاقِبَتَهُ وَلَا أَلَدٌ مَعِيَّتَهُ وَلَا أَدْفَعُ لِسُوءِ آدَبٍ وَلَا أَعَوَّنَ عَلَيَّ ذِكْرَ مَطْلَبٍ مِنَ الصَّبْرِ؛ هیچ چیز بیش از صبر، عاقبتش نیکوتر و فرجامش لذیذتر و بازدارنده‌تر از ادب و ناشایست و یاری کننده‌تر برای نیل به مقصود نیست. (تمیمی آملی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۷۵، ص ۸)

تورا منشأ تأثیری بدانند انتقاد و تهمت و شایعه‌سازی علیه تو اجتناب ناپذیر عقده‌ها زیاد و توقعات روزافزون و حسادت‌ها فراوان است. آن کس که فعالیت دارد، گرچه صد در صد برای خدا باشد، از گزند بدخواهان نمی‌تواند به دور باشد. من خود یک عالم بزرگوار متقی را که تا به ریاست جزیی نرسیده بود، برای او جز خیر به حسب نوع نمی‌گفتند و تقریباً مورد تسالم اهل علم و دیگران بود. به مجرد آن‌که توجه نفوس به او شد و شاخصیتی دنیوی و لو ناچیز نسبت به مقامش پیدا کرد، مورد تهمت و اذیت شد و حسادت‌ها و عقده‌ها به جوش آمد و تا در قید حیات بود، این مسایل نیز بود و ثانیاً باید بدانی که ایمان به وحدت الله و وحدت معبود و وحدت مؤثر آن چنان‌که باید و شاید به قلبت نرسیده. کوشش کن کلمه توحید را که بزرگ‌ترین کلمه است و والاترین جمله است، از عقلت به قلبت برسانی...^۱

صبر و تحمل در برابر سختی‌ها

دنیا خانه‌ی سختی و رنج است و همواره مشکلات، مصیبت‌ها و بلاها بر انسان هجوم می‌آورند. افراد نیرومند کسانی هستند که در گهواره‌ی رنج پرورش یافته‌اند. آن‌ها می‌توانند در برابر طوفان‌های مصایب مقاومت کنند؛ ولی کسانی که در مهد عزت و نعمت رشد کرده‌اند، با یک نسیم سرد، پژمرده و با یک باد شدید از جای کنده می‌شوند.^۲

مولای متقیان علی علیه السلام که به قوت بازو و عظمت روح و ثبات در برابر

حوادث معروف است، می‌فرماید:

اگر از من بپرسند که این شجاعت جسمی و قدرت روحی شما معلول چیست؟ در صورتی که غذای روزانه‌ی شما نان جو و نمک و سرکه است، من در

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۳۶ و ۳۶۱.

۲. رک: سیحانی، رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۱۵۶.

پاسخ این دسته چنین می‌گوییم: درختان بیابانی که در سنگلاخ‌ها و زیر آفتاب سوزان با صد عوامل تلخ دست به گریبانند، از درختان و گیاهانی که در لب جویبار پرورش یافته‌اند، محکم‌تر و بادوام‌ترند.

درختان لب جویبار که در مهد نعمت و در آغوش نوازش باغبان پرورش یافته‌اند، با مشکلات و مصایب خوی نگرفته‌اند؛ ولی درختان بیابانی که در آغوش مشکلات بزرگ شده‌اند، فرزند مصایب‌اند و مربی آن‌ها بادهای سوزان، آفتاب داغ، کم‌آبی و بی‌بارانی است.^۱

تجربه‌های بسیار نشان می‌دهد کسانی در برابر مشکلات و بلاها سربلند شده‌اند که صبر و تحمل را پیشه‌ی خود ساخته و با ورزش نسیمی، بردباری خود را از دست نداده و تحمل کرده‌اند. این سخن را همواره باید در یاد داشت که مشکلات و سختی‌ها، رشد دهنده‌ی انسان هستند و با اندکی صبر و تحمل می‌تواند همه‌ی آن‌ها را پشت سرگذارد. هم در امور مادی و هم در معنوی، تا انسان در سختی و فشار قرار نگیرد، رشد نخواهد کرد.

درسی که از جعرانه آموخت

یکی از دانشمندان بزرگ مشهور به «ابوجعرانه»، موفقیت خود را در درس‌آموزی از حشره‌ایی (شبهه سوسک) به نام «جعرانه» می‌داند. وی می‌گوید:

در مسجد جامع دمشق، کنار ستونی نشسته بودم. جعرانه‌ای دیدم که می‌خواهد از ستون بالا برود و کنار شعله‌ای که بالای ستون می‌سوخت، بنشیند. من از اول شب تا صبح، کنار آن ستون بودم. حشره هفت صد بار سعی کرد بالا برود، ولی هر بار به پایین سقوط می‌کرد؛ زیرا ستون صاف و لغزنده بود. از تلاش و همت آن حشره تعجب کردم و بعد برخاستم و وضو گرفتم و وقتی بازگشتم، دیدم حشره به

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

بالای ستون رفته است و کنار شعله‌ی چراغ پی سوز آرمیده است.^۱

پیروزی بر مشکلات طاقت فرسا

ملا مهدی نراقی رحمته الله مدت طولانی از فراهم کردن یک شمع یا روغن چراغ برای استفاده از روشنایی در حجره‌ی تاریک خود در می‌ماند؛ ولی هرگز سستی به دل راه نمی‌دهد و تصمیم به صبر می‌گیرد. از حجره خارج شده، به سوی انتهای حیاط مدرسه می‌رود. در آن جا بساط مطالعه را پهن می‌کند و با استفاده از روشنایی چراغ‌های وضوخانه و دستشویی مدرسه به تحقیق و تلاش خویش تا پاسی از شب ادامه می‌دهد.^۲

تأثیر قطره‌های باران

سرگذشت سکاکی، دانشمند قرن هفتم هجری بسیار جالب است. وی در سی سالگی تحصیل را آغاز کرد. با این‌که آموزگار او از موفقیت وی مأیوس بود، او با شور و پشت‌کار عجیبی مشغول تحصیل شد. آموزگار برای درک هوش و زمینه‌ی فهم وی، مسأله‌ی ساده‌ای را طرح کرد و آن یک مسأله از فقه شافعی بود که پوست سگ با دباغی پاک می‌شود. استاد آن را چنین مطرح ساخت: «پوست سگ با دباغی پاک می‌شود.» سکاکی آن را زیاد تکرار کرد و با شور و شوق آماده‌ی درس پس دادن بود.

فردای آن روز معلم در میان انبوهی از شاگردان از سکاکی پرسید که مسأله‌ی دیروز چه بود؟ سکاکی ناگهان گفت: «سگ گفت پوست استاد با دباغی پاک می‌شود.» در این لحظه، شلیک خنده‌ی شاگردان و معلم بلند شد؛ ولی روح آن

۱. سبحانی، رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۴۵.

۲. خوانساری، روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۵.

نواموز سال مند به اندازه‌ای توانا بود که از این عدم موفقیت در امتحان شکست نخورد و ده سال تمام در این راه گام زد؛ ولی به علت بالا بودن سن، تحصیل او رضایت‌بخش نبود. روزی برای حفظ درس به صحرا رفته و اثر ریزش باران را روی صخره‌ای مشاهده کرد. او از دیدن این منظره پند گرفت و گفت: هرگز دل و روح من سخت‌تر از این سنگ نیست. اگر قطرات دانش، بسان آب باران در دل من ریزش کند، به طور مسلم اثر نیکویی در روان من خواهد گذارد. او به شهر بازگشت و با شور زاید الوصفی مشغول تحصیل شد و بر اثر استقامت و پشت‌کار، یکی از نوابغ ادبیات عرب گردید. وی کتابی در علوم عربی انتشار داد که مدت‌ها محور تدریس در دانشکده‌های اسلامی بود.^۱

جدا شد یکی چشمه از کوهسار	بره گشت ناگه بسنگی دچار
به نرمی چنین گفت با سنگ سخت	کرم کرده راهی ده ای نیکبخت
گران سنگ تیره دل سخت سر	زدش سیلی و گفت: دور ای پسر!
نجنبیدم از سیل زورآزمای	که ای تو، که پیش تو جنبم زجای!
نشد چشمه از پاسخ سنگ سرد	به کندن در استاد و ابرام کرد
بسی کند و کارید و کوشش نمود	کزین سنگ خاراهمی برگشود
ز کوشش به هر چیز خواهی رسی	به هر چیز خواهی کماهی رسی
برو کارگر باش و امیدوار	که از یأس جز مرگ ناید به بار
گرت پایداری است در کارها	شود سهل پیش تو دشوارها ^۲

۱. همان، ص ۴۶-۴۹.

۲. ملک الشعراء بهار، مثنویات، شماره ۷۳.



فصل دوم:

علل و عوامل سقوط و انحطاط اهل علم



روحانیت به دلیل جایگاه دینی و نقش اجتماعی ویژه‌ای که در جامعه اسلامی دارد، دارای تأثیرگذاری بسیار زیادی در هدایت و اصلاح یا فساد جامعه است. رفتار و گفتار و منش فردی و اجتماعی آنان، همواره در کانون توجه خاص جامعه بوده است. از این جهت، وظیفه‌ی سنگینی بر عهده‌ی روحانیت قرار دارد و همواره باید مراقب باشد تا به عنوان نماینده و نمایانده‌ی دین، آسیبی به دین‌داری مردم در جامعه‌ی اسلامی وارد نشود. در فرمایش حضرت امام خمینی ره اشاره‌ی دقیقی به این مسأله شده و خطاب به طلاب و روحانیت آمده است:

شما که امروز در این حوزه‌ها تحصیل می‌کنید و می‌خواهید فردا رهبری و هدایت جامعه را به عهده بگیرید، خیال نکنید تنها وظیفه‌ی شما، یاد گرفتن مشتی اصطلاحات می‌باشد؛ وظیفه‌های دیگری نیز دارید. شما باید در این حوزه‌ها خود را چنان بسازید و تربیت کنید که وقتی به یک شهر یا ده رفتید، بتوانید اهالی آن‌جا را هدایت کنید و مهذب نمایید.

از شما توقع است که وقتی از مرکز فقه رفتید، خود مهذب و ساخته شده باشید تا بتوانید مردم را بسازید و طبق آداب و دستورات اخلاقی اسلامی آنان را تربیت کنید؛ اما اگر خدای نخواستہ در مرکز علم، خود را اصلاح نکردید، معنویات کسب نمودید، به هر جا که بروید، العیاذ باللہ، مردم را منحرف ساخته، به اسلام و روحانیت بدبین خواهید کرد. شما وظایف سنگینی دارید. اگر در حوزه‌ها به وظایف خود عمل نکنید و در صدد تهذیب خود نباشید و فقط دنبال فراگرفتن چند اصطلاح بوده، مسائل اصولی و فقهی را درست کنید، در آتیه خدای نخواستہ برای اسلام و جامعه‌ی اسلامی مضر خواهید

بود. ممکن است، العیاذ باللّه، موجب انحراف و گمراهی مردم شوید.

اگر به سبب اعمال و کردار و رفتار ناروای شما یک نفر گمراه شده، از اسلام برگردد، مرتکب اعظم کبایر می‌باشید و مشکل است توبه‌ی شما قبول گردد؛ چنان‌که اگر یک نفر هدایت یابد، به حسب روایت «بهتر است از آن‌چه آفتاب بر آن می‌تابد»^۱، مسؤلیت شما خیلی سنگین است. وظایف شما غیر از وظایف عامه‌ی مردم می‌باشد. چه بسا اموری که برای عامه‌ی مردم مباح است، برای شما جایز نیست، و ممکن است حرام باشد. مردم، ارتکاب بسیاری از امور مباحه را از شما انتظار ندارند؛ چه رسد به اعمال پست نامشروع که اگر خدای نخواست از شما سر بزنند، مردم را نسبت به اسلام و جامعه‌ی روحانیت بدبین می‌سازد.

درد این جاست اگر مردم از شما عملی که برخلاف انتظار است، مشاهده کنند، از دین منحرف می‌شوند، از روحانیت برمی‌گردند؛ نه از فرد. ای کاش از فرد برمی‌گشتند و به یک فرد بدبین می‌شدند؛ ولی اگر از یک روحانی، عملی ناشایست و برخلاف نزاکت ببینند، تجزیه و تحلیل نمی‌کنند. هم‌چنان که در میان کسبه، افراد نادرست و منحرف وجود دارد و در میان اداری‌ها اشخاص فاسد و زشتکار دیده می‌شود، ممکن است در میان روحانیون نیز یک یا چند نفر ناصالح و منحرف باشد؛ لذا اگر بقالی خلاف کند، می‌گویند فلان بقال خلافکار است. اگر یک عطار عمل زشتی مرتکب گردد، گفته می‌شود فلان عطار زشتکار است؛ لیکن اگر آخوندی عمل ناشایسته‌ای انجام دهد، نمی‌گویند فلان آخوند منحرف است؛ گفته می‌شود آخوندها بدنند. ... گناه عالم برای اسلام و جامعه اسلامی خیلی ضرر دارد.

عوام و جاهل اگر معصیتی مرتکب شود، فقط خود را بدبخت کرده، بر خویشتن ضرر وارد ساخته است؛ لیکن اگر عالمی منحرف شود و به عمل زشتی دست زند، عالمی را منحرف کرده، بر اسلام و علمای اسلام زیان وارد ساخته است. این‌که در روایت آمده که اهل جهنم از بوی تعفن عالمی که به

۱. کلینی، فروع کافی، ج ۵، ص ۳۶، کتاب الجهاد، باب الدعاء إلى الإسلام قبل القتال، ح ۲.

علم خود عمل نکرده، متأذی می شوند،^۱ برای همین است که در دنیا بین عالم و جاهل در نفع و ضرر به اسلام و جامعه‌ی اسلامی فرق بسیار وجود دارد. اگر عالمی منحرف شد، ممکن است امتی را منحرف ساخته، به عفونت بکشد و اگر عالمی مهذب باشد، اخلاق و آداب اسلامی را رعایت نماید، جامعه را مهذب و هدایت می‌کند. ... وقتی بنا باشد عالمی مفسده‌جو و خبیث باشد، جامعه‌ای را به عفونت می‌کشد؛ منتهی در این دنیا، بوی تعفن آن را شامه‌ها احساس نمی‌کند؛ لیکن در عالم آخرت، بوی تعفن آن درک می‌گردد؛ ولی یک نفر عوام، نمی‌تواند چنین فساد و آلودگی‌ای در جامعه اسلامی به بار آورد. عوام، هیچ‌گاه به خود اجازه نمی‌دهد که داعیه امامت و مهدویت داشته باشد، ادعای نبوت و الوهیت کند. این، عالم فاسد است که دنیایی را به فساد می‌کشاند: «إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ، فَسَدَ الْعَالَمُ».^۲

در این فصل به بیان نکته‌های عبرت‌آموز و تجربه‌های تلخ حوزه‌های علمیه از زندگی علمای سوء خواهیم پرداخت تا طلاب و روحانیان با مطالعه‌ی آن و اندیشه در افکار و رفتار این افراد، خود را از گزند چنین آسیب‌هایی حفظ نمایند.

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: كُنُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ يَغَيِّرُ أَسْمَتِكُمْ، لِيُرُوا مِنْكُمْ الْجَاهِدَ وَالصَّدَقَ وَالْوَرَعَ؛ با غیر از زبان، دعوت‌کنندگان مردم به سوی خوبی باشید تا از شما تلاش راستی و پرهیزکاری ببینند. (کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۱۶۴)

۲. ظاهراً این عبارت در متون روایی وجود ندارد و از روایت دیگری اخذ شده است. البته در کتاب «منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه» مرحوم آیت‌الله خویی این عبارت آمده است. (خویی، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۸۶)؛ اصل روایت چنین است: «وَلَوْلَا الْعَالِمُ تُفْسِدُ عَوَالِمَ؛ لغزش عالم، عالمی را فاسد می‌کند.» (آقا جمال خوانساری، شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۱۰۹)

۳. امام خمینی، جهاد اکبر، ص ۱۸.

۱. نیت ناخالص

مطالعه‌ی زندگی کسانی که دروس حوزوی را خوانده، ولی پس از مدتی تغییر جهت داده و از زئی حوزوی خود خارج شدند یا در حالی که لباس روحانیت بر تن داشته و تیشه به ریشه روحانیت و اسلام زدند، نشان می‌دهد که بسیاری از آن‌ها از اول با نیت الهی وارد حوزه نشده‌اند و با اهداف و انگیزه‌های مادی و دنیوی، پای در این راه گذاشته‌اند.

۲. افراط و تفریط

«فرط» به معنای خروج از حد معین است. هرگاه خروج در جهت زیاده از اندازه و پیشی گرفتن باشد، «افراط» و اگر در جهت کوتاهی و سستی و کاستی باشد، «تفریط» خوانده می‌شود. «اعتدال»، به معنای میانه‌روی، حد وسط افراط و تفریط است.

در کلام معصومان علیهم‌السلام، افراط و تفریط مذمت شده است. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به ویژگی‌های اخلاقی افرادی اشاره می‌کنند که در کارهای خود، افراط یا تفریط دارند و می‌فرمایند:

به یکی از رگ‌های بدن این انسان، پاره گوشتی آویخته شده که شگفت‌ترین عضو بدن اوست؛ و آن قلب است که در آن مایه‌های حکمت و ضد آن از غیر حکمت وجود دارد: اگر امیدوار باشد، طمع او را خوار سازد؛ و اگر طمع بر آن رواور شود، حرص و آز آن را از پای در آورد؛ و اگر ناامیدی او را فرا گیرد، غم حسرت او را بکشد؛ و اگر خشم و غضب بر او مستولی گردد، شدت خشم بر او سخت گیرد؛ و اگر خوشنودی یار او گردد، خویشتن‌داری را از یاد ببرد؛ و اگر ترس به ناگه او را فرا گیرد، احتیاط و محافظه‌کاری او را سرگرم سازد؛ و اگر زیاده آسوده خاطر شود، دچار غفلت می‌گردد؛ و اگر مصیبتی بر او رو آورد،

بی‌تابی او را رسوا کند؛ اگر به مالی برسد، بی‌نیازی او را به طغیان وادارد؛ و اگر از بی‌چیزی رنج برد، گرفتار بلا گردد؛ و اگر زیاد سیر شود، از شکم‌پری رنجیده شود؛ بنابراین هر نوع کاستی و کوتاهی او را زیان رساند و هر نوع زیادتی او را فاسد کند.^۱

در سخن دیگری، حضرت افراطی‌ها و تفریطی‌ها را افراد نادانی می‌داند که همواره در کارهایشان، یا زیاده‌روی دارند یا کاستی و کوتاهی.

لَا تُرَى الْجَاهِلُ إِلَّا مُفْرِطاً أَوْ مُفْرِطاً؛ دیده نمی‌شود نادان، مگر آن‌که تندرو است (از حدّ و اندازه خود می‌گذرد) یا کندرو (به حدّ و اندازه خود نمی‌رسد).

افرادی که دارای چنین ویژگی‌های اخلاقی هستند، معمولاً از اعتدال و میانه‌روی فاصله دارند و به سبب این فاصله، رفتارهایشان نیز از میانه‌روی به دور بوده و دچار خطای افراط و تفریط در رفتار می‌شوند. هر افراطی، اغلب تفریطی در پی دارد و هر تفریطی، افراطی. با نمونه‌هایی از این اشخاص در ادامه آشنا می‌شویم.

رفتارهای مقدس‌مآبانه

آیت‌الله مجتهدی رحمته‌الله در درس اخلاق خود می‌فرماید:

طلبه باید علاوه بر درس، اهل نوافل و مستحبات و تعقیبات نماز باشد. ... زیارت و دعای هر روز را بخوان. بعد از نمازها تعقیبات وارده در مفاتیح

۱. لَقَدْ عَلِمْتُمْ لِيَخْلُقَ هَذَا الْإِنْسَانَ بَضْعَةَ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَذَلِكَ الْقَلْبُ وَذَلِكَ أَنْ لَهُ مَوَادَّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَسَدَاداً مِنْ خِلَافَتِهَا: فَإِنْ سَخَّ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الظَّمْعُ وَإِنْ هَاجَ بِهِ الظَّمْعُ أَهْلَكَهُ الحَوْضُ وَإِنْ مَلَكَه اليَأْسُ قَتَلَهُ الأَسْفُ وَإِنْ عَرَّضَ لَهُ الغَضَبُ اسْتَدَّ بِهِ الغَيْظُ وَإِنْ أَشْعَدَهُ الرِّضَى نَسِيَ التَّحْفِظَ وَإِنْ غَالَهُ الخَوْفُ شَغَلَهُ الحَذَرُ وَإِنْ اتَّسَعَ لَهُ الأَمْرُ اسْتَلَبَتْهُ العِرْثَةُ وَإِنْ أَفَادَ مَالاً أَطْلَعَاهُ العِنَى وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَصَحَّه الخَيْرُ وَإِنْ عَضَّتْهُ الفَاقَهُ شَغَلَتْهُ الأَبْلَاءُ وَإِنْ جَهَدَهُ الجُوعُ قَعَدَ بِهِ الصَّعْفُ وَإِنْ أَفْرَطَ بِهِ التَّبَسُّعُ كَطَلَتْهُ البِطْنَةُ فَكُلَّ تَقْصِيرِهِ مُضِرٌّ وَكُلَّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ. (نهج البلاغه، حکمت ۱۰۵)

۲. نهج البلاغه، حکمت ۶۷.

الجنان را بخوان. البته مقدسی طلبه نباید زیاد باشد، به حدی که به درس لطمه بزند. ... مقدسی طلبه هم باید متوسط باشد. این طور نباشد که اصلاً تعقیبات نماز یا نماز شب و اعمال مستحبی را نخواند و یا این که تمام اوقات خود را به این گونه اعمال بگذراند و یا وقتی به قم می رود، به مسجد جمکران نرود و این طور هم نباشد در ایام درسی، کلاس و درس و بحث خود را تعطیل و مثلاً عازم قم و جمکران و یا دیگر عتبات عالیات شود.

نباید ایام درسی، به مسافرت بروی؛ مثلاً مشهد بروی. این مقدسی زیاد است. مقدس اردبیلی رحمته الله علیه گاهی که ایام درسی به کربلا مشرف می شدند، نمازشان را جمع می خواندند و می فرمودند: احتیاط می کنم؛ زیرا ایام درسی است و درس واجب بوده و من رها کرده و به این جا آمده ام. طلبه ای که اهل شهرستان است و از شهر و دیار خود آمده، درس بخواند، اگر شب درسی، هیأت برود؛ یعنی برگردد به شهرستان خود، به خاطر مراسم و هیأتی که هر سال در شهر خود برگزار می گردد، به نحوی که مجبور شود در سر کلاس حاضر نشود، این کار و عمل او فایده ای ندارد.

اگر اصلاً هم در مراسم و هیأت ها نرود؛ یعنی حالا که نمی تواند به شهرستان برود، در حوزه ی درس خودش هم در مراسم شرکت نداشته باشد، آن هم فایده ندارد. مقدسی باید به اندازه ای باشد که به درس لطمه نزند. نباید زیاد مقدس باشی که اصلاً حرف نزنی و شوخی نکنی و نخندی.

نقل می کنند یکی از طلبه ها همین طور بود. کلاهی بر سر می گذاشت و با کسی نه حرف می زد و نه شوخی می کرد. کسی هم او را خندان نمی دید و خیلی سنگین و آیت الهی راه می رفت؛ به حدی که بقیه طلبه ها می گفتند حتماً این آقا در آینده از علمای بزرگ می شود و سیمش به ملکوت اعلی وصل است و ممکن است با امام زمان عجل الله فرجه هم در ارتباط باشد؛ اما بعد از مدتی دیدند که در کلاس درس شرکت نمی کند و غایب است. مدتی بعد، او را دیدند که محاسنش را تراشیده، از طلبگی بیرون رفته! این عاقبت مقدسی زیاد است.

از کسانی که اصلاً شوخی نمی‌کنند و نمی‌خندند و حرف نمی‌زنند، باید برحذر بود؛ چرا که علما هم گاهی با هم مزاح می‌کنند و می‌خندند.^۱

در طول تاریخ حوزه‌های علمیه، افرادی وجود دارند که از راه مستقیم منحرف شده و خسارت‌هایی را به حوزه‌ها وارد کرده‌اند. بررسی علل انحراف آن‌ها به طور قطع آموزنده خواهد بود.

علی‌اکبر حکمی‌زاده، یکی از دانش‌آموخته‌های حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود که سرانجام کار او به انحراف کشیده شد. افراط و تفریط را از جمله علت‌های انحراف او دانسته‌اند. حکمی‌زاده نسبت به خانواده خود بسیار سخت می‌گرفت و در رفتار خود زیاده‌روی داشت. وی در دوران طلبگی، به تقوا و زهد مشهور بود، ولی سرانجام به مقابله با روحانیت و دین پرداخت. در خاطرات مرحوم آیت‌الله سیدحسین بُدْلا آمده است:

حکمی‌زاده غیرت دینی و ناموسی زیادی از خود نشان می‌داد. به گونه‌ای که هرگاه به مسافرت می‌رفت، هیچ‌کس حق نداشت به خانه‌ی او رفت و آمد کند و همسراو هم حق نداشت به جایی برود. به خادم پیرمدرسه سپرده بود که روزی یک قرص نان و هر دو روز، دو سیر و نیم گوشت برای همسرش به در منزل ببرد. یک‌بار که می‌خواست برای تبلیغ به مسافرت برود، همسراو حامله بود و وقت زایمانش نزدیک بود. به او گفتم: نرو. گفت: اگر همسرچوپان در حال زایمان باشد و گوسفندانش هم در بیابان رها باشند و در حال زایمان باشند، وظیفه‌ی چوپان چیست؟ به هر حال، گوش نداد و به مسافرت رفت و همسرش، تنها در خانه بدون قابله وضع حمل کرد و خود به تنهایی، فرزندش را به دنیا آورد و نافش را برید؛ اما چون یادش رفته بود ناف فرزندش را گره بزنند، خون زیادی از آن نوزاد رفت و جان داد.

۱. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص ۲۲۸-۲۲۹.

کم کم علی اکبر حکمی زاده به تهران منتقل و در جایی مستقر شد که در معرض رفت و آمد افراد زیادی بود. به او گفتیم: تو که آن روز همسر حامله ات را رها کردی و نگذاشتی کسی با او رفت و آمد داشته باشد، تا جایی که جان بچه ات در این راه از دست رفت، حالا در این موقعیت، همسرت را در چنین جایی ساکن کرده ای؟ گفت: مهم نیست؛ به او کاری ندارند! فهمیدم که وضع روحی و اعتقادی او تغییر کرده است.^۱

آیت الله ابوترابی با نقل خاطره‌ی بالا می نویسد:

دو نکته از دوران قبل از انحراف حکمی زاده قابل توجه بسیار است: یکی آن که، او در آن دوران آن قدر زاهد و باتقوا بود که همیشه ریگی در دهان داشت تا حرف بیهوده نزند؛ و دیگر این که در حفظ ناموس خود به قدری سخت گیر بود که همسرش را به خطر انداخت و در این راه فرزندش از دنیا رفت.

هر دو جریان، نشان از تندروی های بی ملاکی در زندگی اوست که نوعی عدم تعادل و یا خودمحوری را در عمل به شریعت، در زندگی او اثبات می کند. به علاوه، گذاشتن ریگ در دهان برای همیشه، آن هم به نام تقوا و خودداری از سخن گفتن، بیشتر از آن که نشان تقوا باشد، نشان از نوعی خودنمایی و ریاکاری است و به سادگی نمی توان آن را در مورد کسانی مانند او خالصانه دانست و اگر ریشه آن را در این مورد، تمایل به شهرت و جاهت عمومی بدانیم، با کارهای بعدی او هماهنگ تر است^۲ و کار دوم او نیز، صرف نظر از غیرت افراطی، حاکی از نوعی بی رحمی و استبداد رأی در اداره ی زندگی است که اگر بدعاقبتی را به عنوان مکافات یا مجازات آن بدانیم، بی جا به

۱. ابوترابی، اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت، ج ۲، ص ۱۹۹-۲۰۰، به نقل از مرکز اسناد انقلاب اسلامی، هفتاد سال خاطره از آیت الله سیدحسین بدلا، ص ۸۵-۸۷ و ۱۹۵-۲۱۳.

۲. گذاشتن ریگ در دهان به وسیله ی بعضی از بزرگان اخلاق و عرفان، برای جلوگیری از زیاد حرف زدن اتفاق افتاده است؛ ولی به منظور خودنمایی و ریا نبوده است و تا جایی که می توانستند از اظهار آن خودداری می کردند؛ اما آیت الله ابوترابی نتیجه می گیرند که ریگ گذاشتن در دهان توسط حکمی زاده، با توجه به کارهای بعدی او، نشان از تمایل به شهرت و جاهت عمومی بوده است.

نظر نمی‌رسد. بنابراین، دو عامل را می‌توان به عنوان اساسی‌ترین ریشه‌های باطنی انحراف او به حساب آورد.^۱

کسانی که رفتارهای افراطی و مقدس‌مآبانه انجام می‌دهند، معمولاً دارای اندیشه‌های افراطی بوده و برداشت‌های نادرست از اسلام دارند. رفتارهای چنین افرادی، توأم با استدلال‌های فریبنده است و کسانی را که از مبانی اندیشه‌ای اسلام آگاهی خوبی ندارند، به انحراف می‌کشانند. درباره‌ی حبیب‌الله آشوری^۲ نقل شده است:

در زندان مشهد که بودم، یک طلبه‌ای به نام آشوری بود که از خانواده‌ی فقیر بود و به نوعی عقده‌ی فقر داشت. آشوری سعی می‌کرد همیشه صحبت‌هایی بکند که دیگران نکرده‌اند و به اصطلاح جدیدتر باشد، بی‌آن‌که به درستی آن فکر کند. از جلوی حرم امام رضا علیه السلام رد می‌شدیم که آشوری شروع به تخطئه حرم امام رضا علیه السلام کرد که این چه بساط تجملی است برای امام درست کرده‌اند. هرکسی هرلباسی به تن می‌کرد، شروع به تخطئه می‌کرد که این چه لباسی است. از نظر او می‌بایستی لباس کهنه و بد می‌پوشید. خودش همیشه کفش سوراخ و وصله‌دار به پا داشت و این را نشانه‌ی مؤمن بودن می‌دانست. در مسائل اعتقادی هم شبیه وهابی‌ها بود و دعا، توسل و ذکر را رد می‌کرد.^۳

۱. ابوترابی، همان، ص ۲۰۳.

۲. حبیب‌الله آشوری در سال ۱۳۱۵ش در مشهد به دنیا آمد. او در یکی از مدارس علمیه مشهد طلبه شد و بعدها از دانشکده الهیات لیسانس گرفت. وی ب-ا-س-ید هادی خامنه‌ای و شهید کامیاب و شماری دی-گر پای درس‌های آیت‌الله خامنه‌ای حاضر می‌شد. این درس‌ها در مباحث اعتقادی و توحید و نهج البلاغه بودند. وی به تدریج خود به کار کلاس داری و سخنرانی پرداخت و در منزل خودش نهج البلاغه، اقتصاد و توحید درس می‌داد. (عمید زنجانی، خاطرات، ص ۱۵۵-۱۵۶) او منش مقدس‌مآبی و افراطی داشت و با سازمان مجاهدین انقلاب (منافقین) رفت و آمد داشت. این رفت و آمدها در او تأثیر گذاشت. زمانی که کتاب "توحید" او توسط انتشارات غدیر در سال ۱۳۵۵ شمسی انتشار یافت، در مشهد و قم مخالفت‌هایی با آن صورت گرفت. این مخالفت‌ها، سبب محاکمه وی در سال ۶۰ شد و در همان سال به اعدام محکوم و به دار مجازات آویخته شد.

۳. روزی طلب، ترکیب التقاط و ترور، پاورقی ص ۱۷۴؛ به نقل از جواد منصور، مبارز قبل از انقلاب.

هم چنین در خاطرات مرحوم علی دوانی آمده است:

قبل از آمدن آشوری، آقا حمید [اسلامی، مدیر انتشارات غدیر که کتاب توحید آشوری را چاپ کرده بود] گفت: "شیخ بدبختی است، نه دنیا دارد و نه آخرت، خواهید دید؛ لباس تنش به پولی نمی‌ارزد، خورد و خوراکش بسیار عادی است، حتی فلان جا دعوت بوده، بدترین پرتقال‌ها را خورده و به آن‌ها که پرتقال درشت و پر آب خورده‌اند، اعتراض کرده که اسراف می‌کنید و رفاه طلب هستید."

گفتم: بسیار کار احمقانه‌ای کرده است. پس این روزی‌های خداداد بماند برای موشه‌دایان و صهیونیست‌ها و دشمنان اسلام؟ مگر خدا نفرموده: «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» و «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» و «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»؟

آیا باید ارزاق نیکوی خداوندی را که خدا بر بندگان خالص و با ایمان خود حلال کرده است، بر خود حرام نمود که نشانه‌ی زهد و تقواست؟ ابداً چنین نیست و او هر کس باشد، کاملاً در اشتباه است. خانه‌های خوب و عالی و چند طبقه، مال یهود و نصارا و گبر و بت پرست باشد، بهترین گوشت‌ها و میوه‌ها و سبزی‌ها و نان‌ها و دیگر مواد غذایی را آن‌ها بخورند و خانه‌های گلی و یک طبقه و کهنه‌ی بد نما و تنگ تاریک و نمور و غذاهای مانده و فاسد از آن‌ها باشد که مسلمانیم؟! چه کسی گفته و در کدام آیه و حدیث آمده است؟ این راه که این آقا می‌رود به گورستان است.^۱

در خاطرات آیت‌الله سید جعفر شبیری زنجانی درباره‌ی رفتارهای مقدس‌مآبانه آشوری آمده است:

این‌ها ساده‌زیستی نامعقول و افراطی را تبلیغ می‌کردند. در آن گفت‌وگو من در این مورد از آیت‌الله خامنه‌ای سؤال کردم و ایشان فرمودند: "تمام فرش‌های

۱. دوانی، خاطرات من از استاد شهید مطهری، ص ۸۳-۹۱.

منزل من به اندازه‌ی یکی از قالی‌هایی که در اتاق او بود، ارزش نداشت؛ منتهی او کثیف و جلنبر بودن را به معنای ساده‌زیستی گرفته بود!" ساده‌زیستی به معنای استفاده کم و بازدهی زیاد است. این طور نبود که این فرد به حداقل اکتفا کند؛ اما عبا کج انداختن و لباس‌های نامرتب و چرک به تن کردن را نشانه‌های ساده‌زیستی می‌دانست و لذا منش چهره‌هایی چون آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله خامنه‌ای را که مرتب و آراسته ظاهر می‌شدند، اشرافی تلقی می‌کرد و بسیار هم روی این دیدگاه تبلیغ می‌کرد. البته این ذهنیت، از او به برخی از افراد دیگر هم سرایت کرده بود.^۱

۱. «ناگفته‌هایی از پیشینه و شخصیت رهبرگروه فرقان در گفت‌وگوی یادآور با سیدجعفر شبیری زنجانی»، مجله یادآور، تابستان، پاییز و زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، شماره ۶، ص ۵۹.

در خط «رُهبانیت»

شیخ ابراهیم زنجانی^۱ هنگام تحصیل و اقامت در نجف - به سنت معمول طلاب - از انجام فرایض و حتی مستحبات شرعی (هم چون تهجد و

۱. ابراهیم قزلباش زنجانی در سال ۱۲۷۲ق در روستای سرخه دیزج سلطانیه، در پنج فرسخی شرق زنجان به دنیا آمد. پدر و خویشانش از خرده مالکین منطقه بودند و در روستای خود ریاست و ثروتی داشتند. زنجانی در هشت سالگی به مکتب رفت و خواندن و نوشتن فارسی، قرآن و عربی را فرا گرفت. شانزده ساله بود، که قحطی بزرگ ۱۲۸۸ق فرا رسید و روستای زنجانی را بسان تمامی شهرها و روستاهای ایران، به نابودی کشید.

خانواده‌ی زنجانی در جریان قحطی، تمام ثروت خود را از دست داد. پدر در زمستان ۱۲۸۸ق به دلیل صدمات وارده درگذشت و مادر، سرپرستی دوازده فرزند را بر عهده گرفت. در این میان، زنجانی از نظر بدنی ضعیف بود و توان کار سنگین را نداشت. بنابراین، در روستای ونونان و سپس بوجی از توابع طارم سفلی به مکتب‌داری مشغول شد. در این زمان، عاشق بیوه‌زنی جوان از خاندان اصیل بیگ‌های بوجی شد. در اوایل ۱۲۹۲ق به روستای بزرگ هیدج رفت و در مدرسه‌ی آخوند ملاعلی از محضر مدرسین فاضلی، چون حاج ملا قربانعلی و حاج میرزا ابوالکرم هیدجی کسب فیض کرد.

او در سال ۱۲۹۴ق برای ادامه‌ی تحصیل به شهر زنجان رفت و در محضر آقا عبدالصمد دیزجی به تحصیل پرداخت و در زمره‌ی طلاب مورد علاقه‌ی وی قرار گرفت. در اوایل سال ۱۲۹۶ق، با دختری به نام سکینه ازدواج کرد که پس از هیجده سال زندگی مشترک درگذشت و زنجانی زن دیگری اختیار کرد. او آرزویی، بزرگ‌تر از ادامه‌ی تحصیل در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف نداشت و سرانجام، به آرزوی خود دست یافت. در ذی‌قعدة ۱۲۹۶ق عازم نجف شد و تا محرم ۱۳۰۵ در عتبات ماند.

زنجانی ۳۳ ساله در محرم ۱۳۰۵ق به ایران بازگشت و در شهر زنجان اقامت کرد. چند ماه بعد، در خانه‌ی خود مجلس درسی به راه انداخت و سپس مسجدی مخروبه را در نزدیکی خانه، به کمک اهل محل مرمت کرد و مقر خویش را در آن جا قرار داد. منبرهای زنجانی در شهر شهرت یافت و جماعت بسیاری را به مسجد او جلب نمود. اعیان و متمولین شهر نیز در مجالس او حاضر می‌شدند. زندگی زنجانی، به تدریج از فقر به رفاه گرایید. هم‌پای این ترقی، مقر خود را در مسجد بهتری قرارداد و به خانه بزرگ‌تری نقل مکان کرد.

سرانجام، در رمضان ۱۳۰۸، امامت مسجد آخوند ملاعلی قاریوبادی را، که از مساجد بزرگ زنجان بود، به دست گرفت و در سال ۱۳۱۰ به کمک متمولین شهر در محله‌ای اعیان‌نشین، خانه‌ای به مبلغ دویست تومان خرید. شیخ ابراهیم زنجانی در ۴ ذیحجه ۱۳۲۴ راهی تهران شد و اعتبارنامه‌اش در دوازده ذی‌حجه در مجلس اول به تصویب رسید. بدین سان، دوران طولانی اقامت زنجانی در تهران آغاز شد که تا پایان عمر او دوام آورد. ابراهیم زنجانی در روز شنبه ۱۰ آذر ۱۳۱۳ ش درگذشت و مجلس ختم او در روزهای ۱۱ و ۱۲ آذر، در مسجد سراج‌الملک تهران برگزار شد. (شهبازی، «زندگی و زمانه شیخ ابراهیم زنجانی؛ جستاری از تاریخ تجددگرایی ایرانی»، فصل‌نامه زمان، شماره ۱۰، ۱۳۸۲)

اعتکاف در مسجد سهله و کوفه) غافل نبود.^۱ زمانی، حتی کارش به افراط کشید و در خط «رهبانیت» افتاد و تصمیم گرفت «به کلی ترک علایق کرده، عیال را طلاق داده در گوشه‌ای یا با سیاحت تنها، یا با ریاضت و عبادت، عمر... را تمام کند، که البته دوستانش به داد او رسیدند و به دست یاری استاد، او را از این کار بازداشتند.^۲ وی به یمن التفات استاد و هم‌شاگردان، از آن مهلکه به سلامت بیرون جست؛ اما این امر نشان داد که اگر مواظب نباشد و به ویژه دوستان و همراهان خوبی در زندگی برنگزیند، از فروغلطیدن در چاه افراط و تفریط، ایمن نخواهد بود.^۳ سرانجام زنجانی نشان می‌دهد که او تجددگرایان و غرب‌زدگان را به روحانیت ترجیح داد و اوج این گرایش را در صدور حکم اعدام شهید شیخ فضل‌الله نوری نشان داد.

۳. بنیة ضعیف علمی در مبانی اندیشه اسلامی

کسانی که می‌خواهند درباره‌ی اسلام سخن بگویند، تحقیق کنند و بنویسند، ضرورت دارد که پیش از هر اقدامی، بنیة شناخت خود از اسلام را تقویت کنند. خواندن علوم حوزوی و کتاب‌هایی که مبانی اسلام ناب را بیان می‌کنند و تفسیر درستی از اسلام نشان می‌دهند، می‌تواند به تقویت بنیة علمی افراد کمک کند. برای این منظور، مطالعه کتاب‌های استاد شهید آیت‌الله مطهری، آیت‌الله مصباح‌یزدی و امثال ایشان بسیار مفید و مؤثر خواهد بود و انسان می‌تواند شناخت درست و متقنی از مسائل مختلف دینی به دست آورد.

۱. زنجانی، خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح، ص ۱۵ و ۱۸.

۲. همان، ص ۱۸.

۳. ابوالحسنی، «شیخ ابراهیم زنجانی؛ زمان، زندگی، اندیشه»، مجله تاریخ معاصر ایران، ش ۲۵، بهار ۱۳۸۲، ص ۷.

سطحی‌نگری

فرجام اکبرگودرزی،^۱ طلبه‌ای که هنوز دروس حوزوی را به خوبی و به طور عمیق نخوانده و چند سالی بیشتر در حوزه نبوده است، برای بسیاری از جویندگان دانش عبرت‌آموز است. گودرزی که گروه تروریستی "فرقان" را در سال ۱۳۵۶ شمسی تأسیس کرده بود، فعالیت‌های سازمانی خود را آغاز کرده و در طی ۳ تا ۴ سال، اعضای گروه را برگزیده بود.

آیت‌الله سیدجعفر شبیری زنجانی با گودرزی دوست بود و علت انحراف وی را نداشتن بنیه‌ی علمی قوی در دروس حوزه می‌داند و می‌گوید:

من اکبرگودرزی را در مدرسه‌ی چهل ستون بازار شناختم. مدیریت این مدرسه به عهده‌ی مرحوم آیت‌الله آقای آشیخ حسن سعید بود. ایشان باجناب بنده

۱. اکبرگودرزی با نام مستعار «عباس» در سال ۱۳۳۵ ش و به اعتبار شناسنامه‌اش در سال ۱۳۳۸ درده کوچکی به نام دوزان (بین خمین و الیگودرز) به دنیا آمده بود. پدرش حسن چوپان نام داشت. کودکی گودرزی در خانواده‌ای پرجمعیت و محروم سپری شد. وی تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در روستای زادگاهش گذراند و با توجه به گرایش مذهبی که داشت، قبل از اتمام دبیرستان در سال ۱۳۵۱ راهی مدرسه‌ی دینی خوانسار گردید و پس از اقامتی کوتاه به قم رفت و ضمن این‌که در دبیرستان درس می‌خواند، در مدرسه‌ی علمیه‌ی آیت‌الله نجفی نیز به صورت نیمه وقت رفت و آمد داشت.

وی پس از یک سال عازم تهران شد و در مدرسه چهل ستون مسجد جامع بازار و سپس در مدرسه حاج شیخ عبدالحسین ساکن شد. او در کنار درس طلبگی، به مطالعه تفسیرهای مختلف می‌پرداخت. در همین دوران، اقدام به برپایی جلسات تفسیر قرآن در مساجد مختلف تهران نمود. اولین مسجدی که گودرزی به عنوان مدرس و مفسر قرآن در آن آغاز به کار کرد، مسجد الهادی بود. او هم‌چنین در مسجد فاطمیه خزان، مسجد رضوان خیابان اتابک، مسجد شیخ هادی و مسجد خمسه قلهک نیز جلسات قرآن برگزار می‌نمود و در خلال همین جلسات، توانست افرادی را جذب نماید که در شکل‌گیری گروه فرقان و پیش‌برد اهداف او نقش مهمی ایفا نمودند.

سال ۱۳۵۵ این جمع ابتدا به کهنه‌ها و سپس به نام فرقان به فعالیت‌های مذهبی منسجم‌تری پرداخت. گودرزی در سال ۱۳۵۶ مدرسه حاج شیخ عبدالحسین را ترک نمود و از لباس طلبگی خارج شد. [اعضای] گروه فرقان پس از روی آوردن به مبارزه مسلحانه و انجام ترورهای متعدد، در سال ۱۳۵۹ ش دستگیر و اعدام شدند. (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده گروه فرقان، کد ۱۷۶۰۱)

بودند. در کنار آن مدرسه، کتابخانه‌ای تأسیس شده که من در تأسیس و اداره‌ی آن با آقای سعید همکاری داشتم و معمولاً به آن جا می‌رفتم. گودرزی به کزات به کتابخانه می‌آمد و مشغول مطالعه می‌شد. بیشتر مطالعه‌ی جنبی می‌کرد و الاً از نظر طی مدارج حوزوی به شکلی منظم و روش مند، درس نخوانده بود. بیشتر کتاب‌های رایج را که با حال و هوای مبارزاتی و مارکسیستی انطباق داشت، مطالعه می‌کرد. آن طوری که من از وضعیت و رفتارهایش می‌فهمیدم، در میان متولیان مدرسه به من علاقه و اعتماد زیادی داشت و صمیمیت و رفاقتی هم بین ما ایجاد شد.^۱

یک روز، گودرزی مقاله‌ای از دکتر شریعی را آورد که من مطالعه کنم. صفحه‌ی اول آن را که خواندم، دیدم انتقاد از روحانیت است و این‌که حوزه‌های علمیه‌ی ما تحت تأثیر علوم و معارف یونان قرار گرفته؛ چون در آن جا منطق ارسطویی که پنبه‌اش زده شده است، تدریس می‌شود. در منطق ارسطویی گفته شده که اجتماع نقیضین محال است، ارتفاع نقیضین هم محال است؛ در حالی که علمای ما می‌گویند انسان از جنبه‌ای یک لجن بد بوست و از جنبه‌ای روح خدا در او دمیده شده! این‌که نقیضین است، چطور ای-ن دو با هم جمع شده‌اند؟ ...

من وقتی به این مقاله نگاهی انداختم، گفتم مطلب اشتباهی است. تصور می‌کردم گودرزی به غلط بودن مطلب پی برده و دارد آن را به من هم نشان می‌دهد؛ ولی دیدم دارد از جنبه اثباتش با من حرف می‌زند. گفتم: آقای گودرزی! یعنی از زمان ارسطوتا به حال، هیچ یک از علما نفهمیده‌اند که این مسأله‌ی که ایشان به عنوان اجتماع نقیضین مطرح می‌کند، درست نیست؟ زمینه‌های تعالی و انحطاط در انسان که به معنای نقیضین نیست. هرانسانی می‌تواند از جهتی خوب و از جهتی بد باشد و این هم به این معنا نیست که

۱. «ناگفته‌هایی از پیشینه و شخصیت رهبر گروه فرقان در گفت‌وگوی یادآور با حجت الاسلام والمسلمین سیدجعفر شبیری زنجان‌ی»، مجله یادآور، تابستان، پاییز و زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، شماره ۶، ص ۴۸.

هر صفت متضاد را در درونش با هم جمع کرده است. انسان یک نقطه‌ی تعالی و کمال دارد و یک نقطه‌ی سقوط و انحطاط و این‌ها به معنای جمع نقیضین نیست.

وقتی من این مطلب را از گودرزی شنیدم، متوجه شدم که او در حوزه، حتی منطق را هم درست نخوانده است. فکر نمی‌کنم تا زمانی که در مدرسه‌ی چهل‌ستون بود، لمعتین را هم خوانده یا تمام کرده بود. از این حرفش مشخص شد که حتی حاشیه ملاعبده‌الله را هم درست نخوانده یا نفهمیده است. اگر خوانده بود، مسأله ساده‌ای مثل اجتماع نقیضین را درست می‌فهمید.^۱

یک علت گرایش کسروی و بسیاری از روشن‌فکران به غرب و مرعوب آن واقع شدن، کم بودن سرمایه‌ی علمی و نداشتن قدرت مقابله با شبهه‌ها و سؤال‌های اساسی است. علت دیگر که اساسی‌تر از علت اول می‌باشد، فرار از تعبد است؛ فرار از تکلیف‌هایی که به واسطه قبول وحی و سنت بر انسان عارض می‌شود.

حضرت امام به همین مسأله اشاره فرموده، می‌نویسد:
اینان چون به اشکالات [شبهات و مباحث] وهابیت که نزد چندین بی‌خرد دست به دست گردیده، برخورده‌اند و خود قوه علم و تمیز نداشته‌اند که به جواب آن پردازند، ... و نیز نخواسته‌اند زیر بار عالمی دانشمند روند و جواب ... دریافت کنند، ناچار شدند از تقلید کورکورانه وهابی‌ها.^۲

با مطالعه آثار و نوشته‌های کسروی، می‌توان سطحی‌نگری او را به راحتی دریافت. برای مثال او اعتراف می‌کند:

۱. همان، ص ۴۹-۵۰.

۲. امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۵.

من مثنوی را نخوانده‌ام و تکه‌هایی را از آن این جا و آن جا دیده‌ام.^۱
 او مثنوی را نخوانده، در حالی که درباره‌ی مولوی چنین می‌گوید:
 مولوی ... نشسته، مفت خورده و سخنان مفتی گفته.^۲

دیگر نوشته‌های کسروی نیز به همین شکل است. او بدون آگاهی از عمق و ژرفای علوم و با مطالعه‌ای سطحی، خیال می‌کرد که به هدف و غایت آن علم و اندیشه پی برده و به خوب یا بد بودن آن، حکم می‌کرد. بی‌دلیل نیست که چنین کسی به خود اجازه می‌دهد زشت‌ترین اهانت‌ها را به قرآن کریم، ائمه معصومین علیهم‌السلام و... بنماید.^۳

۱. کسروی، در پیرامون ادبیات، ص ۸۸.

۲. همان.

۳. رک: خط انحراف: جریان‌شناسی کسروی، ص ۲۷.

تأثیر اندیشه‌های افراطی

یکی از علت‌هایی را که سیدمهدی هاشمی^۴ در اعتراف‌های خود اظهار

۴. سیدمهدی هاشمی فرزند سیدالحق شاهرودی، در سال ۱۳۲۳ش در شهر اصفهان و در خانواده‌ای مذهبی و روحانی به دنیا آمد. وی پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی در مدرسه‌ی «جلالی»، بنا به اصرار پدرش راهی حوزه‌ی علمیه‌ی «جده بزرگ» اصفهان شد و از محضر شیخ مهدی مازندرانی و شیخ محمدعلی قمی کسب علم نمود. پس از شش سال تحصیل در حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان، رهسپار قم شد و تحصیلات حوزوی خود را در مدرسه‌ی حجتیه‌ی قم پی گرفت. ورود او به قم، مقارن با آغاز نهضت روحانیت و اوج‌گیری آن در سال ۱۳۴۲ش بود. مهدی هاشمی در سال ۱۳۴۶ به اتهام تکثیر و پخش اعلامیه توسط ساواک دستگیر شد و پس از سپردن تعهد از زندان آزاد گردید و به خدمت سربازی در منطقه «جهرم» اعزام شد. در دوره‌ی سربازی، ساواک وی را از طریق ضد اطلاعات ارتش به همکاری دعوت کرد و او سمت نویسنده‌ی دادرسی کل ژاندارمری را در مرکز به عهده گرفت. مهدی هاشمی پس از پایان سربازی با تأثیرپذیری از افکار گروه‌های چپی، فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی خود را در «فهدریجان» اصفهان متمرکز ساخت و راهی این شهر شد. عملکرد و سخنان انحرافی مهدی هاشمی، هم‌چنین مشخص شدن تعارض بسیاری از سخنان وی با مفاهیم اصیل دینی و اصول تشیع، علما و روحانیون منطقه را به مقابله با این جریان فکری واداشت؛ تا جایی که آیت‌الله شمس‌آبادی (یکی از علمای اصفهان) به دلیل روشننگری و مقابله فکری با این جریان منحرف، قربانی توطئه‌ی آن‌ها شد و در سال ۱۳۵۵ جان خود را در این راه از دست داد. پس از این جریان نیروهای امنیتی رژیم، وی را دستگیر کردند و تا سال ۱۳۵۷ در زندان به سربرد.

با پیروزی انقلاب اسلامی، مهدی هاشمی از زندان آزاد شد و علی‌رغم این‌که به عنوان یک مجرم و یا لاقبل متهم به قتل شناخته می‌شد، با توجه به شرایط سال‌های اول پیروزی انقلاب، در پناه حمایت‌های آیت‌الله منتظری توانست به احراز مسئولیت واحد نهضت‌های سپاه پاسداران ارتقا یابد. مهدی هاشمی در این مرحله نیز با توجه به افکار و گرایش‌های خود، با جذب افراد واخورده‌ی شهرها و روستاهای مختلف، گروهی را به نام گروه ضربت سازماندهی کرد و با استفاده از موقعیت بیت آقای منتظری، با مسئولین نظام به مقابله پرداخت. پایگاه وی در فهدریجان بود و با حفظ موقعیت خویش در این مکان، درگیری بین سپاه و کمیته انقلاب اسلامی را در همان سال‌های اولیه پیروزی انقلاب به وجود آورد. مهدی هاشمی با توجه به همان پشتوانه‌ای که داشت، به سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی وسیعی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم بین طلبه‌های جوان اقدام کرد. وی با انتشار شب‌نامه‌ها، نامه‌پراکنی‌ها، ارائه‌ی تحلیل‌های وارونه و جوسازی‌ها، به ایجاد تفرقه و بدبین کردن مردم به انقلاب و دولت پرداخت. وی نه تنها به نصایح علما و هشدارهای صریح خیرخواهانه حضرت امام گوش نداد، بلکه تلاش کرد حجیت این موعظه‌ها را با شایعاتی چون کانالیزه شدن امام مخدوش سازد (سرابندی، داستان یک مرداب، ص ۱۷-۱۹) تا این‌که امام با درایت و دورنگری خود، عمق فاجعه را درک کردند و دستور پیگیری این جریان را صادر نمودند و نهایتاً پس از مدتی که از بازداشت مهدی هاشمی گذشت، سرانجام وی در زندان درباره‌ی همه‌ی جرایم قبل و بعد از انقلاب لب به اعتراف گشود و در روزهای ۲۲، ۲۴

کرده است، تحت تأثیر قرار گرفتن از اندیشه‌های افراطی سید محمد جواد غروی^۱ است.

مهدی هاشمی وابسته به حوزه‌ی نجف آباد و از شاگردان سید محمد جواد غروی اصفهانی بود. این شخص که به قول خود، مروج نوعی تشیع اصلاح شده و انقلابی بود، در ایجاد تشنجات افراطی - مذهبی در اصفهان نقش عمده‌ای داشت. او بنا به گفته‌ی خودش، اخبار مخالف قرآن و متضاد با مذهب شیعه را جدأ رد می‌کرد و همواره می‌کوشید که دین اسلام و مذهب

۲۵ مرداد ماه سال ۱۳۶۶ به اتهام محاربه، افساد، ایجاد فتنه و رعب و وحشت در بین مردم محاکمه و به اعدام محکوم گردید و در تاریخ ۱۳۶۶/۷/۶ به دار مجازات سپرده شد. (همان، ص ۲۴)

۱. سید محمد جواد غروی چهره‌ی اصلی "اتحادیه مسلمین نائین" بود. این مجموعه با شعار "المؤمنون یذ واحد" تشکیل گردید. این گروه با خرافی خواندن بسیاری از باورهای شیعه به ترویج افکاری پرداختند که ریشه در تفکر ابن تیمیّه دارد. ماهیت وهابی این گروه با انکار ادعیه ائمه، غیبت امام زمان (عج)، اطلاق گورپرستی به زیارت ائمه، حرام کردن تقلید از مراجع و... بیش از پیش مشخص شد.

نکته‌ی مهم و حائز اهمیت این جاست که برخورد مردم و روحانیت نائین با این گروه، عکس العمل‌های رژیم شاه را در پی داشت. تعدادی از روحانیان که علیه این گروه به مبارزه و سخنرانی پرداختند، توسط ساواک ممنوع المنبر گردیدند.

بدین ساختن مردم به علمای اسلام و مراجع تا آن جا پیش رفت که این گروه در رحلت حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله، گذشته از خوشحالی و عرض تبریک به یثنا سیهیگر، شیرینی پخش کردند و بر اثر همین افکار انحرافی سید جواد غروی بود که حضرت امام خمینی رحمته الله و آیت الله العظمی خویی این گونه درباره‌اش فتوا دادند:

امام خمینی درباره‌ی او نوشتند: «با صحت مطالب فوق، چنین شخصی منحرف از مذهب اهل بیت است و لازم است مؤمنین از او احتراز کنند و حضور در جماعت و منبر این شخص حرام و در معرض گمراهی است. خداوند مسلمین را از شر این عناصر فاسده حفظ فرماید.»

مرحوم آیت الله خویی نیز مرقوم نمودند: «شخص مزبور از مصادیق واضحه ضال و مضل است و ترویج چنین شخصی به حضور منبرش با غیر آن، فضلا از اقتدا به او جائز نیست و بر مؤمنین لازم است که از ترویج عقاید فاسده‌ی او جلوگیری نمایند.» (اسناد ساواک، کتاب نوزدهم، ص ۱۹۴ و ۱۹۵)

تشیع را از آرایش و بدعت و اشتباه و خلل و خطا پیراسته و پاک گرداند.^۱ این تفکرات باعث شد تا برخی از علمای اصفهان به مخالفت با او برخاسته و در ردّ نظریات او مطالبی ارائه کنند. به تدریج پیروان عقاید او، که مهدی هاشمی نیز در رأس آن‌ها قرار داشت، به "هدفی‌ها" مشهور شدند و شروع به اقدامات تبلیغاتی و سپس حذفی با روحانیت سنتی و در رأس آن‌ها آیت‌الله شمس‌آبادی کردند.

مهدی هاشمی در تداوم انحراف از اسلام اصیل، سید محمدجواد غروی را که حضرت امام تقی «حضور او در مجالس و محافل را حرام» می‌شمردند و به فتوای علما و مراجع دیگر شیعه، مصداق ضالّ و مضلّ بود، به استادی برمی‌گزیند.^۲

مهدی هاشمی در اعتراف‌هایش، تأثیر اندیشه‌های محمدجواد غروی بر خود و اعضای گروهش را چنین بیان می‌کند:

ایشان هم در حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان، بر اثر یک سری نظریات و برداشت‌هایی که از اسلام داشت که بعضیش نظرشان بوده و بعضش بعدها معلوم شد که نظر انحرافی بوده، این‌ها را ما بهش گرایش پیدا کردیم... احساس کردیم که حرف‌های جدیدی [از ایشان] می‌شنویم. از اسلام و قرآن و این‌ها که با منطق مبارزاتی هم انطباق داشت. این بود که ما این گرایش مان‌هی محکم‌تر شد... یک زمانی به این‌جا می‌رسیدیم که خب دیگر، این روحانیت سنتی اصفهان که یا ساکتند یا مخالف مبارزه هستند، در مقابل‌شان به طور جدی موضع‌گیری بکنیم؛ یعنی مثلاً به حد قتل هم برسد و قتل مرحوم شمس‌آبادی،

۱. جعفریان، جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران (۵۷-۱۳۲۰)، ص ۳۵۶.

۲. مرکز بررسی اسناد تاریخی، بن‌بست: مهدی هاشمی و ریشه‌های انحراف، ج ۱، ص ۴۱.

که این‌ها تبعات و پیامدهای تدریجی این منشأ تفکر بود...»^۱

تحت تأثیر همین اندیشه‌های «استاد»! بود که مهدی هاشمی به تدریج نتیجه گرفت که خود می‌تواند از اصول دین استنباط کند. انحراف فکری او این‌جا تکمیل شد و پس از آن سعی کرد آن را به دیگران منتقل کند.^۲

کسانی که بنیهِ علمی اسلامی آن‌ها به درستی پی‌ریزی نشده و قوی نیست یا اندیشه‌های افراطی در سر می‌پروراندند، زودتر از دیگران تحت تأثیر افکار افراطی و نادرست قرار می‌گیرند. به‌ویژه اگر چنین افرادی عقده‌ی حقارت داشته و جسور نیز باشند، افکار درونی خود را بدون آن‌که به درستی یا نادرستی آن ببیندیشند، آشکار کرده و بی‌پروا مطرح می‌کنند. زمینه‌های انحراف در این اشخاص، بسیار فراهم است.

در خاطرات مقام معظم رهبری دام‌ظله آمده است:

آشوری در ابتدا طلبه مستقیم و سر به راهی بود. از حدود سال ۴۶ با من مرتبط شد و در جلسه‌ای که برای چند نفر از طلاب هم‌ردیف او به عنوان تمرین نویسندگی تشکیل دادم، شرکت می‌کرد. گاهی هم به درس تفسیر که از سال ۴۷ برای طلاب می‌گفتم، می‌آمد و فراتر از این‌ها با من رفت و آمد داشت و در بسیاری از محافلی که با طلاب یا دانشجویان داشتم، حاضر می‌شد.

از حدود سال‌های ۵۱ به بعد، تحت تأثیر تفکرات مجاهدین خلق واقع شد و یکی دو بار به من گفت که گره‌هایی در ذهنیات خود دارد و خواست که با او بنشینم و این گره‌ها باز شود. در همین اوقات شرح برجزه‌ی توحید را نوشت و به من داد تا درباره‌ی آن نظر بدهم. ضعف‌های متعددی داشت و من در چند جلسه‌ی طولانی با او درباره‌ی آن‌ها گفت‌وگو کردم. گره‌های ذهن او همان‌ها

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده‌ی مهدی هاشمی، شماره‌ی بازیابی ۲۰۶۲۸.

۲. سرابندی، داستان یک مرداب، ص ۲۶-۲۷ و ۲۹.

بود که در کتاب منعکس شده است. در موارد متعددی نسبت به اشکالات قانع می‌شد؛ ولی بار دیگر در جلسات بعد، همان‌ها را تکرار می‌کرد. ... دوستان خوب و اصیل ما از این‌که او روز به روز بیشتر زاویه می‌گرفت، ناراحت بودند. یکی از مبارزین مؤمن، جلسه‌ای در خانه خود تشکیل داد و از او و من و دکتر شریعتی دعوت کرد تا شاید بشود او را از ادامه‌ی این کجروی‌ها منصرف کرد. آن روز شریعتی و من ساعت‌ها با او حرف زدیم - و شریعتی بیش از من - و متأسفانه اثر نداشت. من در آن روزان - گیزه‌های ضد مارکسیستی شریعتی را بیش از همیشه حس کردم.^۱

سید احمد کسروی^۲ نیز از کسانی بود که تحت تأثیر افکار سلفی‌گری قرار گرفته بود. آن‌چه از آثار و استدلال‌های کسروی فهمیده می‌شود، آن است

۱. جعفریان، جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران (۵۷-۱۳۲۰)، ص ۹۱.
 ۲. سید احمد کسروی تبریزی در سال ۱۲۶۹ ه. ش در تبریز متولد شد. سه نفر از اجدادش روحانی بودند. پدر او نیز مدتی به مکتب‌خانه رفت؛ ولی بعد به بازرگانی مشغول شد. کسروی بنا بر سنت رایج آن زمان، به حوزه‌ی علوم دینی رفت. او در سن ۱۲ سالگی پدرش را از دست داد و به همین خاطر وقعه‌ای سه ساله در تحصیلش به وجود آمد. در این سه سال، به حرفه‌ی فرش و قالی بافی روی آورد. سپس بنا بر سفارش قبلی پدر، دوباره به تحصیل روی آورد و مدتی در مدرسه‌ی طالبیه‌ی تبریز، مشغول درس شد؛ ولی تحصیل علوم دینی را چندان ادامه نداد.

در جوانی پیش‌نمازی مسجد موروثی خانوادگی را بر عهده گرفت و چندی در کسوت روحانیت مشغول بود. درگیری با هم سلکانش، او را به اعتراض واداشت و به این نشانه از سلک روحانیت خارج شد. اساساً شغل کسروی، اشتغال در عدلیه با سمت رئیس عدلیه استان‌ها بود. مدعی العموم و قاضی هم بود. روزنامه‌ای به نام «پرچم» و ماهنامه‌ای به نام «پیمان» منتشر می‌کرد که بیان‌گر عقاید وی بود. سرانجام در بیستم اسفندماه ۱۳۲۴ ه. ش به دست سید حسین امامی از اعضای سازمان فداییان اسلام با فتوای اردت‌داد و مهدور الدم بودن وی از مراجع وقت، آیت الله العظمی حاج سید حسین قمی و آیت الله العظمی سید محمد تقی خوانساری گرفته بودند، اعدام گردید. (اثنی‌عشران، خط انحراف: جریان‌شناسی کسروی، ص ۱۷-۱۸) وی از نویسندگان و تاریخ‌نگاران معروف با پنجاه اثر بود که در آثار خود از استعمال واژه‌های عربی پرهیز داشت. او با آن‌که در جوانی لباس روحانیت بر تن داشت، بعدها به عنصری ضد دین و ضد روحانی مبدل شد و پیشنهاد کرد تمام کتاب‌هایی که به زبان عربی و درباری دین نوشته شده است؛ از جمله، قرآن کریم و مفاتیح الجنان را آتش زنند.

که وی متأثر از وهابیت و علاقه مند به تفکر آنان بوده است. برای نمونه در کتابی می نویسد:

وهابیان در میان مسلمانان بهترین گروهند.^۱

هم چنین می نویسد:

آری، وهابیان از رو آوردن به قرآن به نتیجه نیکی رسیده اند.^۲

"محمد بن عبدالوهاب" بر طبق آرا و نظریه های "ابن تیمیه" و شاگرد او "ابن قیم الجوزیه" سنگ بنای مسلک وهابیت را گذاشت. جوهره‌ی نگرش آنان این است که با سلاح خرد و عقل، به ستیز با وحی و سنت می روند.

این نکته‌ی دقیق و ظریف، مورد اشاره‌ی حضرت امام خمینی قدس سره نیز بوده است. ایشان هنگامی که کتاب «کشف الاسرار» را برای مقابله با شیوع افکار یکی از دست پروردگان و حامیان کسروی تحریر کردند، در ابتدای کتاب و قبل از شروع به طرح و نقد سخنان آنان، به بیان تاریخ و ریشه‌های پیدایش فرقه وهابیت می پردازند تا تلویحا مبنای نظرات آنان را بیان فرمایند. ایشان می نویسند:

اینک بعضی از نویسندگان برای خودنمایی و اظهار روشنفکری، از افکار جاهلانه ابن تیمیه پیروی کردند. این‌ها به ادعای خود منور الفکرند و می خواهند از زیر بار تقلید بیرون روند و چنین پنداشته اند که [منور الفکری] از زیر فرمان قرآن و اسلام سرپیچیدن و به بزرگان دین ناسزا گفتن است؛ غافل از آن که ما می دانیم که این‌ها از وحشی‌های نجد^۳ و شترچران‌های ریاض که از رسواترین ملل جهان و از

۱. احمد کسروی، در پاسخ بدخواهان، ص ۵۶.

۲. همان.

۳. نجد، زادگاه محمد بن عبدالوهاب بنیان‌گذار وهابیت است. وحشی‌گری‌های او برای بسط وهابیت مشهور است. (سبحانی، آیین وهابیت، ص ۲۴)

وحشی‌ترین عائله بشری هستند، پیروی و تقلید کردند.^۱

تأثیر اندیشه‌های روشنفکرانه

سید احمد کسروی از نویسندگان، بدعت‌گذاران و هتاکان نسبت به دین است که در آغاز، وارد حوزه‌ی علمیه‌ی تبریز شد و چند سالی در حوزه تحصیل کرد و سپس به تحصیل علوم جدید پرداخت. وی پس از گذراندن مقداری از تحصیلات قدیم و جدید، پا به صحنه‌ی فعالیت‌های اجتماعی گذاشت. نخست شغل آموزگاری را در مدرسه آمریکایی تبریز (مموریال اسکول) انتخاب کرد. در سال ۱۲۹۵ به قفقاز رفت و مدتی در تفلیس اقامت گزید. در این شهر با روشنفکران روسی، ارمنی، گرجی و ترک نیز آشنا شد و کتاب‌ها و نشریاتی مطالعه کرد و از افکار و اندیشه‌های آزادی‌خواهانه‌ی آنان متأثر گردید. پس از مدتی به تبریز بازگشت و به کار خود در مدرسه‌ی آمریکایی ادامه داد.^۲

کسروی تحت تأثیر اندیشه‌های روشن‌فکرانی نظیر "سرجان ملکم"^۳ بود.

وی می‌نویسد:

باید دانست که در این باره، سند ما نوشته‌های سرجان ملکم، آن سیاح اروپایی است.^۴

کسروی از طریق مطالعه‌ی مجلات، از اتفاقات و اخبار اروپا و غرب آگاهی

۱. امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۴.

۲. رک: اصیل، س- پری دران- دیشه س- یاسی کسروی، ص ۱۰- ۱۲.

۳. وی ژنرال، دیپلمات و تاریخ‌دان انگلیسی و سفیر حکومت انگلیسی هند در ایران در زمان فتحعلی شاه قاجار بود.

۴. احمد کسروی، مشعشعیان، ص ۱۳۹.

می‌یافت و به تدریج مجذوب غرب و غرب‌گرایان شده، به مطالعه آثار "طالب أف" روی آورد. از طریق خواندن سفرنامه‌های آنان به شدت شیفته‌ی آن دیار می‌شود. کسروی راز پیشرفت غرب را در نفی دین و آزادی بی‌حدّ و حصر اروپاییان می‌دید. به اضافه‌ی انگیزه‌های دیگری که داشت، شروع به سخن‌پراکنی علیه آداب و سنن و اعتقادات دینی مردم نمود و کم‌کم بدین صفت مشهور شد.^۲ او به لحاظ فکری، تحت تأثیر نگرش علوم تجربی غرب و روشنفکرانی چون طالب اف بود.

سید حسن تقی‌زاده^۳ نیز از کسانی بود که دروس حوزوی را تا سطح خوانده

۱. عبدالرحیم بسرابوطالب نجار تبریزی در ۱۲۱۳ شمسی / ۱۸۳۴ میلادی در محله تبریز زاده شد. گفته‌اند عبدالرحیم در شانزده سالگی به تغلیس رفت و به تحصیل زبان روسی پرداخت و مقدمات دانش جدید را فرا گرفت و با جنبش‌های آزادی‌خواهی و آرای نویسندگان سوسیال دموکرات و ادبیات روسی آشنا شد و مدتی بعد در تمرخان شوره (بویناکسک کنونی) مقر حکومت داغستان مقیم شد و به مقاطعه‌کاری راه‌های قفقاز پرداخت و سرمایه‌ی کافی اندوخت و در آن شهر ازدواج کرد. او در دوره تحرک فرهنگی و سیاسی قفقاز پرورش یافت و از دانش و فرهنگ سیاسی جدید تأثیر پذیرفت و از پنجاه و پنج سالگی به نوشتن آثار خود پرداخت و اعتبار و احترام بسیار یافت؛ تا آن‌جا که به علت نوشتن مقالاتی در ترویج افکار اجتماعی و سیاسی جدید و تبلیغ آزادی و حکومت قانون و هم‌چنین نشر علوم طبیعی به زبان ساده‌ی فارسی در ایران، نزد رجال ترقی‌خواه و روشنفکران زمانه محبوبیت بسیار حاصل کرد و در ۱۲۸۵/۱۹۰۶ در دوره اول مجلس شورای ملی از تبریز به نمایندگی انتخاب شد؛ اما با آن‌که نمایندگی را پذیرفت، به تهران نیامد و در شهر تمرخان شوره ماند تا در هفتاد و هفت سالگی درگذشت.

۲. رک: اثنی‌عشران، خط انحراف: جریان‌شناسی کسروی، ص ۲۲-۲۵.

۳. سیدحسن در خانواده‌ای مذهبی در سال ۱۲۵۷ ه.ش (برابر با ۱۲۹۵ ه.ق) در تبریز به دنیا آمد. (تقی‌زاده، زندگی طوفانی؛ خاطرات سیدحسن تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۲) پدر وی سیدتقی از اهالی قفقاز روسیه بود که دروس حوزوی را ابتدا در تبریز و سپس به مدت هفده سال در نجف از محضر بزرگانی چون شیخ مرتضی انصاری گذراند و سپس به تبریز آمد و در آن‌جا به تدریس و امامت جماعت و امور مردم پرداخت و در سال ۱۳۱۴ ش وفات یافت که سیدحسن در آن زمان نوزده ساله بود (مؤسسه قدر ولایت، نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۵۱۹).

تقی‌زاده از هشت سالگی تحصیل مقدمات عربی و از چهارده سالگی تحصیل علوم عقلی، ریاضیات و نجوم و

بود؛ ولی ظاهراً علاقه‌ی باطنی به آن نداشت و با خواست پدرش که روحانی بزرگی در تبریز بوده است، به طلبگی روی آورده بود. او مانند سایر روشنفکران خودباخته، به طرق مختلف با افکار غربی و بعضی از روشنفکران آشنا شده و تحت تأثیر قرار می‌گیرد؛ تا جایی که دین را مایه‌ی عقب ماندگی می‌داند. وی از ابتدای جوانی به الگوهای غربی گرایش یافت. او خود گفته است که «از ۱۶ سالگی در صدد رهایی از تقلید و اطاعت کورکورانه‌ی تبعیدی بوده است.»^۱ چند سال بعد بر اثر آشنایی با آثار نویسندگان تجددخواه به علوم جدید غربی و اندیشه‌های اروپایی و تفکر تجددطلبانه تمایل یافت.

او در ۲۴ سالگی مدرسه‌ای به نام «تربیت» را با هدف ترویج اندیشه‌های غربی در تبریز تأسیس کرد؛ اما مخالفت روحانیان و مردم مذهبی مانع کار مدرسه شد. تقی‌زاده سپس به کمک بعضی دوستان و هم‌فکران خود کتابخانه‌ای تأسیس کرد و در آن علاوه بر کتاب‌های دینی، کتاب‌های فرنگی نیز به معرض فروش گذاشت. کتابخانه وی به سرعت به مرکزی برای رفت و آمد «متجددان» و هم‌چنین آزادیخواهان آذربایجان تبدیل شد. این کتابخانه در حوادث مشروطه

هیئت را شروع کرد. در حکمت قدیم، طب جدید، علم تشریح و هیئت جدید درس خواند. در مدرسه آمریکایی تبریز با علوم جدید آشنا شد. اصول فقه را نزد میرزا محمود اصولی و حاج میرزا حسن فراگرفت. او اما به دور از چشم پدرش و به همراه میرزا محمدعلی خان تربیت به یادگیری زبان فارسی و علوم غربی همت گمارد. وی در سال ۱۳۲۱ ه. ق به ترکیه و مصر و لبنان سفر نمود و پس از بازگشت به ایران به کارهای سیاسی پرداخت. وی در سه دوره نخست نماینده مردم تبریز در مجلس ملی بود و سپس سه دوره بعد از ناحیه تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد و هم‌چنین نماینده مردم تبریز در دوره پانزدهم نیز شد. (حسنی نسب، سید حسن تقی‌زاده از تولد تا اتهام به قتل اتابک، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، گروه تاریخ اندیشه معاصر، ویژه‌نامه تجمیعی، شماره ۹) وی در سال ۱۳۴۸ ش در سن ۹۱ سالگی درگذشت.

۱. بنیاد دائره المعارف اسلامی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، ص ۸۸۴.

مورد حمله مردم قرار گرفت و به آتش کشیده شد.

پس از پیروزی جنبش مشروطه و افتتاح اولین مجلس شورای ملی به نمایندگی از سوی تجار تبریز انتخاب شد و در فرصت کوتاهی توانست رهبری جناح اقلیت روشنفکر و تجددخواه مجلس را بر عهده بگیرد.^۱ او از پیمان منعقدۀ میان روسیه و انگلستان برای تقسیم ایران در ۱۲۸۶ (موسوم به قرارداد ۱۹۰۷) دفاع کرد.^۲ در تدوین متمم قانون اساسی ایران نیز نقش داشت و با مداخله روحانیان در مجلس برای نظارت و انطباق قوانین با موازین شرعی مخالفت کرد و از همین زمان نام او به عنوان يك سیاست‌مدار مخالف اعتقادات مذهبی بر سر زبان‌ها افتاد.^۳

تقی‌زاده در ۱۲۸۷ ش، با رتبه‌ی درجه‌ی يك به عضویت «لژیبیداری ایرانیان» درآمد و در سال‌های بعد به سمت استادی اعظم لژنیزنایل شد. این لژ در اواسط سال ۱۲۸۵ توسط ده نفر از فراماسون‌های ایرانی و فرانسوی در تهران شکل گرفت و در ۱۵ آبان ۱۲۸۶ از سوی شرق اعظم به رسمیت شناخته شد.^۴

بحث‌های مربوط به اصلاحات ارضی، اعطای املاک زراعی به کشاورزان و هم‌چنین دخالت یا عدم دخالت دین در سیاست، نمایندگان مجلس را رو در روی يك دیگر قرار داد. دستگیری و اعدام آیت‌الله شیخ فضل‌الله

۱. همان.

۲. ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، ج ۲، ص ۲۴۵.

۳. همان، ص ۲۴۹.

۴. زندگی‌نامه سیاسی سیدحسین تقی‌زاده، سایت مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی / بانک مقالات /

زندگی‌نامه سیاسی سیدحسین تقی‌زاده، شناسه مطلب: ۱۸۰.

نوری، پرچمدار مشروعیت در نهضت مشروطه - مرداد ۱۲۸۸ - و هم چنین ترور آیت الله سید عبدالله بهبهانی، مقتدرترین رهبر جنبش مشروطه و رهبر جناح مخالف تقی زاده - تیر ۱۲۸۹ - نتیجه‌ی این رویارویی بود. تقی زاده را جزو کمیته‌ای می‌دانند که موجب شهادت شیخ فضل الله نوری شدند.^۱ پس از این حوادث، تقی زاده به دشمنی با روحانیت متهم شد و مرحوم آخوند خراسانی و عده‌ای از علمای نجف به «فساد مسلك سیاسی تقی زاده و عدم شایستگی او در مجلس و لزوم خروج او از ایران»^۲ فتوا دادند. در پی این تحولات، تقی زاده رهسپار تبریز شد تا بحران فرو نشیند؛ ولی خشم افکار عمومی نسبت به وی سبب خروج او از کشور و عزیمتش به استانبول شد. تقی زاده طی يك سال و نیم اقامت در این شهر با محافل تجددخواه و روشنفکر معاشر بود. او با مورگان شوستر، مستشار امریکایی که برای ورود به ایران و تصدی امور مالی کشور آماده‌ی سفر به تهران می‌شد، دوازده ملاقات کرد. سفری هم به پاریس و لندن داشت و طی شش ماه اقامت خود در انگلستان، با ادوارد براون و چهره‌های دخیل در مسایل ایران دیدار و گفت‌وگو کرد.^۳

در هر حال، سیدحسن توسط آقای سیدمرتضی، برادر بزرگ خود به

۱. شیخ فضل الله نوری به دستور کمیته‌ای به شهادت رسید که حسینقلی خان نواب، سیدحسن تقی زاده، حسن وثوق الدوله، ابراهیم حکیم الملک، محمدولی خان تنکابنی، سردار اسعد بختیاری و چند نفر دیگر عضوان بودند. (فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۵۷)

۲. ساجدی، مشاهیر سیاسی قرن بیستم، ص ۱۳۲

۳. زندگی‌نامه سیاسی سیدحسن تقی زاده، سایت مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی / بانک مقالات / زندگی‌نامه سیاسی سیدحسن تقی زاده، شناسه مطلب: ۱۸۰.

تحصیل علوم جدید تشویق شده است. هم چنین حاج سید حاجی آقا میلانی، مجتهد روشنفکر در انداختن او به خط تجدد مؤثر بوده است. در این میان، تأثیر دکتر محمدخان کرمانشاهی معروف به کفری که در عهد خویش از منادیان تجدد و اصلاح بوده و مدت‌ها در تبریز اقامت داشته و تقی‌زاده پیش او تحصیل علم طلب می‌کرده، بیش از دیگران بوده است.^۱ می‌توان گفت ملکم‌خان، طالب‌اف و محمدخان کفری در اندیشه‌های تجددخواهانه‌ی او تأثیر زیادی داشته‌اند. او خود در کتاب «زندگی طوفانی» می‌نویسد:

باید بگویم از اول، مایه‌ی اطلاعات و فهم سیاسی من، صدی هشتادش از میرزا ملکم‌خان بود. از همه جا کتاب‌های او را پیدا کرده، می‌خواندم. در مسیر زندگی سیاسی من، تأثیر عمده‌ای کرد. شاید خیلی اشخاص دیگر هم تحت تأثیر حرف‌های او قرار گرفتند.^۲

تقی‌زاده در سرمقاله‌ی شماره اول، دوره دوم [مجله‌ی] کاوه (ژانویه ۱۹۲۰) چنین نوشت:

قصد مجله‌ی کاوه، بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپایی است در ایران، جهاد بر ضد تعصب، خدمت به حفظ ملیت و وحدت ملی ایران، مجاهدت در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی... امروز چیزی که به حد اعلای برای ایران لازم است و همه‌ی وطن‌دوستان ایران با تمام قوا باید در راه آن بکوشند، سه چیز است که هر چه درباره‌ی شدت لزوم آن‌ها مبالغه شود، کمتر از حقیقت گفته شده: نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و ترتیب و علوم و صنایع و زندگی

۱. مجتهدی، تقی‌زاده، روشنگری‌ها در مشروطیت ایران، ص ۲۷.

۲. تقی‌زاده، زندگی طوفانی، ص ۳۸۳.

و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جزاز زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می شود و آن را وطن پرستی کاذب توان خواند.

دوم اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن. سوم نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی به تأسیس مدارس... این است عقیده‌ی نگارنده این سطور در خط خدمت به ایران و هم چنین برای آنان که به واسطه‌ی تجارت علمی و سیاسی زیاد با نویسندگان هم عقیده‌اند که ایران باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس.^۱

۴. افکار التقاطی

«التقاط» به معنای برجیدن و از زمین چیزی را برگرفتن و بخشی از گفتار کسی را گرفتن است. «التقاطی» به کسی گویند که مجموعه‌ای را از مجموعه‌ی دیگر برمی‌چیند و می‌گیرد. کسی که از التقاط فکری برخوردار است، از هر مکتبی، بخشی را که پسند او است، برمی‌گیرد و با موارد اخذ شده از مکتب دیگر می‌آمیزد و بدین سان، به مجموعه‌ای از افکار نامتجانس معتقد می‌شود.^۲

خطر التقاط و تحجر در حوزه‌های علمی و فکری، از دغدغه‌های مهمی بوده که فکر و ذهن شهید مطهری را به خود مشغول داشته و استاد به مناسبت‌های گوناگون، در این باره هشدارهای به موقع و تأثیرگذار خود را داده بود. در آثار شهید مطهری، پنج محور اصلی به عنوان نمودهای تفکر التقاطی مورد بحث قرار گرفته است.

۱. عقل‌گرایی افراطی که به معنای توجه بیش از حد به عقل در مقابل

۱. همه چیز درباره زندگی سیاسی سیدحسین تقی‌زاده، سایت مشرق، شناسه خبر: ۱۹۳۰۹، ۱۰ فروردین ۱۳۹۲.

۲. مظفری (قنبری)، جریان شناسی سیاسی ایران معاصر، ص.

کتاب و سنت است؛

۲. علم‌زدگی: پذیرش علم به عنوان مبنای همه چیز و حتی تقدم داشتن تفسیر علمی قرآن بر سایر روش‌های تفسیری؛
۳. بینش‌های مادی نسبت به جامعه، تاریخ، معارف، قرآن؛
۴. اجتهاد آزاد در مقابل اجتهاد فقهاتی که به نوعی همان تفسیر به رأی است؛
۵. انتقال رهبری از روحانیت به روشنفکران.

از دیدگاه شهید مطهری، خطرناک‌تر از «تفسیر به رأی»، تفسیر و تحلیل آیات قرآن کریم با بینش «مادی و مارکسیستی» است که متأسفانه از بدو نفوذ تفکر مارکسیستی در برخی از روشنفکران شاهد بوده‌ایم. این دسته از روشنفکران که گاهی ادعای مبارزه نیز داشته‌اند، با پذیرش افکار مارکسیستی و ماتریالیستی به توضیح و تفسیر قرآن پرداخته و تلاش نمودند آن چه را که از دیگران گرفته بودند، با آیات قرآن توجیه و رنگ و لعاب اسلامی به آن بزنند.^۱

قفسه‌ی کتابخانه‌ی سیدمهدی هاشمی، پراز کتاب‌های چین کمونیست، شوروی سابق، انقلاب‌های چپ‌گرای جهان، نوشتارهای سازمان منافقین، جنبش مسلمانان مبارز و نیز کتاب‌های نویسندگانی چون سیدقطب، محمد قطب، ابوالاعلی مودودی، محمدجواد غروی، صالحی نجف‌آبادی، منتسکیو، ژان ژاک روسو... بود.^۲

۱. رک: آژینی، نمودهای پنج‌گانه التقاط در آثار شهید مطهری، روزنامه رسالت، ۸۰/۰۲/۱۱.

۲. رک: ابراهیم‌زاده، مهدی هاشمی، ص ۴۱؛ به نقل از اداره کل اطلاعات استان اصفهان، بن‌بست: استادان، نویسندگان مکتب‌های سیاسی و انحراف، ج ۱، ص ۳۱-۷۷.

وی با مطالعه‌ی گسترده در این کتب، در تلاش بود که با تلفیقی از آرا و اندیشه‌های گوناگون و با کمک اجتهاد به رأی خود، از تشیع نوعی الگوی جامع الاطراف را استنباط و استخراج کند که در آن، هم منویات آرمان‌های گروه‌های چپ‌گرا و نیز راست‌گرا برآورده شود و هم در عین حال، این جریان صبغهی مذهبی و دینی داشته باشد. او در خصوص تأثیرپذیری از منابع داخلی و خارجی می‌گوید:

هم این کشش‌های درونی داخل کشور ما را کشاند و هم الگوهای خارجی ما را کشاند به یک سری الگوها. من خودم شخصا این اواخر، چند تا الگوهای مخلوط، یعنی التقاطی از چند الگو در ذهنم آمده بود.^۱

وی تحت تأثیر اندیشه‌های سید محمدجواد غروی بود که به تدریج نتیجه گرفت خود می‌تواند از اصول دین استنباط کند. انحراف فکری او این‌جا تکمیل شد و پس از آن سعی کرد آن را به دیگران منتقل کند.^۲

در مرحله‌ی بعدی، مهدی هاشمی در مقام آموزش دهنده‌ی سایر طلاب، افکار انحرافی و تک بعدی خود درباره‌ی اسلام و قرآن را برای آنان تبیین می‌کرد. تب اصطلاحاً تطبیق آیات قرآن کریم با نیازهای جامعه و زمان به هروسیله‌ی ممکن و تمسک جستن به هرگونه تحلیل و تفسیر، پیامدهایی را در پی داشت که در اعترافات مهدی هاشمی به چشم می‌خورد...

مهدی هاشمی در درس‌های خود بر آن بود تا برداشتی را که خود بدان رسیده بود، به نسل جوان منتقل کند. وی که روش علما و بزرگان دین را

۱. همان، ص ۴۱-۴۲.

۲. سرابندی، داستان یک مرداب، ص ۲۶-۲۷ و ۲۹.

برای استنباط از احکام، مغایر با پیاده شدن احکام اسلام در جامعه تلقی می‌کرد، در صدد بود در کوتاه‌ترین مدت، شیوه‌ی تفسیر قرآن را به طلبه‌ها و دانشجویان بیاموزد. شیوه‌ای که نسل جوان را به نقطه‌ای سوق می‌داد که جز سطحی‌نگری، برداشت به ظاهر عقلی، حذف تعبد و در یک کلمه التقاط، نتیجه‌ی دیگری در پی نداشت. در واقع، مهدی هاشمی در این جا مفهوم ولایت فقیه را هدف می‌گرفت.

...بیشتر شعارهای این گروه با مفاهیم عمیق اسلام، هم چون تعبد، ولایت شیعی، امام عصر و... در تضاد بودند. او بیشتر انحراف خود و هم‌فکرانش را در بخش نگرش به مفهوم «ولایت فقیه» می‌داند.^۱

شاید انحراف فکری و عملی از بحث ولایت فقیه بود که این گروه را همانند بسیاری از گروهک‌های فعال سیاسی در اوایل انقلاب، به سراشیبی سقوط و تقابل با مردم و نظام جمهوری اسلامی کشاند؛ اما حاصل آن جز شکست، نابودی و برملا شدن چهره‌ی منافقانه‌ی آنان نبود که اغلب در زیر پوششی از اسلام، دین‌داری و انقلاب پنهان شده بودند.^۲

این برداشت‌های ناشیانه و سطحی و سپردن خود به دست مقتضیات زمانه در تفسیر و تعبیر آیات و روایات و حتی در امور تعبدی و عبادی این گروه، از جمله نماز و دعا نیز به خوبی مشهود است. مهدی هاشمی در گوشه‌ای از اعترافات خود به این مسأله اشاره می‌کند و می‌گوید:

در اعمال فردی یادم است که یک زمانی دوستان ما در همان منطقه‌ای که

۱. مرکز بررسی اسناد تاریخی، همان، ص ۱۲۱-۱۲۲.

۲. رک: سرابندی، همان، ص ۳۱-۳۳.

بودیم، آن قدر تعقلی فکرمی کردند که مثل نماز و روزه که تعبّدی محض است و نمی‌شود مثلاً گفت چرا نماز صبح دو رکعت است یا نماز مغرب سه رکعت است، این‌ها را به تحلیل می‌گذاشتند و آن‌جایی که به عقل‌شان چیزی کشف نمی‌کردند، به بن‌بست می‌رسیدند و در عمل هم بعضی از آن‌ها را ترک می‌کردند. مثلاً تک و توک افرادی که نماز را نمی‌خواندند، می‌گفتند: خب، ما چون در مبارزه خیلی فعالیم، وقت‌مان برای نماز کم است و هکذا. در مجموع زندگی ما موارد زیادی است که یا مستقیم یا غیرمستقیم، آسیب عمدی ما از باب این مخلوط کردن مرزهای تعقل و تعبّد بود.

یا در مورد دعا ... می‌گفتیم که دعا یک وسیله‌ای بوده که از قدیم الایام یک افراد عاجز و ناتوان، یا افرادی که نمی‌خواستند با حکومت درگیر شوند، این دعا را اختراع کردند. و می‌گفتیم مفاتیح الجنان خیلی از این دعاهایش جعلی است و بعد هم در مقام تعقل می‌گفتیم؛ مثلاً می‌گویند فلان دعا خواندنش ثواب هزار حج و عمره دارد. می‌گفتیم که این با عقل سازگار نیست که خواندن دو کلمه دعا با هزار حج و عمره تطابق داشته باشد.^۱

وی در کلاس‌های تفسیر قرآن خود که در سال ۱۳۶۳ برگزار می‌شد، زمینه‌ی «حذف تعبّد» و «اجتهاد به رأی» را در شیوه‌ی برداشت از قرآن در ذهن اندیشه‌ی مخاطبان مهیا می‌ساخت: «باید احساس حریت و آزادی اندیشه در راستای قرآن بکنیم؛ یعنی حس بکنیم که از قرآن می‌توانیم چیزی بفهمیم و برداشت بکنیم. چنین نباشد که ذهن ما، دگم مقلد بسته‌ای باشد که حتماً باید دیگران گفته باشند تا ما بتوانیم بگوییم.»^۲

مهدی هاشمی با رها کردن بُعد اخلاقی دین و الگونگرفتن از بزرگان

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده‌ی مهدی هاشمی، شماره‌ی بازیابی ۲۰۶۲۴؛ سرابندی، داستان

یک مرداب، ص ۳۷-۳۸.

۲. همان و همان، ص ۳۸-۳۹.

حوزه‌ی علمیه، در عمل زمینه‌ی انحراف خویش را فراهم ساخت. مراجعه‌ی وی به منابع و نویسندگانی که خود در دست‌یابی به اسلام اصیل در بی‌راهه گام برداشته بودند، عامل تقویت‌کننده‌ی این انحراف بود.^۱ تأثیرپذیری مهدی هاشمی از مکاتب سیاسی و نویسندگان و فلاسفه‌ی غرب به اندازه‌ای محسوس است که هر فرد... همواره درصدد بود نظریات اندیشمندان غرب را در زورقی از مذهب و دین پیچد و با استناد به آیات، روایات و احادیث به آن‌ها رنگ مذهبی دهد.

مهدی هاشمی در ادامه‌ی اعترافاتش در توضیح موارد فوق و زمینه‌های تأسی به منابع غیراسلامی این چنین توضیح می‌دهد:

عیب اصلی کار- حالا که انسان بررسی می‌کند - این بود که ما بدون این‌که از یک سلسله منابع اصیل و مطمئن که مشخصاً در کشور خود ما و در راستای مذهب ما و از طریق رهبران تأیید شده، آن‌ها را باید به عنوان معیار قرار بدهیم و برای شناخت اسلام اصیل و بافت فکری شخصیت فرهنگی خودمان باید آن‌ها را قرار می‌دادیم، اولاً و بالذات و بعد هم برای این‌که تکاملی حاصل بشود در شناخت نظریات مختلف و مقایسه‌ای صورت بگیرد و یک برخورد آزادی در نظریه به وجود بیاید، سراغ منابع خارجی می‌رفتیم به عنوان یک منبع.^۲

اکبر گودرزی نیز از کسانی است که با آن‌که سواد حوزوی چندانی نداشت و بیشتر کتاب‌های غیرحوزوی را - بدون این‌که بنیه‌ی علوم حوزوی خود را تقویت کرده باشد - مطالعه می‌کرد. او بدون این‌که کتاب‌های تفاسیر متعدد را بخواند و با دیدگاه‌های قرآن درباره‌ی مسائل آشنا شده باشد،

۱. سرابندی، همان، ص ۴۰.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده‌ی مهدی هاشمی، شماره‌ی بازبایی ۲۰۶۲۴؛ داستان یک مرداب، ص ۴۲.

شروع به تفسیر قرآن می‌کند. آیت‌الله سید جعفر شبیری زنجانی می‌گوید: اکبرگودرزی درس تفسیر قرآن را از سال ۱۳۵۰ و در دوازده سالگی شروع کرد و از پاییز ۱۳۵۵ و در هفده سالگی با عده‌ای از دوستانش به طور جدی‌تر و منسجم‌تر به بررسی و تدوین دو کتاب «ایدئولوژی توحید و ابعاد گوناگون آن» و «اصول تفکر قرآنی» پرداخت. اکبرگودرزی علاوه بر جلسه‌ی تفسیر قرآن، اقدام به برگزاری جلساتی به صورت خصوصی در منزل افراد می‌کرد.^۱

پرداختن به تفسیر قرآن، همراه با خواندن کتاب‌هایی که از لحاظ مبنایی مشکل داشتند، افکار او را شکل می‌داد؛ به طوری که در تفسیر خود، به تفسیر مادی از قرآن اقدام کرد. برداشت‌های غیرعلمی از قرآن و نیز مطالعه‌ی برخی از کتب، باعث ایجاد افکار خطرناکی در گودرزی شد. در خاطرات آیت‌الله شبیری زنجانی آمده است:

یادم می‌آید بیشتر کتب مرحوم دکتر شریعتی را با ولع می‌خواندم. مرحوم شریعتی در زمینه‌ی ارائه‌ی تحلیل‌های جامعه‌شناسانه از اسلام، خیلی خوب عمل می‌کرد؛ ولی هر قدر در بحث‌های تخصصی دین وارد می‌شد، به همان میزان اشتباهاتی داشت. البته همان طور که برخی از بزرگان و دوستان ما، از جمله مرحوم آقای بهشتی می‌گفتند دکتر شریعتی هر قدر که پیش می‌آمد، رو به بهبود و صحت فکر بود. آدم منصفی هم بود؛ چون در آخر عمرش پذیرفت که در آثارش اشتباهاتی هست و برای اصلاح آن‌ها هم وکالت داد. شاید اگر مرحوم شریعتی زنده می‌ماند، گودرزی هم این سرنوشت را پیدا نمی‌کرد. چون این‌ها عمده‌ی داعیه‌شان اقتدا به افکار و آثار دکتر شریعتی بود و در دادگاه هم این را بروز دادند.

آن‌چه اهمیت فکرا نحرافی فرقان را بیشتر می‌کرد، تأثیرپذیری از جنبه‌های منفی تفکرات شریعتی - علی‌رغم وجوه مثبت آن - خصوصاً بحث «اسلام

۱. هابیلیان: پایگاه خبری تحلیلی مطالعات تروریسم، شناسه مطلب: ۱۵۴۸، تاریخ: ۱۳۹۰/۳/۲.

منهای روحانیت» و «تشیع علوی و صفوی» بود که براین اساس «روحانیت» را یکی از اصلی‌ترین دشمنان اسلام قلمداد و از آن تحت عنوان «آخوندیسم» یاد می‌کرد. به این ترتیب پس از استقرار جمهوری اسلامی و در حالی که مملکت در تب تجزیه‌طلبی می‌سوخت، فرقان برای مبارزه با آن‌چه «بلوای آخوندیسم» می‌خواند، دست به اسلحه برد.^۱

او با راه‌اندازی جلسات تفاسیر قرآن، برداشت‌های مادی از منابع دینی را مطرح می‌کرد. فراگیری تب تفاسیر مادی و مارکسیستی در سال‌های منتهی به انقلاب که توسط افراد و جریان‌های التقاطی ارائه می‌شد، حساسیت برخی چهره‌های فکری انقلاب، مثل شهید مطهری را برانگیخت. کار آن قدر بالا گرفته بود که گودرزی جوان بیست و چند ساله، بیست جزوه‌ی تفسیر قرآن، شرح صحیفه‌ی سجادیه و نهج البلاغه نوشته بود.^۲

فرقانی‌ها با همان شیوه‌ی برخورد و تفسیر نادرست و دلخواه از قرآن، مصداق کامل خوارچ بودند. این گروه برای صدور حکم اعدام افرادی که تشخیص می‌داده، مشکل چندانی نداشته و با تشکیل جلسات مختصری به نتیجه می‌رسیده است. فرقان نمونه‌ی کاملی از جهل، تحجرو برداشت‌های سطحی از دین بود. این گروه، پر بود از جوانان احساسی که براساس تعریف‌هایی جاهلانه از دین، به ترور چهره‌های تأثیرگذار انقلاب پرداختند. در لیست ترورهای فرقان، نام‌های زیادی دیده می‌شود: شهید مطهری، شهید مفتاح، حاج مهدی عراقی و فرزندش حسام، شهید سپهبد قرنی، شهید قاضی طباطبایی، شهید ربانی شیرازی، سید علی خامنه‌ای (مقام معظم رهبری)، هاشمی رفسنجانی،

۱. «بازخوانی اسناد ترور ناموفق رهبر انقلاب در تیرماه ۱۳۶۰»، به نقل از: ۱۳۹۴/۰۴/۰۶.

۲. همان.

موسوی اردبیلی، سیدرضی شیرازی و... .

تنها جنبه‌ی مادی دادن به قرآن و تفسیر مادی آن، موجب می‌شد که حبیب‌الله آشوری در ارائه‌ی تفسیر خود نسبت به مسائل معنوی و عبادی قرآن بی‌اعتنا شود. مرحوم حجت الاسلام والمسلمین عمید زنجانی در خاطرات خود آورده است:

آقای آشوری انصافاً منبرهای گیرایی داشت؛ منتها همه‌ی مسائل را تحلیل مادی و انقلابی می‌کرد و اصلاً چیزی به عنوان عبودیت، عبادت و معنویت به جان می‌گذاشت.^۱

۵. بی‌مبالاتی نسبت به گناهان

اولین و مهم‌ترین مانع در کسب فیوضات الهی و رشد و بالندگی در مسیر طلبگی و تحصیل علوم دینی و سوء عاقبت در این راه، گناه و نافرمانی خداوند است. گناه مقدرات الهی را تغییر می‌دهد و اسباب ظاهری را بی‌اثر می‌سازد؛ خداوند در قرآن می‌فرماید:

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ؛^۲ آن‌چه از رنج و مصایب به شما می‌رسد، نتیجه‌ی اعمال زشت خودتان است.

گناه رابطه‌ی مستقیم و منفی با رشد معنوی انسان دارد. گاهی ارتکاب گناه موجب می‌شود انسان از انجام عبادت یا تحصیل علم یا کسب روزی حلال محروم گردد. مردی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین إِنِّي قَدَحَرَمْتُ الصَّلَاةَ بِاللَّيْلِ. فَقَالَ لَهُ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: أَنْتَ رَجُلٌ قَدِ قَدَّتْكَ

۱. عمید زنجانی، خاطرات حجت الاسلام والمسلمین عباسعلی عمید زنجانی، ص ۱۵۵-۱۵۶.

۲. شوری، آیه ۳.

ذُنُوبِكُمْ؛^۱ ای امیرمؤمنان توفیق نماز شب ندارم. حضرت فرمودند: تو مردی هستی که گناهان دست و پایت را بسته است.»

رسول مکرم اسلام ﷺ فرمود:

اتَّقُوا الذُّنُوبَ فَإِنَّهَا مَمْحَقَةٌ لِلْخَيْرَاتِ إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَنْسَى بِهِ الْعِلْمَ الَّذِي كَانَ قَدْ عَلَّمَهُ وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُمْنَعُ بِهِ مِنْ قِيَامِ اللَّيْلِ وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُحْرَمُ بِهِ الرِّزْقَ وَقَدْ كَانَ هَنِيئًا لَهُ؛^۲

از گناهان دوری کنید؛ زیرا گناهان خوبی‌ها را محو می‌کند. همانا بنده [گاه] گناه می‌کند و به سبب آن، دانشی را که آموخته بود، فراموش می‌کند؛ و بنده [گاه] گناه می‌کند و از نماز شب محروم می‌شود و بنده [گاه] گناه می‌کند و از رزقی که برایش آماده شده بود، محروم می‌گردد.

به هر جهت، توجه به نتایج شوم گناه، از جمله عواملی است که می‌تواند انسان را از گناه باز دارد. گناه ممکن است تلاش‌های مادی، علمی و معنوی فرد را بی‌ثمر و او را از رزق محروم کند. این کلام نورانی از حضرت امام خمینی ره معروف است که فرمود:

عالم محضر خداست، در محضر خدا معصیت نکنید.^۳

نیز امام ره در توصیه به فرزندشان می‌فرماید:

پسرم! گناهان را هر چند کوچک به نظرت باشند، سبک مشمار. «انظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ» و با این نظر، همه‌ی گناهان بزرگ و کبیره است... هر گناهی گرچه کوچک، به گناهان بزرگ و بزرگ‌تر انسان را می‌کشد؛ به طوری که گناهان بسیار بزرگ در نظر انسان ناچیز آید. بلکه گاهی اشخاص به ارتکاب بعضی کبایر به یک دیگر فخر می‌کنند و گاهی به واسطه‌ی شدت ظلمات و

۱. حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۶۱.

۲. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۷۷.

۳. امام خمینی، صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۴۶۱.

حجاب‌های دنیوی، منکر به نظر معروف و معروف منکر می‌گردد.^۱

آیت الله بهجت رحمته الله علیه نیز می‌فرماید:

هیچ ذکری، بالاتراز ذکر عملی نیست؛ هیچ ذکر عملی، بالاتراز ترک معصیت در اعتقادات و عملیات نیست و ظاهراین است که ترک معصیت به قول مطلق، بدون مراقبه دائمیه، صورت نمی‌گیرد.^۲

آیت الله مهدوی رحمته الله علیه کنی نیز در پاسخ به سؤال کسی که از ایشان راهنمایی خواسته بود، فرمودند:

بنا را بر این بگذارید که گناه نکنید.^۳

تجربه‌ها و توصیه‌های بزرگان دین نشان می‌دهد، کسانی که اهل گناه بوده‌اند، از رسیدن به مقام‌های بلند معنوی بازمانده‌اند. سیدمهدی هاشمی درباره‌ی نقطه‌ی آغاز لغزش‌های اخلاقی و نشنیده گرفتن هشدارهای بزرگان در مراقبت از زبان می‌گوید:

...ما از اول که آمدم، مخصوصاً که پاتوق مان مدرسه‌ی فیضیه بود، عصرها جمع می‌شدند بچه‌ها دور هم. خب یک مقدار آن زمان من اولین گناهی که مرتکب شدم، غیبت بود. یادم هست که می‌نشستیم در جلوی حجره‌های مدرسه‌ی فیضیه - دو نفر و سه نفر با دوستان - و غیبت‌هایی که فکر می‌کردیم که غیبت مجاز هم هست، که غیبت از نوع مبارزه است سرعلما، علمایی که یا نسبت به حرکت امام کوتاهی می‌کنند یا اعلامیه‌های شان مثلاً اعلامیه‌های کم‌مایه‌ای هست. آن زمان و یا برخوردهای مختلفی که از آن‌ها می‌دیدیم. یک غیبت‌های خیلی خفیفی آن ایام شروع شد نه از من تنها، از ما، از همه؛ می‌نشستیم به غیبت کردن و غیبت شنیدن و خب همان زمان هم

۱. همان، ج ۲۲، ص ۳۶۴.

۲. به نقل از سایت مرکز تنظیم و نشر آثار آیت الله بهجت و ساعی، به سوی محبوب، ص ۴۰.

۳. کلیپ تصویری از مرحوم آیت الله مهدوی کنی، (سایت خبرگزاری فارس، اول آبان ۱۳۹۳).

حس نمی‌کردیم که این کار حرامی است. فکر می‌کردیم مبارزه شروع شده و باید طبیعی بود. آن زمان، یادم هست که همان ایام، همین آقای مظاهری - ما با هم آشنا بودیم دیگر - نه فقط من را، کل دوستان را نهی می‌کرد از این کارها، مذاکره کردن و بحث کردن؛ ایشان هم می‌آمد [توی] فیضیه. توی همان محافل فیضیه شرکت می‌کرد و هر وقت مثلاً غیبتی چیزی مطرح می‌شد از آقایان و این‌ها، ایشان نهی می‌کرد. می‌گفت: نکنید این کار را! خب ایشان از ما خیلی بزرگ‌تر بود؛ اما ما بچه طلبه‌ها می‌نشستیم و این‌ها حالا برای ما مهم نبود. بعد مسأله‌ی دروغ مطرح شد؛ دروغ‌های تاکتیکی، دروغ‌هایی که می‌گفتیم ما هم رازداری بکنیم و سرّی نگهداری بکنیم که مسائل را کسی نفهمد و به دوستان دروغ می‌گفتیم ...^۱

باید دانست که مشیّت و اراده‌ی خدا بی‌حساب و کتاب نیست. نه بی‌جهت، توفیق هدایت به کسی می‌دهد و نه بی‌دلیل، توفیقش را از کسی سلب می‌کند، بلکه آن‌ها که در مسیر ظلم و ستم، شک و تردید و در یک کلام در مسیر گناه و نافرمانی گام بگذارند، قلبشان بر اثر این اعمال، تاریک می‌گردد و توفیق هدایت از آن‌ها سلب و از رسیدن به سعادت ابدی محروم می‌شوند. بنابراین و به طریق اولی، اگر طلبه در مسیر طلبگی خود آلوده به ظلم و گناه شد، اسباب توفیق از او سلب می‌شود و در جرگه‌ی علمای سوء قرار می‌گیرد.

۶. غرور علمی

سیدمهدی هاشمی در دنباله‌ی اعتراف‌های خود، یکی از علل انحراف خود از راه مستقیم را، غرور علمی می‌داند و می‌گوید:

۱. سرابندی، داستان یک مرداب، ص ۳۰-۳۱.

من از نقطه‌ای منحرف شدم که مثبتاتم [نقاط مثبت] زیاد بود. من یک سری مثبت‌ها [ی] عملی و علمی - سیاسی داشتم، دچار عجب و غرور و بعد هم بی‌توجهی به خدا و الی آخر و یک سری مفاسدش [شدم]... اگر یک ذره گناه به اندازه‌ی خردل، روح بی‌تقوایی یا گرایش به گناه یا انحراف در وجود یک انسانی باشد و فکر کند هم که این جزئی است و مختصر و مهم نیست؛ یا نه یک فردی باشد که خیلی نابغه، تو [ی] کارهایش خیلی پیروز و موفق باشد و [...] فکر نکنند که حالا این نقطه آسیب‌پذیر است و از همین نقطه امکان دارد دقیقاً آسیب ببیند و برسد به جاهایی که ما رسیدیم؛ و لذا [...] به جای این که در قبال این جرایم و تخلفات ما [...] بعضی بخواهند از نظر خطی خوشحال باشند، شادی بکنند که خب الحمدلله که این‌ها به این سرنوشت مبتلا شدند، بهتر است که در خودشان و در اندرون بیشتر فرو بروند.

[برای] هرانسانی، هر طلبه‌ای، هر دانشجویی [و] هر کسی که متأثر از یک نسل جوان است، این سرنوشت تلخ شومی که ما پیدا کردیم، عبرتی باشد. برای بقیه‌ی برادرها و کل امت حزب‌الله و نیروهای جوانی که در این مملکت به هر صورت در دامن این انقلاب دارند رشد می‌کنند و شیطان نفس هم به طور جدی و فعالی در کمین است که این‌ها را به دام بیندازد [عبرت باشد]. این هم یک نقطه که باید از این کالبد شکافی انحراف و از این علل و عواملی که تشکیل شده و یک استفاده و بهره‌گیری شدید اخلاقی و فکری حتماً گرفته بشود.^۱

آیت‌الله شبیری زنجانی درباره‌ی غرور علمی اکبر گودرزی (قاتل شهید مطهری) رحمته‌الله می‌فرماید:

باید به نکته‌ی جالبی اشاره کنم. روزی یکی از طلاب و فضلالی مدرسه چهلستون به نام آقای رضایی که با گودرزی دوستی و آشنایی داشت، جزوه‌ای به نام توحید را آورد و به من داد تا مطالعه کنم. من وقتی سه صفحه از آن را خواندم، دیدم

نمی‌توانم ادامه بدهم. متن بسیار مغشوش و بی‌ربطی بود و انسان برای فهم آن اذیت می‌شود. بعدها که با آقای موسوی اردبیلی درباره‌ی این جزوه صحبت کردم؛ ایشان هم می‌گفت نتوانسته بیشتر از ۱۰ صفحه از آن را بخواند. من به ایشان گفتم شما هنر کردید، چون من بیشتر از ۳ صفحه نتوانستم و تعجب می‌کنم از مرحوم آقای مطهری که نه تنها آن جزوه که تمام کتاب‌های گودرزی را خوانده و ایرادات آن‌ها را هم مطرح کرده بود. واقعاً ایشان عجب حوصله‌ای داشت! ایشان در مقدمه‌ی آخری که بر کتاب «علل گرایش به مادیگری» نوشت، به این معنا اشاره کرد که من احساس وظیفه می‌کنم و این هشدار را راجع به شکل‌گیری این جریان انحرافی دادم تا افراد صادق این‌ها گول نخورند.

به هر حال آقای رضایی چند روز بعد به من گفت: «نظر شما درباره‌ی این جزوه چیست؟» گفتم: «چرت و پرت بود.» ایشان گفت: «ردیه‌ای بر آن بنویسید» من گفتم: «ردیه را برای اندیشه‌ای می‌نویسند که از حداقل انسجام برخوردار و حرفی برای گفتن داشته باشد و انسان بتواند بر اساس همان مسیری که مؤلف طی کرده، بر آن ردیه بنویسد.» بعد این بیت را برایش خواندم و پرسیدم: «شما ایراد این بیت را چگونه می‌توانید بگیرید؟»

شیرینی سرکه از لحاف است بیچاره مگس مناره باف است!

این جزوه‌ای که شما به من دادید، از جنس همین شعراست. اگر شما نتوانستید ایراد این شعرا پیدا کنید، من هم می‌توانم ایرادات آن جزوه را بگیریم.» بعد آقای رضایی گفت: «حالا که چیزی نمی‌نویسید، پس حداقل با نویسنده‌اش صحبت کنید، بلکه از طریق صحبت با شما، مقداری متوجه اشتباهاتش بشود.» البته ایشان هنوز هم به من نگفته بود که نویسنده‌ی جزوه کیست؟ گفتم: «سیاق مطالب این جزوه نشان می‌دهد که توسط یک فرد بسیار مغرور نوشته شده است و هیچ کس دیگری را هم غیر از خودش قبول ندارد، بنابراین حرف زدن با او هم بی‌فایده است.» در آن ایام آقای مطهری یکی از کسانی بود که در قله پژوهش‌های دینی قرار داشت. من گفتم: «بعید می‌دانم که این

آدم حتی حرف آقای مطهری را هم بپذیرد.» آقای رضایی گفت: «حرف آقای مطهری را که قطعاً نمی‌پذیرد.» گفتم: «مگر او کیست؟» گفت: «گودرزی». من یکه خودرم و گفتم: «درست است. او حرف آقای مطهری را نمی‌پذیرد، ولی با من رفیق است و حرف مرا می‌پذیرد. اگر او را دیدی به او بگو بیاید با هم صحبت کنیم...»^۱.

سزای انکار شاگردی استاد

محدّث بزرگوار، سید نعمت‌الله جزائری رحمته‌الله‌علیه می‌گوید:

یکی از مجتهدین اصفهان که نزد او تحصیل می‌کردیم، در اوایل تحصیلش نزد مجتهد دیگری دانش می‌آموخت. وقتی که از علم بهره‌ای گرفت و دانشمند شد، شاگردیش را نزد آن استاد انکار می‌کرد و استادش را فاضل و عالم نمی‌دانست و مقام علمیش را قبول نداشت. استادش از این وضع آگاه شد و نفرینش کرد و گفت: خدایا! از او سلب کن هرچه از من یاد گرفته و او را مبتلا به فراموشی کن. اتفاقاً این شخص که مشهور بود، حافظه‌ای قوی دارد، از نعمت حافظه محروم شد و از آن پس، هیچ مسأله‌ای را نمی‌توانست حفظ کند؛ بلکه به هر مطلبی احتیاج پیدا می‌کرد، ناچار بود به کتاب مراجعه کند و قادر نبود از برجیزی بگوید.

۱. ناگفته‌هایی از پیشینه و شخصیت رهبر «گروه فرقان» در گفت و گوی یادآور با حجت الاسلام والمسلمین سید جعفر شبیری زنجانی: انزوا طلبی زمینه ساز انحراف او شد؛ مجله یادآور، تابستان، پاییز، زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹ - شماره ۶، ص ۴۸.

مرحوم جزائری می‌افزاید:

این شخص هم‌اکنون در اصفهان است و من خدا را سپاس می‌گویم براین‌که به ما توفیق خدمت به اساتید و استغفار برای آنان را داد و آنان را از من راضی ساخت.^۱

۷. سرمستی از تمجید دیگران

در خاطرات مقام معظم رهبری دامنه‌الله‌علیه‌السلام از حبیب‌الله آشوری آمده است: مهم‌ترین مانع از این‌که حرف غلط خود را پس بگیرد، فضای آن روز در محیط مبارزاتی بود. حرف‌های افراطی و تند به مذاق‌ها خوش می‌آمد و مستمعین را به گرد گویندگان چنین حرف‌هایی ج-مع می‌کرد. او این نقطه ضعف را داشت که از تحسین و تمجید به خصوص از سوی جوانان و مبارزین به وجد می‌آمد و همین نمی‌گذاشت او درست بهدم یا درست عمل کند.^۲

آیت‌الله شبیری زنجانی، یکی از علل انحراف اکبرگودرزی را فردی می‌داند که با او نشست و برخاست داشت و همواره از او تعریف می‌کرد: عامل دیگری هم که موجب می‌شد گودرزی سیرقه‌قربایی را به شکل شدیدی طی کند، مبالغه‌های اطرافیان درباره‌ی او بود. یک نفر که دائماً با خارج در تماس بود، با گودرزی خیلی گرم گرفته بود. گودرزی هر حرفی که می‌زد، آن فرد از او تمجید می‌کرد و می‌گفت افکارت بسیار جدیدند و تو باید این‌ها را تبلیغ کنی!^۳

۸. تسلیم نفوذ دشمن شدن

عامل مهم دیگری که در تغییر افکار و گرایش‌های سیدمهدی هاشمی به افکار التقاطی و منافقانه مؤثر بود، پس از دستگیری او در سال ۱۳۴۶ توسط

۱. مختاری، همان، ص ۲۲۷.

۲. جعفریان، جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران (۵۷-۱۳۲۰)، ص ۹۱.

۳. «بازخوانی اسناد ترور ناموفق رهبر انقلاب در تیرماه ۱۳۶۰»، به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی رهبری، تاریخ:

ساواک رقم خورد. او می‌گوید:

... در اثر ارشاد و توجیه مأمورین ساواک، مسیر فکرم عوض شد و به اشتباهات خودم پی بردم و از کرده‌های خودم نادم و پشیمان، روانه‌ی پادگان تعلیماتی [ژاندارمری در شهر جهرم] گشتم. در آغاز ورودم به پادگان که با لباس روحانی بودم، با بهت و حیرت سربازان مواجه [شدم] و بالأخره پس از روزها ناراحتی و غربت، خود را با محیط سربازی منطبق ساختم. در محیط نظامی پادگان، شست‌وشوی مغزی من آغاز [شد] و به تدریج با افکار زنده‌تری خو می‌گرفتم. درست به یاد دارم که علاقه به میهن و اعلی حضرت همایون که در شیرایرانی عجین شده است، در من اوج گرفت و مشتاقانه تعلیمات سربازی را فرا می‌گرفتم؛ به طوری که پس از پایان دوره، [برای] گرفتن سردوشی از طرف فرمانده پادگان به نمایندگی سربازان جدید منصوب [شدم] و در مراسم جشن سردوشی خطابه‌ای ایراد کردم.

بعداً مرا به تهران منتقل [کردند] و در مرکز فرهنگی ژاندارمری به خدمت دفتری اشتغال جستیم و آن‌گاه به دادرسی کل ژاندارمری منتقل [شدم] و مدتی نیز نویسنده دادرسی بودم.^۱

بارزترین خطاها و اشتباهات من در آن زمان دو چیز است که با صداقت عرض می‌کنم: محور اول، نرمش در رابطه با ساواک است که در اثر آن ناپختگی، غلبه‌ی نفسانیات و برداشت‌های ناپخته از اسلام، من بعضی ضرورت‌های مقطعی و زمانی را مجوزی و توجیهی دانستم برای این‌که بتوانم با ساواک نرمش کنم و این نرمش، یک لغزش کوچک بود که تدریجاً به تماس من با یکی از عوامل محلی ساواک منتهی شد. به دنبال آن، رشد این اشتباهات به آن‌جا رسید که من با یکی از بازپرس‌های ساواک نشستیم و صحبت کردم و این روند رو به لغزش و اشتباه به جایی رسید که وقتی من دستگیر شدم، در زندان رسماً به ساواک نامه نوشتم و با آن‌ها اعلان همکاری کردم و این اوج

۱ همان، ص ۵۱-۵۲؛ مرکز بررسی اسناد تاریخی، بن بست، ج ۲، ص ۶۳-۶۴.

یک لغزش بود که می‌توانم بگویم یک اشتباه بزرگ و یک انحراف است و بارزترین انحرافات و اشتباهات من در قبل از پیروزی انقلاب است.^۱

۱۰. عدم تهذیب نفس

امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ در اهمیت تهذیب نفس برای طلاب و علما چنین می‌فرماید: اگر تهذیب در کار نباشد، علم توحید هم به درد نمی‌خورد. «الْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ» هر چه انباشته‌تر بشود علم، حتی توحید که بالاترین علم است، انباشته بشود در مغز انسان و قلب انسان، انسان را اگر مهذب نباشد، از خدای تبارک و تعالی دورتر می‌کند. باید کوشش بشود در این حوزه‌های علمیه، چه حال و چه بعدها کوشش بشود که [طلاب] را مهذب کنند. در کنار علم فقه و فلسفه و امثال اینها، حوزه‌های اخلاقی، حوزه‌های تهذیب باشد و حوزه‌های سلوک الی الله تعالی. شما می‌دانید که مرحوم شیخ فضل الله نوری را کی محاکمه کرد؟ یک معمم زنجانی، یک ملای زنجانی محاکمه کرد و حکم قتل را او صادر کرد. وقتی معمم، ملای، مهذب نباشد، فسادش از همه کس بیشتراست. در بعضی روایات هست که در جهنم، بعضی‌ها، اهل جهنم از تعفن بعضی روحانیین در عذاب هستند و دنیا هم از تعفن بعضی از اینها در عذاب است. تا اصلاح نکنید نفوس خودتان را، از خودتان شروع نکنید و خودتان را تهذیب نکنید، شما نمی‌توانید دیگران را تهذیب کنید. آدمی که خودش آدم صحیحی نیست، نمی‌تواند دیگران را تصحیح کند، هر چه هم بگوید فایده ندارد. کوشش کنند علمایی که الان در حوزه‌ها هستند، در هر حوزه‌ای از حوزه‌های اسلامی که این جوان‌ها که با یک فطرت سالم می‌آید، بعد از ده، بیست سال با یک فطرت فاسد بیرون نروند. تهذیب لازم است ...^۲

۱. مصاحبه‌ی رادیو و تلویزیونی مهدی هاشمی به نقل از روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۱۳۶۵/۹/۱۹؛ سرانندی،

داستان یک مرداب، ص ۵۴-۵۵.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۱.

سرانجام مهدی هاشمی سه محور عمده را ریشه‌ی لغزش‌های فکری خود و دوستانش برمی‌شمارد و می‌گوید:

در زمینه‌ی ریشه‌یابی علل و عوامل انحراف و لغزش‌های فکری که متأسفانه دامن‌گیر ما بود، در طول سال‌های قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به سه محور عمده می‌توانیم اشاره بکنیم که قسمت اولش عبارت از نپیمودن راه صحیح برای دست‌یابی به تفکراصیل اسلامی هست.

قسمت دوم، نپرداختن به تهذیب نفس و قسمت سوم، عدم توازن و اعتدال در بینش‌ها و گرایش‌ها و کنش‌ها؛ که این [ها] محورها [ی] عمده‌ای هست که زیرهرکدامش بخش وسیعی از نمودها و مصادیق را می‌توان بهش اشاره کرد.^۱ او در ادامه می‌گوید:

یک: عدم تهذیب نفس، فرد را به مرزی سوق می‌دهد که آخرین پرده‌ها، حرمت‌ها و حریم‌ها بین فرد و خدا را از بین می‌برد.
دو: عدم تهذیب نفس و ابتذال، هم‌زمان با عوامل دیگری چون مطالعه‌ی مبانی التقاتلی و الحادی، نقش محرک در تخریب روحیه‌ی تعبدی در اندیشه و ذهن شخص دارد.^۲

مهدی هاشمی در نامه‌ای به دوستان خود در زندان، تهذیب نفس نداشتن را اساس بدبختی و غوطه‌ور شدن در دریای ضلالت برمی‌شمارد و تصویر زندگی خود را آینه‌ی عبرت آنان و همه‌ی جوانانی می‌سازد که درصددند بدون خودسازی و پارسایی، به صحنه‌ی سیاست و اجتماع قدم بگذارند. او می‌نویسد:

بِسْمِ تَعَالَى وَ إِلَيْهِ أَتُوبُ وَ عَلَيْهِ أَتَوَكَّلُ

خطاب به همه‌ی دوستان و برادران!

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده‌ی مهدی هاشمی، شماره‌ی بازبایی ۲۰۶۳۰؛ سرابندی، همان، ص ۵۶-۵۷.

۲. مرکز بررسی اسناد تاریخی، بن بست، ج ۱، ص ۳۰.

اکنون که در آستانه‌ی مرگ محتوم و مقدر الهی قرار گرفته‌ام، وظیفه خود می‌دانم مواردی را به شما عزیزان، به خصوص برادرانم و همه‌ی اقوام و خویشاوندان تذکردهم. قطعاً سخنان من در نهایت یک دوره‌ی زندگی [است] که بیان نقاط ضعف و لغزش‌ها، ملموس و عینی گشته و هیچ انگیزه‌ی سیاسی در بیان آن وجود ندارد.

واقعیت نزدیک‌تر از تحلیل‌ها و حدس و گمان‌های این و آن است و بنابراین از زبان کسی که راهی را طی کرده و اکنون نتایج ملموس آن را شاهد است، خوب است دوستان مطالبی را بیاموزند.

فعالیت‌های مثبت انقلابی و اسلامی هر چند فراوان و گسترده باشد، چنان‌چه به تهذیب نفس و تزکیه‌ی اخلاق مقرون نباشد، پشیزی ارزش نخواهد داشت. نمونه‌ی عینی مرا هرگز فراموش نکنید. من از نظر فعالیت‌های سیاسی - مبارزاتی عمری گذراندم و تصور نمی‌کردم کسی در میان اقران خود سراغ داشته باشم که شب و روز در پی فعالیت و تلاش از قبل بلوغ تا ۴۵ سالگی باشد؛ ولی بدبختانه افراط در سیاست و سیاست‌گری مرا از تهذیب نفس بازداشت و در جو غرور به فعالیت‌های چشمگیرم، نه تنها از رشد و کمال نفسانی باز ماندم، بلکه بسیاری از اعمال و رفتارم که با انگیزه‌ی خدا[یی] شروع کرده بودم، مخدوش و آلوده شد.

تلاش کنید تا قبل از تزکیه‌ی اخلاق و اطمینان از کنترل و مراقبت تمایلات نفسانی، به فعالیت سیاسی - اجتماعی نپردازید که خفایای نفس و زوایای درون بشر به اندازه‌ای پنهان و ظریف است که اگر بدون تعلیم و تربیت و تزکیه و تهذیب وارد عمل شود، همان نقطه‌های بسیار ناچیز نفسانی، تحت پوشش پیروزی‌ها و موفقیت‌های اجتماعی، چنان مکتوم می‌ماند که به زودی قابل شناخت نبوده، بلکه به عکس در اثر تسویلات شیطانی، به نقاط مثبت غرورآفرین تجلی خواهد یافت و دیگر کنترل آن از دست انسان بیرون می‌رود. متأسفانه غرور نفسانی، مرا از عرضه کردن خویش بر اساتید اخلاق و

شخصیت‌های مورد قبول بازداشت و رسوبات چنان رشد کرد که زیرپوشش همان فعالیت‌های به ظاهر اسلامی و ابرام گناهان بزرگ‌تر و اشتباهات سنگین‌تری انداخت و بَلَّغَ مَا بَلَّغَ.

اکنون با یک دنیا تأسف و درد از غرورها، تعصب‌های غلط و غفلت‌های گذشته، پشیمان و نادم هستم؛ ولی دیرشده است. از شما خواهش می‌کنم تا دیرنشده به خود پردازید. به خصوص از دوستان و هم‌فکران سابق خود در ارگان‌های مختلف و حوزه‌ی علمیه... .

مسئله‌ی دیگر مظالم است. من به همان شیوه و دلایلی که گفتم، مرتکب مظالمی شده‌ام. من به بعضی کسانی [که] به دستور من به قتل رسیدند، ظلم کرده‌ام. من در حق انبوه پیروان و هم‌فکران خویش قبل از انقلاب ظلم کرده‌ام. من به ارگان مقدس و انقلابی سپاه پاسداران و فرماندهی آن ستم کرده‌ام. من در حق فقیه عالی‌قدر- حفظه‌الله- و بیت ایشان ظلم کردم. من نسبت به حوزه‌ی علمیه‌ی قم و طلاب عزیزی که با یک دنیا شور و اشتیاق به من پناه می‌آوردند، ظلم کردم.^۱

۱۱. هم‌نشین بد

از عوامل مهمی که در شکل‌گیری شخصیت انسان یا تغییر آن تأثیر زیادی دارد، هم‌نشین و دوست است. افراد بخشی از افکار و صفات اخلاقی خود را از طریق دوستانشان می‌گیرند. این حقیقت، هم از نظر علمی و هم به وسیله‌ی تجربه‌های زندگی به اثبات رسیده است. در روایت زیبایی، از حضرت سلیمان علیه السلام نقل شده که می‌فرماید:

لَا تَحْكُمُوا عَلَيَّ رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَيَّ مَنْ يُصَاحِبُ فَإِنَّمَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده‌ی مهدی هاشمی، شماره‌ی بازایی ۲۰۶۳۰؛ سرابند داستان یک

بِأَشْكَالِهِ وَ أَفْرَانِهِ وَ يُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ أَخْدَانِهِ؛^۱ اگر می خواهید درباره‌ی کسی قضاوت کنید، به دوستان او بنگرید؛ چون انسان به دوستان و نزدیکانش شناخته می‌شود و به هم‌نشینان و دوستان خود نسبت داده می‌شود.

تو اول بگو با کیان زیستی پس آنکه بگویم که تو کیستی
امامان معصوم علیهم‌السلام سفارش کرده‌اند که با دین‌داران و اهل ایمان معاشرت کنید تا خلق و خوی آن‌ها را بگیرید و اگر چنین کسانی را نمی‌یابید، تنهایی بهتر از هم‌نشینی با دوستان بد است. امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرمودند:

جَالِسُوا أَهْلَ الدِّينِ وَ الْمَعْرِفَةِ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ، فَالْوَحْدَةَ أَنْسَ وَ أَسْلَمَ؛^۲ با انسان‌های دیندار و با معرفت هم‌نشینی کنید. اگر این‌گونه افراد را پیدا نکردید، تنهایی بهتر و مطمئن‌تر است.

همه‌ی انسان‌ها تأثیرپذیرند و شیاطین انسانی و جتّی، مدام در تلاش هستند تا بتوانند افراد را به بی‌راهه بکشانند. آنانی که با بدان هم‌نشین می‌شوند، به تدریج و به‌طور نامحسوس شبیه بدان خواهند شد. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمود:

لَا تَصْحَبِ الشَّرِيرَ فَإِنَّ طَبْعَكَ يَسْرِقُ مِنْ طَبْعِهِ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ؛^۳ با اشخاص شرور معاشرت مکن؛ زیرا طبع و سرشت تو ناخودآگاه از طبع او می‌دزد (ناخودآگاه اعمال و اخلاق زشت او به تو سرایت می‌کند) در حالی که تو غافل هستی.

به‌طور قطع، هم‌نشینی با بدان تأثیرگذار است و کسی را گریزی از آن نیست؛ ولی کیفیت و کمیت تفاوت دارد. هر چه قدر زمان و موارد معاشرت بیشتر باشد، میزان آسیب‌پذیری زیاد خواهد بود. امام صادق علیه‌السلام در روایتی فرمود:

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۸۸.

۲. نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۸، ص ۳۲۸.

۳. ورام، مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۵.

مَنْ يَصْحَبْ صَاحِبَ السُّوءِ لَا يَسْلَمْ؛ کسی که باریق بد هم نشین شود، سالم نمی ماند. معاشرت با بدان، فرد را گرفتار آثار بد و زشت زیادی می کند که قرار گرفتن در موضع تهمت، بدگمانی و مقابله با خوبان و دین داران، بدآموزی، ضررهای مادی، مخالفت و ضدیت با دین، از بین رفتن آثار حیات معنوی، سرنوشت مشابه با منحرفان از جمله ی آنها است.

تغییر تدریجی باورها در هم نشینی با افراد منحرف

حکمی زاده، نویسنده ی کتاب «اسرار هزار ساله» است که در آن بسیاری از باورهای دینی اسلام، به ویژه تشیع انکار شده است. امام خمینی قدس سره این کتاب را با نوشتن کتاب «کشف الاسرار» نقد کرد. مرحوم آیت الله سید حسین بُدْلا که حکمی زاده را از نزدیک می شناخته، جریان انحراف او را به خوبی شرح می دهد و می گوید:

علی اکبر حکمی زاده، فرزند مرحوم شیخ مهدی پایین شهری و شیخ مهدی پایین شهری داماد سید ابوالحسن طالقانی - والد مرحوم سید محمود طالقانی - بود. بنابراین، مادر علی اکبر حکمی زاده، خواهر مرحوم سید محمود طالقانی بود. شیخ مهدی پایین شهری، از بزرگ ترین علمای زمان خود و صاحب کرامات به حساب می آمد. او هم چنین از دوستان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته الله علیه مؤسس حوزه علمیه ی قم بود. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم، برای حاج شیخ مهدی، احترام ویژه ای قائل بود و با هم رفت و آمد داشتند. مرحوم حاج شیخ مهدی، ... اداره ی مدرسه ی رضویه را هم به عهده داشت. مرحوم سید محمود طالقانی هم در همین مدرسه مستقر بود.

مرحوم شیخ مهدی، هر سال، روز عاشورا در مدرسه ی رضویه، مجلس

عزاداری برگزار می‌کرد. این مجلس، مجلس با شکوهی بود و جمعیت زیادی در آن شرکت می‌کردند. مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم رحمته‌الله هم به این مجلس می‌آمدند. علی اکبر حکمی زاده، سخنران این مجلس بود و روضه هم می‌خواند و پس از آن، دسته‌ای از این مجلس به سوی حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام حرکت می‌کرد که اکثر شرکت‌کنندگان در آن، علمای قم بودند. در آن روزها، علی اکبر حکمی زاده به زهد و تقوا شهرت داشت و کلامی غیر از قرآن و دعا از دهانش خارج نمی‌شد و حتی برای پرهیز از زیاده‌گویی و سخن بی‌جا، ریگی به زیر زبان می‌گذاشت. هرگاه حرف صحیح و ارزنده‌ای داشت، ریگ را از دهان خارج می‌کرد و حرفش را می‌زد و سپس آن را به دهان برمی‌گرداند. به لحاظ علمی هم فاضل بود. او شرحی هم، بر [کتاب] کفایه الاصول آخوند خراسانی نوشته بود.

علی اکبر حکمی زاده معمم بود. مدتی هم در مدرسه‌ی رضویه با او در یک حجره بودیم و با یک دیگر روابط حسنه داشتیم. گاهی هم به تهران می‌رفت و در آن جا به منزل حاج عباس قلی بازرگان، پدر مهندس مهدی بازرگان که بیرونی منزل آسید ابوالحسن طالقانی به حساب می‌آمد، رفت و آمد می‌کرد. در حاشیه‌ی این رفت و آمدها، زمینه‌های انحراف او به وجود آمد. گاهی هم به کلیسا یا کالج آمریکایی دعوت می‌شد. با احمد کسروی هم، ارتباط داشت. چند بار هم، کسروی را با خود به حجره‌ی ما آورد و از همین جا مقدمات آشنایی من هم با کسروی فراهم شد و حتی قرار شد مجله «پیمان» را که خود او صاحب امتیاز آن بود، برای من بفرستد و آن را می‌فرستاد. مقاله‌ای در این مجله منتشر شده بود که نویسنده‌اش خود «کسروی» بود و در آن نوشته بود: «نگارش: کسروی تبریزی، عضو انجمن آسیایی همایونی لندن و انجمن آسیایی آمریکایی و آکادمی آمریکا.» من، از عضویت کسروی در مراکز بیگانه در خارج از کشور بیمناک شدم و پس از آن، دقت و حساسیتیم را نسبت به او فزونی دادم. کم‌کم انحرافات در مجله دیدم.

از زمانی که انحرافات در این مجله دیدم، برای او نوشتم: شما بالصرحه اعلام کرده‌اید که گاه، از دین مبین اسلام فاصله می‌گیرید؛ من هم، علناً اظهار می‌کنم "هذا فِرَاقٌ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ". ... یکی از دفعاتی که [حکمی‌زاده] از تهران به قم آمد، با هم گفت‌وگوهایی داشتیم. دیدم اعتقادات دینی خود را هم از دست داده است، به گونه‌ای که او را نجس دانستم و گفتیم: استکان او را آب بکشید. سخنان او کاملاً بوی کفر و الحاد می‌داد. او با "شریعت سنگلجی" هم ارتباط داشت. در حاشیه‌ی جلساتی که در منزل مرحوم آسید ابوالحسن طالقانی تشکیل می‌شد و جوان‌های زیادی شرکت می‌کردند، اتفاقاتی می‌افتاد که در ایجاد این انحرافات مؤثر بود. در راهروی منزل او، مبلغین آیین مسیح می‌آمدند و مخفیانه جزواتی را توزیع می‌کردند و برای تبلیغ کیش خود از دختران جوان و زیبا استفاده می‌کردند.

مدرسه‌ی رضویه آن زمان، کتابخانه‌ای داشت که زیر نظر آقای سید محمد صفی، پدر آقایان صفی اداره می‌شد. بعد از فوت آقا شیخ مهدی، آقای صفی نزد پسران مرحوم، یعنی علی اکبر حکمی‌زاده رفت و گفت: شش جلد کتاب جواهر با چاپ قدیم را از منزل مرحوم پدرتان برای کتابخانه مدرسه آورده‌اند. سه جلد آن‌ها دارای وقف‌نامه است و سه تای دیگر وقف‌نامه ندارند. تکلیف آن را مشخص کنید؛ یا به من بفروشید تا وقف کنم، یا خود آن را وقف کنید. حکمی‌زاده گفت: تمام شش جلد را در اختیار من بگذارید تا با دیگر کتاب‌های پدرم به تهران ببرم و در جشن کتاب‌سوزان کسروی بسوزانم. آقای صفی متعجب و عصبانی شد و در برابر پیشنهادش مقاومت کرد و از تحویل کتاب‌ها به او خودداری نمود.

البته مرحوم آقا شیخ مهدی قبل از مرگ، پیش‌بینی این قضیه را کرده بود و راه‌های سوء‌استفاده‌ی پسرش را بسته بود؛ از جمله، در همان آخرین سال حیاتش، از من خواست که در منزلش بمانم و من هم اطاعت کردم. پدرش از

۱. اینک زمان جدایی من و توفرا رسیده است. (کَهِف، آیه ۷۸)

رفت و آمدهای فرزندش به تهران هم ناراحت بود. یک بار در ایام نوروز، منزل ایشان بودیم که علی اکبر به پدرش گفت: می‌خواهم به تهران بروم. پدرش گفت: او به اختیار خود می‌رود (یعنی من رضایت ندارم). ناراحتی شدید پدر، همه‌ی حاضران را مکدر ساخت.

سرانجام علی اکبر حکمی زاده، کتاب اسرار هزار ساله را نوشت. در این کتاب، در قالب سؤالات متعددی که جوابش را از علما خواسته بود، بسیاری از باورهای دینی اسلام و تشیع را زیر سؤال برد... افراد مختلفی در صدد پاسخ به این کتاب برآمدند و بعضی هم در موافقت با آن قلم فرسایی کردند. برخی از ردیه‌ها، خود دارای مشکلاتی عدیده بودند. سرانجام، بزرگان حوزه تصمیم گرفتند جوابیه‌ای کامل و بدون نقص که در بردارنده‌ی مواضع حوزه‌ی علمیه باشد، تدوین کنند و بقیه‌ی جواب‌ها را اگر چاپ هم شده، جمع‌آوری نمایند. در این میان، اتفاقات زیادی افتاد؛ اما سرانجام کتاب "کشف الاسرار" امام خمینی ره به عنوان جوابیه جامع و مانع حوزه‌ی علمیه‌ی قم بر «اسرار هزار ساله» نوشته شد.

در آن زمان امام خمینی ره یک طلبه‌ی غیر معروف اهل خمین به حساب می‌آمد و این کتاب، سکویی برای شهرت و اعتبار امام خمینی در آن زمان شد. مرحوم امام در آن زمان متأهل بودند. در عین حال حجره‌ای هم داشتند که در آن به مطالعه و تحقیق می‌پرداختند؛ اما شب‌ها به منزل می‌رفتند. مدتی بود که به وضوح دیده می‌شد ایشان مشغول کاری هستند و حتی در آن مدت، شب‌ها دیرتر به منزل می‌رفتند.^۱

مرحوم حاج سید احمد خمینی، فرزند امام راحل ره، درباره‌ی تدوین کتاب کشف الاسرار توسط امام می‌گوید:

امام فرمودند: در حال رفتن به مدرسه فیضیه بودم که مشاهده کردم، عده‌ای

۱. ابوترابی، اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت، ص ۱۹۷-۲۰۲؛ به نقل از: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، هفتاد سال خاطره از آیت‌الله سیدحسین بدلا، ص ۸۵-۸۷ و ۱۹۵-۲۱۳.

دارند راجع به کتاب اسرار هزار ساله بحث می‌کنند. ناگهان به ذهنم آمد ما داریم درس اخلاق می‌گوییم و حال آن‌که این بحث‌ها در حوزه‌ها نفوذ کرده است.

امام، از همان جا تصمیم می‌گیرند به مدرسه‌ی فیضیه برگردند و از آن زمان دیگر به درس نرفتند. در طول مدتی حدود یک ماه الی چهل روز، همه‌ی کارهای خود را کنار گذاشتند و کتاب کشف الاسرار را در پاسخ به کتاب اسرار هزار ساله حکمی زاده نوشتند. این کتاب در سال ۱۳۳۲، یعنی دو سال پس از فرار رضاشاه نوشته شد، امام فرمودند: نام ایشان در پشت کتاب نوشته نشود، بلکه به عنوان پاسخ حوزه‌ی علمیه این کتاب منتشر شود و تا مدت زیادی کسی نمی‌دانست نویسنده‌ی این کتاب کیست؟^۱

آیت‌الله ابوترابی در نتیجه‌گیری دیگری از علل انحراف حکمی زاده می‌نویسد: زمینه‌ی دیگر انحراف در زندگی حکمی زاده، هم‌نشینی و دوستان منحرف بوده‌اند. هر چند ممکن است اولین برخوردها و ارتباطات با دوستان بد اختیاری نباشد؛ اما تداوم آن قطعاً اختیاری است. اگر انسان‌ها نسبت به آینده دینی خود بی‌تفاوت نباشند، اولاً، از قرار گرفتن در چنین شرایطی خودداری می‌کنند و ثانیاً، در صورت پیش آمدن آن، خود را به نحوی از آن رها می‌سازند و یا برای نجات منحرفین و دوستان بد خود تلاش می‌کنند. برخوردهای آیت‌الله بُدْلا با کسروی و نشریه‌ی «پیمان» که در ضمن خاطرات ایشان ذکر شد، نمونه‌ای از پیش‌گیری از انحراف و مقابله با عوامل تأثیرگذار در این امر است که اثرات مثبت آن در زندگی ایشان روشن است. بنابراین، پیوستن به دوستان بد و ادامه‌ی ارتباط با آن‌ها، ریشه‌ای در درون او [حکمی زاده] داشته است؛ چه آن‌که بی‌دلیل افراد به هم دل نمی‌بندند و با هم مأنوس نمی‌گردند.

۱. در مأخذی که از آن جریان را نقل کردیم، تاریخ ۱۳۳۲ آمده است؛ ولی با توجه به این‌که می‌گوید: دو سال بعد از فرار رضا شاه بوده، ظاهراً ۱۳۲۲ درست است.

۲. همان، ص ۲۰۲-۲۰۳.

«السِّنِّيَّةُ عَلَّةُ الْإِنْضِمَامِ»^۲

آغاز تغییر در هم‌پیلگی با تجددگرایان

شیخ ابراهیم زنجانی، از جمله دانش‌آموختگان حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف و واعظان زنجان در عصر قاجار بود که در برهه‌هایی از تاریخ مشروطیت نیز نقشی بارز ایفا کرده است. انتظاری که به طور طبیعی از چنین کسی (با پیشینه‌ی تحصیل در نجف اشرف و پوشیدن لباس روحانیت در سراسر عمر) وجود دارد، «هم‌سوئی و هم‌دلی پایداری» با عالمان دین در پاسداری از احکام شرع و «مخالفت» با عناصر دین‌گریز و به‌ویژه دین‌ستیز در عرصه‌ی سیاست و اجتماع است. پرونده‌ی زندگی شیخ ابراهیم - در بخش نخستین آن، دوران تحصیل در نجف، و وعظ و تدریس در سال‌های نخست بازگشت به زنجان - در کل، نشان از این هم‌سوئی و هم‌دلی دارد. در ادامه‌ی زندگی وی، اما ورق کاملاً برمی‌گردد و زنجانی (به لحاظ منش و روش) کلاً وضعیت دیگری می‌یابد.

در این دوران، وی در صف عناصری چون تقی‌زاده، اردشیر جی و حسینقلی خان نواب قرار می‌گیرد که تاریخ معاصر کشورمان، آنان را افرادی غرب‌گرا و حتی مخالف اسلام و مظنون به وابستگی به بیگانه (انگلیس) می‌شناسد؛ عناصری که حتی بر رهبران دینی مشروطه، هم چون آخوند خراسانی و سید عبدالله بهبهانی نیز وفا نکرده و با رفتار خود، نگرانی و معارضه‌ی شدید آنان را علیه خویش برانگیختند. زنجانی، حتی از این مرحله نیز فراتر می‌رود

۱. این عبارت، اصطلاح فلسفی است و به معنای آن است که مشابهت، سبب نزدیک شدن به هم است.

۲. ابوترابی، همان، ص ۲۰۴.

و دست در دست کسانی چون پیرم خان (سکولار ارمنی تبار)، زمینه‌ی اعدام بزرگ‌ترین روحانی پایتخت (شیخ فضل الله نوری) را فراهم می‌سازد!^۱

در نخستین رضایانی که شیخ ابراهیم در زنجان به وعظ و خطابه پرداخت، با یکی از افراد متمکن زنجان به نام حاجی میر بهاء‌الدین زنجان‌ی آشنا شد که بعدها نقش مؤثری در زندگی وی بازی کرد. حاجی میر بهاء‌الدین، علاوه بر کمک‌های مادی به شیخ ابراهیم، اسباب انتقال او را به برخی مساجد مهم شهر (هم‌چون مسجد آخوند ملاعلی قارپوزآبادی) فراهم ساخت و همین امر به شهرت شیخ در بین مردم دامن زد و وضع مادی او را بهبود بخشید؛ چندان که عمارتی به هم زد^۲ و چون همسر اولش در اواخر ۱۳۱۴ ق درگذشت، به کمک همین حاجی میر بهاء‌الدین، زن ثروت‌مندی را به همسری برگزید.^۳ به نظر می‌رسد حاجی میر بهاء‌الدین از نخستین کسانی بود که زمینه‌ی «تغییر فکر» و «استحاله شخصیت» شیخ ابراهیم را فراهم ساخت. چه، به گفته‌ی خود وی: حاجی میر بهاء‌الدین از جمله افرادی بود که با کمک دولتیان، چندی بر موقوفات مدرسه و مسجد سید زنجان چنگ انداخت و سپس با فشار آخوند ملاقربانعلی مشهور به حجت الاسلام زنجان‌ی (فقیه پارسا، منتقد و محبوب زنجان) از او خلع ید شد^۴ (و موقوفات مزبور به متولی اصلی آن، خاندان امام جمعه زنجان بازگشت). «همسر دوم» شیخ نیز (که با وساطت حاجی میر بهاء‌الدین به حبالی نکاح وی درآمد) بر خلاف همسر اولش، فرزندان‌ی به

۱. «تراژدی شیخ ابراهیم زنجان‌ی (۱)؛ دانش آموخته نجف که سرازلهای ماسونی درآورد!»، ۱۹/۳/۱۳۹۵.

۲. زنجان‌ی، خاطرات شیخ ابراهیم زنجان‌ی، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح، ص ۱۱۰-۱۱۱ و ۱۲۲-۱۲۴.

۳. همان، ص ۱۵۲-۱۵۷ و ۱۶۴.

۴. همان، ص ۱۶۷ به بعد.

دنیا آورد که عاری از تقیدات دینی (نظیر حجاب اسلامی) بودند. روی این امر می‌توان حدس زد که دوستی و معاشرت با حاجی میربهاء‌الدین، در دشمنی شیخ ابراهیم با آخوند ملاّ قربانعلی (و بالتبع، تغییر حال بعدی وی) بی‌تأثیر نبوده است.^۱

از زمانی که شیخ ابراهیم زنجانی در سال ۱۳۱۰ق در محله‌ی اعیان‌نشین، خانه‌ای به مبلغ دویست تومان خرید، معاشرت وی با اعیان و دولت‌مردان محله و شهر، او را با دنیای دیگری آشنا کرد. او می‌نویسد:

میرزا علی اصغرخان حاجی مشیرالممالک وزیربا من رفت و آمد پیدا کرده و گاه‌گاه صحبت از علوم و ترقیات خارجه می‌کند. یک روزنامه که از مصر می‌آمد و اول ثریا بود و بعد پرورش، هفتگی، محرمانه به من می‌داد و در خلوت می‌خواندم. جبل‌المتین کلکته، هم برای او و [هم] برای میرزا هاشم‌خان می‌آمد و محرمانه به من می‌دادند و می‌خواندم و در نهایت، پرهیزمی‌کردم از این که طلاب و ملاها بدانند....

رابطه‌ی وی با مشیرالممالک ادامه یافت و از این طریق بود که سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ به دستش رسید.

با ترس و لرز، که مبادا کسی دانسته مرا متهم به بابی‌گری کند؛ کتاب را گرفته، پنهانی شب‌ها خواندم. دیدم نویسنده واقعا، شخص بیدار، وطن دوست و ایران‌خواهی است، که خواسته ایرانیان را از بدبختی، تاریکی و مردابی که در میان آن فرورفته‌اند؛ آگاه کند. واقعا یک دری از افکار به روی من باز کرد.

اندکی بعد، ترجمه‌ی رمان‌های «سه تفنگدار» و «کنت مونت کریستو» را

۱. تجربه نشان داده است که تصرف در اموال و املاک وقفی، بدون متولی یا حاکم شرع و لویه نیت خدمت انجام گیرد باعث خشم و کيفر الهی در دنیا و آخرت است. (ابوالحسنی، «شیخ ابراهیم زنجانی: زمان، زندگی، اندیشه»، تاریخ معاصر ایران، ش ۲۵، س ۱۳۸۲، ص ۹-۱۰)

خوانند. با کشته شدن ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۳ق و با صعود مظفرالدین شاه، فضای سیاسی جدیدی پدید آمد که یکی از شاخص‌های مهم آن، پیدایش و گسترش فعالیت انجمن‌های مخفی و رشد غرب‌گرایی در میان دولت مردان بود.

در این سال‌ها، زنجانی با کتاب‌هایی در زمینه‌ی علوم عصری آشنا شد و محرمانه، روزنامه‌های ثریا، پرورش و الهلال (چاپ مصر) و حبل‌المتین (چاپ هند) را می‌خواند. مطالعه حاجی‌بابا، اثر جیمز موریه و تألیفات طالب‌اف به تجددگرایی زنجانی گستردگی جدیدی بخشید و به ترجمه‌ی کتاب‌هایی در زمینه‌ی شیمی و هیأت از عربی دست زد و رمان‌گونه‌ای به نام «رویای صادق» نوشت.

حکومت میرزا مهدی خان غفاری کاشانی^۱، ملقب به وزیرهمایون بر

۱. میرزا مهدی خان پسر فرخ خان امین الدوله کاشی، عاقد قرارداد پاریس است که به تجزیه هرات انجامید. پدرش از نسل نخستین ماسون‌های ایرانی بود. پسر، کار خود را به عنوان دلقک در دربار ناصرالدین شاه و دستگاه میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان (اتابک) صدر اعظم وقت آغاز کرد. در ۲۷، ۲۸ سالگی از گرداندگان بانک شاهی انگلیس در ایران شد؛ سپس، به دلیل پیوند با میرزا محمودخان حکیم‌الملک، پزشک مخصوص و وزیر دربار انگلوفیل مظفرالدین شاه، به مقامات عالی رسید و به یکی از ارکان توطئه بر ضد امین‌السلطان صدراعظم بدل گردید. با کشف این توطئه در سال ۱۳۲۱، حکیم‌الملک و اطرافیانش از دربار و تهران رانده شدند.

حکیم‌الملک به حکومت گیلان منصوب شد و او دو ماه و نیم بعد در رشت درگذشت. شایع شد که امین‌السلطان او را مسموم کرده است. میرزا مهدی خان کاشی نیز به حکومت خمسه انتخاب شد. در همین سال‌ها، میرزا مهدی خان کاشی پیش از عزیمت به زنجان، به پاریس سفر کرد و در دیدار با عباس‌افندی (عبدالبهاء) به فرقه بهایی گروید و تا پایان عمر بهایی ماند. او به عنوان یکی از اعضای فعال جامع‌آدمیت و سپس لژیون‌داری ایران نیز شناخته می‌شود. وزیرهمایون تا سال ۱۳۲۴ق در زنجان بود و سپس حاکم کردستان شد؛ ولی اندکی بعد، در تهران مستقر گردید و نقش مهم و مرموزی در ماجرای اخذ فرمان مشروطیت ایفا نمود. او در کابینه‌های پس از مشروطه، به دلیل وابستگی به کانون‌های پنهان قدرت، متصدی وزارت خانه‌های مهم بود. وزیرهمایون در سال ۱۳۳۶ق ق به سن ۵۴ سالگی درگذشت. (شهبازی، «زندگی و زمانه

خمسه، نقطه‌ی عطفی در زندگی زنجان‌ی است. در سال‌های حکومت میرزا مهدی خان کاشی، رابطه‌ی صمیمانه‌ای میان او و شیخ ابراهیم زنجان‌ی به وجود آمد و این دو، به اقدامات مشترکی دست زدند که در نتیجه، زنجان‌ی میان مردم و روحانیون به «فرنگی مآب» متهم شد.

میرزا مهدی خان در صحبت‌های خصوصی با زنجان‌ی، مسائل مملکتی را تشریح می‌کرد و از نفوذ و رقابت روسیه و بریتانیا در ایران سخن می‌گفت، خطر روسیه را مهم‌تر می‌شمرد و بریتانیا را هوادار حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران می‌دانست. او می‌گفت:

انگلیسی‌ها - که در سیاست و حيله سرآمد جهانیان هستند - خطر روس را برای هندوستان، که مایه‌ی حیات و قدرت انگلیسی‌ها است، می‌دانند و ایران در [این] میانه، یک حایلی است [و] نمی‌خواهند ایران محو شود یا به تصرف روس‌ها بیاید. نهایت مواظبت دارند که بر ضد سیاست روس کار نکنند... رجال ایران هم، بسیار ناامید از بقای ایران هستند. یک قسمت، اعتقادشان بر این است که بالاخره روس‌ها [ایران را] می‌بلعند. یک قسمت می‌گویند میان روس و انگلیس تقسیم می‌شود. بالاخره، هر کسی در فکر شخص خودش است. از خدمت به مملکت مأیوس‌اند. از این است که با تمام قوا کوشش می‌کنند؛ منصب و کار دربار و ایالت و حکومت به دست آورده، از مال دولت و ملت به نحو غارت و خیانت و هر چه باشد، ثروت شخصی را تأمین کنند؛ اما من و بعضی ناامید نیستیم. می‌گوییم باید کوشش کرد [و] مملکت را نگاه‌داری نمود؛ از رقابت این دو دشمن استفاده کرد.

به هر حال، بدبختی ما از بی‌علمی است. ملاهای ما دشمن علم هستند

شیخ ابراهیم زنجان‌ی؛ جستاری از تاریخ تجددگرایی ایرانی»، فصل‌نامه زمانه، شماره ۱۰، ۱۳۸۲ (۱). اسم دیگر شهرستان زنجان است.

و علم را منحصر کرده‌اند تنها به دو کلمه‌ی مسائل دینی که نمی‌خواهند آن را هم به آسانی به عموم ملت یاد بدهند؛ و الا اگر ملخص احکام فقه را به زبان فارسی ساده‌ی آسان، آن قدر که برای مسلمانان لازم است، یک کتاب بکنند، کودک پس از تحصیل سواد خواندن، در یک سال به تمام احکام لازمه آگاه می‌شود. آن وقت برای آقایان این اهمیت که در انداختن محصلین به عربی و اصول و مسائل غیرلازمه فقه دارند، باقی نمی‌ماند و ایشان مردم را عوام و محتاج مراجعه به خودشان می‌خواهند که استفاده کنند. به هر حال، خدا ناکرده ایران برود یا بماند، باید مردم ایران، اولاد خودشان را با این علوم عصری، که سبب این همه ترقیات اروپاییان شده، تربیت کنند.

این‌ها چکیده‌ی تعالیمی است که زنجانی از میرزا مهدی خان غفاری آموخت. پس از عزیمت وزیرهمایون به کردستان، جلال الدوله پسر ظل السلطان حاکم خمسه شد. زنجانی با او نیز «بسیار دوست» بود. بدین سان، زنجانی به عضویت شبکه‌ای به غایت پنهان از توطئه‌گران درآمد. این همان کانونی است، که در ذی‌عقد ۱۳۲۷ ق، سازمان ماسونی بیداری ایران را بنیاد نهاد.^۱

برخی به واکاوی شخصیت شیخ ابراهیم زنجانی پرداخته و علل انحراف او را شرح داده و می‌گویند:

زنجانی فاقد جوهره‌ای استوار و مقاوم بود و در بسیاری موارد، جهت مسیر او را وزش بادها تعیین می‌کرد. خود او نیز در خاطراتش به طور تلویحی به «کم‌جراتی» خود اشاره می‌کند. این موضوع را می‌توان در استعفا‌های مکرر او از مسئولیت‌ها و پس گرفتن آن استعفا‌ها دید. مثل استعفا دادن و پس گرفتن آن در کمیسیون پنج نفره مجلس دوم برای تصمیم‌گیری درباره‌ی اولتیماتوم

۱. ر.ک: ابوالحسنی، «شیخ ابراهیم زنجانی: زمان، زندگی، اندیشه»، تاریخ معاصر ایران، ش ۲۵، س ۱۳۸۲.

۱۹۱۱ روسیه... زنجانی در اندیشه و عمل خود، دارای تناقض آشکار بود که باید ریشه‌ی آن را بیش از هر چیز، در «جبن ذاتی» و «ضعف شخصیت» او جست‌وجو کرد. مثال آشکار این تناقض آن است که او وجود صنفی به نام روحانیت را در اسلام انکار کرد و کسوت آخوندی را نیز جعل و اختراع پس از پیامبر شمرد و دشمنی بسیاری نسبت به روحانیت داشت. هم‌چنین با حزب دمکرات که صریحاً ساز جدایی سیاست از روحانیت را می‌زد، همکاری می‌کرد؛ اما در عین حال تا پایان عمر کسوت آخوندی خویش را حفظ کرد! این همان خصلتی است که زنجانی را به رغم فحاشی و هتاکی فراوان به مدرس، وامی داشت تا در بیانیه‌ها و اظهارات رسمی او را تکریم کند.^۱

زنجانی در سال‌های پایانی عمرش که با نیمه‌ی نخست دوران سلطنت پهلوی مقارن بود، دیگر در عرصه‌ی سیاست نبود و کار عمده‌اش، ترجمه‌ی برخی آثار و رمان‌های خارجی از عربی و ترکی به فارسی بود.

او در دهه‌های آخر عمر خود از آموزه‌های تشیع فاصله گرفت و در دام برخی از آرای وهابیت گرفتار شد؛ مثلاً مدعی شد که اختلاف شیعه و سنی بر سر مسأله امامت و خلافت گذشتگان، که ... قرن‌ها سبب میلیون‌ها قتل و خسارت و کین و حبس و کدورت و رد و بحث‌ها شده، نتیجه‌ای جز خون‌ریزی نداشته و سبب این همه مفاسد بزرگ نیز، چند نفر رؤسای طرفین به هوای ریاست و جلب عوام یا نادانی و لجاجت بوده است!

هم‌چنین می‌گوید:

امروزه از حقانیت خلافت علی در برابر سقیفه‌سازان سخن گفتن، هیچ فایده معقولی در پی ندارد. چه، با این بحث‌ها، هیچ‌گاه چرخ زمان به عقب

۱. «زندگی شیخ ابراهیم زنجانی: از صادر کردن حکم اعدام شیخ شهید تا وابستگی به فرقه وهابیت»، پایگاه اطلاع‌رسانی مشرق‌نیوز، شناسه مطلب: ۳۳۴۲۲۳، تاریخ: ۱۳۹۳/۵/۱۹.

برنگشته و علی علیه السلام برمسند خلافت نمی نشیند. اگر هم کسانی بدین منظور بحث مزبور را دامن می‌زنند که با اثبات ظلم اهل سقیفه و مظلومیت اهل بیت، به قدح خلفا و مدح امامان بپردازند، باید بدانند که این امر، اولاً به تحمل هزینه‌ی هنگفت آن (= قرن‌ها جدال خونین بر سر امامت و خلافت گذشتگان) نمی‌ارزد و ثانیاً لعن و سلام ما به حال آن مرده و گذشته تغییری نمی‌دهد و تأثیری نمی‌کند، [زیرا او] یا در نعمت و راحت است یا در عذاب و زحمت.^۱

۱۲. حب دنیا و جاه‌طلبی

یکی از عوامل سقوط و انحطاط انسان، به‌ویژه حوزویان آن است که تحصیل و دانش‌اندوزی او برای رضای خدا و خدمت به جامعه نباشد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ اَزَادَا فِي الْعِلْمِ زُجُودًا فَلَمْ يَزِدْ فِي الدُّنْيَا زُهْدًا لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا؛^۲ هر کس بر علم خود افزود، ولی بر زهد در دنیاش افزوده نشد، جز دوری از خدا عایدش نشده است.

آیت‌الله کوهستانی رحمته الله علیه نقل می‌کنند:

زمانی که در مشهد در مدرسه‌ی میرزا جعفر مشغول تحصیل بودم، رفیقی داشتم به نام «شیخ محمد» که خیلی در درس و بحث کوشا بود و از من بیش‌تر زحمت می‌کشید. روزی از وی پرسیدم: شیخ محمد! خیلی تلاش می‌کنی؛ چه قصدی داری؟ گفت: در محل ما شیخی است، می‌خواهم این قدر ملا بشوم تا از او بالاتر و عالم‌تر بشوم. به او گفتم: توبه جایی نمی‌رسی؛ چون نیت تو خالص نیست. باید برای خدا درس بخوانی، نه برای مقام. مدت‌ها بلکه سال‌ها گذشت که خبری از او نداشتم، تا این‌که پس از چند

۱. همان.

۲. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۷.

سال اقامت در نجف به «کوهستان» آمدم و تشکیل حوزه دادم. گاه برای زیارت امام رضا علیه السلام به مشهد می‌رفتم. در یکی از این سفرها، روزی در بین راه مشهد در قوچان پیاده شدم که در مسجد نماز بخوانم. در خیابان که قدم می‌زدم، چشمم به پیرمردی افتاد که کوله‌پشتی شبیه حمال‌ها به دوش داشت. کنار دیوار نشسته و تکیه داده بود. کمی به دقت او را نگریستم. آشنا به نظر آمد. احتمال دادم «شیخ محمد» مدرسه‌ی میرزا جعفر باشد. در حالی که چرت می‌زد، به او گفتم: ای عمو! حالت چه طور است؟ چشمش را باز کرد و به من خیره شد، ولی نشناخت. به او گفتم: تو «شیخ محمد» نیستی؟ گفت: چرا، خودم هستم! شما کی هستی؟ گفتم: من شیخ محمد کوهستانی هستم. به او گفتم: چرا این طور و با این وضع شما را می‌بینم؟! جواب داد: درست بود. همان طوری که شما فرموده بودید، من درس را برای خدا نخواندم و به این حال گرفتار شدم. درس را تمام کردم، به محل خود رفتم و در آن جا با شیخ اختلافمان شد. مردم به خاطر اختلاف بین من و او دو دسته شدند تا این که مرا از محل بیرون کردند. آمدم شهر، وضع من نگرفت و مجبور شدم لباسم را درآورم. در حال حاضر داخل شهر حمالی می‌کنم تا خرج زن و بچه‌ی خود را تأمین کنم.^۱

امام خمینی ره در اشاره به یکی دیگر از موانع تهذیب نفس خطاب به فرزندان می‌فرماید:

پسرم! هیچ‌گاه دنبال تحصیل دنیا اگر چه حلال او باشد، مباش که حب دنیا گرچه حلالش باشد، رأس همه خطایاست. چه خود حجاب بزرگ است و انسان را ناچار به دنیای حرام می‌کشد.^۲

۱. کوهستانی، برقله پارسایی، ص ۳۲۸-۳۲۹.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۳۶۴.

۱۳. انزواطلبی

آیت الله شبیری زنجانی درباره‌ی روحیه‌ی انزواطلبی و گوشه‌گیری اکبر گودرزی می‌گوید:

گودرزی یک روحیه‌ی انزواطلبی و اعراض از جمع داشت و همین موجب می‌شد که برداشت‌های خود را کمتر با علما و فضلا و افراد دیگر مطرح کند و متوجه اشتباهات خود شود. شاید همین یک موردی را هم که با من مطرح کرد، در رفتار او جزو استثنائات و به این دلیل بود که به من خیلی علاقه و اعتقاد داشت. گوشه‌گیری او موجب شده بود که به برداشت‌هایی خو کند و از پوسته آن‌ها بیرون نیاید و ادامه‌ی این روند برسد به همان جاهایی که همه می‌دانند.^۱

۱۴. غذای حرام

تغذیه در جسم، روح، قلب، اخلاق، معنویت و حتی رفتار انسان تأثیرگذار است. تغذیه باعث رشد جسم می‌شود؛ ولی در باطن نیز تغییر به وجود می‌آورد. تغذیه‌ی حلال و حرام هر دو تأثیر مشابهی در رشد جسم انسان دارند؛ ولی در باطن متفاوت است. غذای حلال، موجب صفای روح و دل و یاری بخش در انجام دادن عبادت‌ها و گرایش به معنویت است؛ اما غذای حرام به شدت روح و دل انسان را تیره و تاریک می‌گرداند و گرایش به معنویت و ارتقا در آن را از انسان سلب می‌کند و حتی بسته به نوع غذای حرام، رفتار انسان تابع شدت و ضعف میزان آن غذا می‌باشد.

۱. ناگفته‌هایی از پیشینه و شخصیت رهبر «گروه فرقان» در گفت و گوی یادآور با حجت الاسلام والمسلمین سید جعفر شبیری زنجانی: انزوا طلبی زمینه ساز انحراف او شد؛ مجله یادآور، تابستان، پاییز، زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹ - شماره ۶، ص ۵۰.

غذای پاکیزه و حلال چه در دوران شیرخوارگی و چه در سنین رشد و نوجوانی و جوانی و حتی در پیری، در سلامت جسمی و روحی نقش بسزایی دارد. اگر انسان ذره‌ای از مال حرام را در زندگی مصرف کند، در زندگی دنیوی و اخروی و در نطفه و نسل و اولاد او تأثیر خواهد داشت.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا هر وقت اراده می‌کرد که با سپاه دشمن سخن بگوید، سرو صدا می‌کردند، و هل‌هله سر می‌داند و حاضر نمی‌شدند سخن آن حضرت به گوششان برسد. سپس امام علیه السلام وقتی دید سخن حقش در دل سخت‌تر از سنگ سپاه کوفیان اثر نمی‌گذارد، علت آن را لقمه‌های

حرامی برشمرد که شکم‌های کوفیان از آن پر شده بود. حضرت فرمود:

وَيْلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ ان تَنْصُتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْتَدِينَ وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مَلَأْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ؛^۱

وای بر شما! چرا ساکت نمی‌شوید تا گفتارم را بشنوید! همانا من شما را به راه هدایت و رستگاری فرا می‌خوانم. هر کس از من پیروی کند، سعادت‌مند است و هر کس نافرمانی‌ام کند، از هلاک شدگان است. شما همگی نافرمانی‌ام می‌کنید و به سخنم گوش نمی‌دهید. آری! شکم‌های شما از حرام پُر و بر قلب‌هایتان مهرزده شده است.

روح و جسم، دو یار دیرین هستند که در یک‌دیگر تأثیرگذارند. وقتی انسان از دیدن صحنه‌ی وحشتناکی بترسد، در واقع، روح متأثر می‌شود و موجب لرزیدن دست و پای انسان می‌گردد. با آن‌که خوردن غذا در ظاهر، مواد مغذی را به بدن می‌رساند و به رشد بدن منجر می‌شود؛ ولی روح را نیز متأثر

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹.

می‌سازد و بسته به حلال یا حرام بودن غذا، نورانی یا تیره و تار می‌گردد.

شیردایه‌ی ناصبی

یکی از چهره‌های منحرف در تاریخ مشروطیت، شخصی به نام "میرزا مهدی نوری" است. او فرزند شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری است. مطابق با ادعای تاریخ‌نویسان مشروطه، میرزا مهدی (که روحانی هم بوده و از این رو، بعضی او را شیخ مهدی نامیده‌اند)، از جمله کسانی بود که در پای دار اعدام پدر، کف می‌زد؛ شادی می‌کرد؛ در بالای منبر، به پدر خود ناسزا می‌گفت و او را لعن می‌کرد.

ناظم الاسلام کرمانی در کتاب "تاریخ بیداری ایرانیان" او را عضو انجمن مخفی "کوشندگان مشروطه‌خواه" دانسته و می‌گوید: در روز به توپ بستن مجلس، شیخ مهدی پیشاپیش گروهی به یاری مجلس شتافت و در همان جریان دستگیر شد و پانزده روز در باغ‌شاه در زندان بود و با تلاش پدرش، زندان او به تبعید تبدیل شد.^۱

شهید بزرگوار حاج شیخ فضل‌الله نوری، چون مشروطه را در جهت اسلام نمی‌دید، با آن مخالفت کرد. عاقبت او را گرفتند و زندانی کردند. میرزا مهدی نوری، پسر شیخ فضل‌الله بسیار اصرار داشت پدرش را اعدام کنند! مرحوم شیخ فضل‌الله در پاسخ به این پرسش که چرا فرزند شما منحرف شد، گفته بود:

بله، خودم هم می‌دانستم. همین ترس را داشتم و آن‌چه می‌ترسیدم، به سرم آمد. ... وقتی [این بچه] در نجف متولد شد، مادرش بیمار بود و شیر نداشت.

۱. ابوترابی، همان، ص ۱۹۴-۱۹۵؛ به نقل از: کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۵، ص ۵۳۵.

مجبور شدیم دایه‌ای برای شیردادن به او بگیریم. دایه ناشناس بود و ما کوتاهی کردیم و بدون تحقیق، او را پذیرفتیم. او مدتی بچه را شیرداد و ما یک وقت متوجه شدیم که این زن آلوده و علاوه بر آن، ناصبی نیز است؛ یعنی دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام است.^۱

انحراف میرزا مهدی در فرزندش ادامه یافت. طبیعی است از چنین فردی، فرزندی پدید آید که دبیر کل حزب توده در ایران، یعنی رهبر کمونیست‌های رسمی ایران شود. این فرزند، نورالدین کیانوری نام دارد. نورالدین کیانوری، نه تنها، خود از اسلام خارج و به ارتداد کشیده شد، بلکه منشأ انحراف و ارتداد هزاران جوان مسلمان ایرانی شد. کیانوری در سال ۱۳۵۷ رهبری حزبی را به عهده گرفت که به اعتراف خود او و دیگر رهبران آن، از آغاز تأسیسش، یعنی از سال ۱۹۴۱ میلادی تا زمان انحلال آن، ابزار جاسوسی برای شوروی سابق بود.

نورالدین کیانوری در سال ۱۳۶۲ به همراه بسیاری از رهبران، اعضا و هواداران حزب توده به اتهام برنامه‌ریزی برای یک کودتا علیه نظام جمهوری اسلامی ایران دستگیر شد. وی - برخلاف بعضی دیگر از رهبران فکری حزب توده، مانند احسان طبری که توبه کرد و مسلمان شد - تا آخر بر مواضع سیاسی و عقیدتی حزب توده باقی ماند و پس از آزادی از زندان در خانه‌ای شخصی تحت مراقبت نظام قرار داشت و سرانجام در ۱۵ مرداد ۱۳۷۷ درگذشت.^۲

۱. مظاهری، تربیت فرزند از نظر اسلام، ص ۸۹.

۲. ابوترابی، اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت، ج ۲، ص ۱۹۵.

۱۵. خودبزرگ بینی و خودپسندی

برخی به جهت آن که اهل مطالعات عمیق و گسترده نیستند، به اندازه‌ای سطحی‌نگرند که دانستن مطالبی دست‌چندم و دهان‌پرکن، ظرف دانش آن‌ها را لبریز می‌کند تا جایی که به خود اجازه می‌دهند به راحتی همه را زیر سؤال برده و متهم به کج‌فهمی، تحجرو عقب‌ماندگی کنند. چنین افرادی به بیماری خودبزرگ بینی و خودپسندی گرفتار می‌شوند و کسروی نیز به همین بیماری دچار بود.^۱

این چیزها که ما می‌نویسیم، سراپا راستی است و هرگاه همه‌ی فیلسوفان گرد آیند و هم‌دست گردند، پاسخی به این‌ها نتوان داد. اگر افلاطون و ارسطوزنده بودند، شاید خود ایشان این گفته‌ها را به خشنودی پذیرفتندی و به بی‌راهه خود خستوان شدند. بی‌گمان ایشان در آن هنگام زیان کار خود را ندانسته‌اند.^۲

کسانی که با کسروی مراوده داشته‌اند، به خود بزرگ بینی او اذعان کرده‌اند. اندیشه‌های انحرافی ضدشيعی کسروی، از زمان طرح با عکس‌العمل‌هایی در سراسر ایران مواجه شد. مرحوم استاد غلام‌رضا سعیدی خراسانی از جمله کسانی است که با کسروی ارتباطاتی داشته است. حجت الاسلام و المسلمین سیدهادی خسروشاهی به نقل از ایشان می‌نویسد:

من در ۱۳۱۲ش در روزنامه‌ی «شفقِ سرخ» مقالاتی بر ضد اروپایی‌گری به قلم احمد کسروی خواندم که بسیار برایم جالب بود. از بیرجند نامه‌ای به

۱. رک: خط انحراف: جریان‌شناسی کسروی، ص ۲۷-۲۸.

۲. کسروی، راه رستگاری، ص ۸۴.

وی نوشتیم و تأکید نمودم که برای نشر این قبیل اندیشه‌ها، باید نشریه یا مجله‌ای مستقل منتشر گردد. کسروی در پاسخ ضمن ارسال یکی دو تا از کتاب‌هایش نوشت که به زودی مجله‌ی پیمان را منتشر خواهد ساخت و از من هم دعوت به همکاری کرد. پیمان در سال ۱۳۱۳ منتشر شد و من هم مقالاتی در زمینه‌های اسلامی ترجمه و به آن می‌فرستادم که چاپ می‌شد. تا آن‌که من به تهران آمدم و او عاشقانه از اسلام صحبت می‌کرد و یک بار هم مرا برای افطار دعوت کرد... اما وقتی دو سال بعد، انحرافات در مجله پیمان و پرچم و نشریات وی دیدم، روزی به سراغ وی رفتم و پس از مباحثاتی که دیدم تأثیری ندارد، به او اخطار کردم که «هذا فراق بینی و بینک» و از او جدا شد. کسروی دچار خود‌کنده بینی شد...؛ عضویت در انجمن علمی سلطنتی لندن، انجمن پطروگراد و انجمن علمی واشنگتن، او را سخت مغرور کرد. شذوذاتی هم خود داشت که دچار آن انحراف بزرگ شد و آن ظلم را بر اسلام و تشیع روا داشت.^۱ امام خمینی که خود زمانه‌ی کسروی را درک کرده است، در مورد وی قضاوت منصفانه‌ای دارد:

یک دفعه آدم می‌بیند که کسروی آمد و کتاب‌سوزی [کرد]. مفاتیح‌الجنان هم جزو کتاب‌هایی بود که سوزاند. کتاب‌های عرفانی را هم سوزاند. البته کسروی نویسنده‌ی زبردستی بود، ولی آخری دیوانه شده بود یا یک مغزی است که این مغز - بسیاری از شرقی‌ها این طوری هستند که تا یک چیزی، چهارتا کلمه‌ای یاد می‌گیرند، ادعایشان خیلی بالا می‌شود. کسروی آخری ادعای پیغمبری می‌کرد. نمی‌توانست به آن بالا برسد، آن‌جا را می‌آورد پایین.^۲

«وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

۱. بررسی تفکرات احمد کسروی و دلیل اعدام انقلابی او، پایگاه اطلاع‌رسانی تبیان، شناسه مطلب: ۱۱۸۵۰۱،

تاریخ: ۱۳۸۸/۱۲/۲۰.

۲. امام خمینی، صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۳۲.

فهرست منابع

الف) کتاب‌ها

* قرآن

* نهج البلاغه

۱. آقاجمال خوانساری، محمد بن حسین؛ شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم؛ دانشگاه تهران: موسسه انتشارات و چاپ، ج ۷، ۱۳۸۴-۱۳۸۵.
۲. اباذری، عبدالرحیم؛ خاطرات آیت الله ملکوتی؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.
۳. ابراهیم زاده، حسن؛ مهدی هاشمی؛ تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۹۱.
۴. _____؛ دیدار با ابران: علامه محمد باقر مجلسی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.
۵. ابوترابی، حسن؛ اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت؛ قم: اسوه، ۱۳۹۲.
۶. اثنی عشران، احمد؛ خط انحراف: جریان شناسی کسروی؛ تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۸۲.
۷. اداره کل اطلاعات استان اصفهان؛ بن بست: مهدی هاشمی و ریشه های انحراف؛ تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۳.
۸. اصیل، حجت الله؛ سیری در اندیشه سیاسی کسروی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.
۹. برخوردار فرید، شاکر؛ آداب الطلاب؛ تهران: لاهوت، ۱۳۸۵.
۱۰. بنیاد دائره المعارف اسلامی؛ دانشنامه جهان اسلام؛ تهران: بنیاد دائره المعارف اسلامی، ۱۳۶۹.
۱۱. بهاری همدانی، محمد؛ تذکره المتقین؛ [بی جا]، نهاوندی، ۱۳۸۷.
۱۲. تقی زاده، حسن؛ زندگی طوفانی؛ خاطرات سید حسن تقی زاده؛ به کوشش ایرج افشار؛ تهران: انتشارات محمدعلی علمی، چاپ اول، [بی تا].
۱۳. تمیمی آمدی، عبدالواحد محمد؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ ترجمه محمد رحمتی

- شهررضا؛ قم: صبح پیروزی، ۱۳۹۲.
۱۴. جعفریان، رسول؛ جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران (۵۷-۱۳۲۰)؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۵. _____؛ جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران (۵۷-۱۳۲۰)؛ [بی‌جا]، نشر علم، ۱۳۹۲.
۱۶. جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم؛ گلشن ابرار؛ قم: معروف، ۱۳۸۵.
۱۷. حاجتی، سید محمدباقر؛ آداب تعلیم و تعلم در اسلام؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۸. حر عاملی، شیخ محمدحسن؛ وسائل الشیعه؛ [بی‌جا]، مؤسسه آل‌البیت، ج ۲۰، ۱۴۰۹ق.
۱۹. حسن‌زاده، صادق؛ کلید خوشبختی (داستان‌های واقعی از زندگی فرزندگان)؛ قم: مؤمنین، ۱۳۷۷.
۲۰. _____؛ در سایه عرفان: شرح حال آیت‌الله‌آملی؛ قم: قائم‌آل محمد، ۱۳۸۴.
۲۱. حسن‌زاده‌آملی، حسن؛ هزار و یک کلمه؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۳.
۲۲. حسین‌خانی، هادی؛ هفت روش مهار غریزه جنسی؛ قم: شهد علم، ۱۳۹۲.
۲۳. حسین‌زاده کرمانی، منصور؛ حکایاتی از عنایات حسینی؛ قم: مؤلف، ۱۳۷۳.
۲۴. حسینی شیرازی، سید محمد؛ یکصد داستان خواندنی؛ ترجمه عبدالرسول مجیدی؛ قم: کانون نشراندیشه‌های اسلامی، ۱۳۷۰.
۲۵. حسینی طهرانی، سید محمدحسین؛ روح مجرد: یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حداد؛ مشهد: علامه طباطبایی، ۱۴۳۷ق.
۲۶. _____؛ مه‌تابان: یادنامه و مصاحبه‌های علامه سید محمدحسین طباطبایی؛ مشهد: علامه طباطبایی، ۱۴۳۱ق.
۲۷. حیدری نراقی، علی محمد؛ رساله حقوق امام سجاد؛ [بی‌جا]، مهدی نراقی، ۱۳۸۹.
۲۸. خامنه‌ای، علی و دیگران؛ یادنامه شهید آیت‌الله قدوسی؛ قم: شفق، ۱۳۶۳.
۲۹. خرمشاهی، بهاء‌الدین؛ حافظ‌نامه: شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی و ابیات

- دشوار حافظ؛ تهران: سروش، ۱۳۷۲.
۳۰. خوانساری، محمدباقر بن زین العابدین؛ *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*؛ قم: اسماعیلیان، ۱۳۹۰-۱۳۹۲.
۳۱. خویی، حبیب الله بن محمد هاشم؛ *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*؛ [بی جا]، مکتبه اسلامیة، ۱۳۸۶ق.
۳۲. دستغیب، عبدالحسین؛ *استعاذه*؛ قم: دفتر نشر اسلامی، ۱۳۸۶.
۳۳. _____؛ *خاطرات من از استاد شهید مطهری*؛ تهران: صدرا، ۱۳۸۶.
۳۴. رجایی، غلام علی؛ *برداشت هایی از سیره امام خمینی*؛ تهران: چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۶.
۳۵. _____؛ *سیره شهید بهشتی*؛ تهران: شاهد، ۱۳۸۳.
۳۶. رخشاد، محمد حسین؛ *در محضر حضرت آیت الله العظمی بهجت*؛ قم: مؤسسه فرهنگی سماء، کتاب اول و دوم و سوم، ۱۳۸۸.
۳۷. رفیعی، علی؛ *شهاب شریعت: درنگی در زندگی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی*؛ قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۷۳.
۳۸. روزی طلب، محمد حسن؛ *ترکیب التقاط و ترویز: بررسی عملکرد و اسناد گروه فرقان*؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲.
۳۹. زمانی وجدانی، مصطفی؛ *سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی*؛ [بی جا]، پیام آزادی، ج ۵، ۱۳۷۶.
۴۰. زنجانی، ابراهیم زنجانی؛ *خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی (خاطرات زندگانی من)*؛ به اهتمام غلامحسین میرزا صالح؛ تهران: کویر، ۱۳۹۳.
۴۱. ساجدی، احمد؛ *مشاهیر سیاسی قرن بیستم*؛ [بی جا]، محراب قلم، ۱۳۷۴.
۴۲. ساعی، سید مهدی؛ *به سوی محبوب*؛ قم: دفتر نشر آثار آیت الله بهجت، ۱۳۸۶.
۴۳. سبحانی، جعفر؛ *آیین وهابیت*؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۴.
۴۴. _____؛ *رمز پیروزی مردان بزرگ*؛ قم: نسل جوان، ۱۳۸۸.
۴۵. ستوده، امیررضا؛ *پایه پای آفتاب: گفته ها و ناگفته ها از زندگی امام خمینی*؛ تهران: پنجره، ۱۳۸۷.

۴۶. سرابندی، محمدرضا؛ داستان یک مرداب؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰.
۴۷. سروش، عبدالکریم (گردآورنده)؛ یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری؛ تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۰-۱۳۶۳.
۴۸. سعادت مند، رسول؛ درس‌هایی از امام: نظم و قانون‌گرایی؛ قم: تسنیم، ۱۳۸۹.
۴۹. شفیعی، حسن؛ حاج آقا رضا بهاء‌الدینی «آیت بصیرت»؛ [بی‌جا]، مؤلف، ۱۳۷۵.
۵۰. واحد پژوهش انتشارات هنارس؛ شیخ خرابات؛ قم: هنارس، ۱۳۹۰.
۵۱. صدری مازندرانی، حسن؛ گل‌های باغ خاطره: ۱۱۰ نکته خواندنی درباره آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای؛ قم: میراث ماندگار، ۱۳۸۵.
۵۲. صفایی، ابراهیم؛ رهبران مشروطه؛ [بی‌جا]، جاویدان، ۱۳۶۲.
۵۳. طب الامام الرضا (ع) (طب و بهداشت از امام رضا)؛ ترجمه و شرح نصیرالدین امیرصادقی، تهران: چاپ ششم، معراجی، ۱۳۸۱.
۵۴. طریحی، فخرالدین بن محمد؛ مجمع البحرین؛ [بی‌جا]، مرتضوی، ج ۱، ۱۳۶۲.
۵۵. طریق الاسلامی، احسان؛ رهنمودهای اخلاقی تربیتی رهبر معظم انقلاب اسلامی؛ قم: مؤسسه فرهنگی و هنری طریق معرفت ثقلین، ۱۳۹۵.
۵۶. عالم‌زاده نوری، محمد؛ راه و رسم طلبگی؛ قم: ولاء منتظر، ۱۳۸۹.
۵۷. عمید زنجانی، عباس‌علی؛ روایتی از انقلاب اسلامی: خاطرات حجت الاسلام و المسلمین عباس‌علی عمید زنجانی؛ تهران: انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
۵۸. فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: خاطرات ارتشید حسین فردوست؛ تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۰.
۵۹. فیض کاشانی، محمد؛ الشافی فی العقاید و الاخلاق و الاحکام؛ [بی‌جا]، لوح محفوظ، ۱۳۸۳.
۶۰. قمی، شیخ عباس؛ فوائد الرضویه فی احوال العلماء الجعفریه؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
۶۱. کرمانشاهانی، احسان؛ مجمع ملکوتیان؛ قم: دار الهدی، ۱۳۹۰.
۶۲. کسروی، احمد؛ در پاسخ بدخواهان؛ [بی‌جا]، چاپخانه پیمان، ۱۳۲۳.

۶۳. _____؛ در پیرامون ادبیات؛ تهران: فردوسی، ۱۳۷۸.
۶۴. _____؛ راه رستگاری؛ تهران: انتشارات مجید، ۱۳۷۸.
۶۵. _____؛ مشعشعیان؛ تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۷۸.
۶۶. کلینی، محمد بن یعقوب؛ فروع کافی؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.
۶۷. _____؛ اصول کافی؛ ترجمه سیدعلی مرتضوی، قم: سرور، ۱۳۹۱.
۶۸. _____؛ الکافی؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۶۹. کوهستانی، عبدالکریم؛ بر قلله پارسایی: زندگی‌نامه عالم ربانی فقیه صمدانی حضرت آیت الله حاج شیخ محمد کوهستانی مازندرانی؛ تهران: ادبا، چاپ ۷، ۱۳۹۰.
۷۰. گلی زواره، رضا؛ منظومه معرفت: گذری بر زندگینامه علمی و اساتید استاد علامه حسن زاده آملی؛ [بی‌جا]، قیام، ۱۳۷۴.
۷۱. لطفی، مهدی؛ علامه امینی، جرعه نوش غدیر؛ قم: نسیم حیات، ۱۳۷۹.
۷۲. مجتهدی، مهدی؛ تقی‌زاده، روشنگری‌ها در مشروطیت ایران؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
۷۳. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالأنوار؛ بیروت، دار الإحياء التراث العربی، ج ۸۰، ۸۴، ۱۴۰۳ ق.
۷۴. محمدی صیفار، مهدی؛ مشق مهر: سیره خانوادگی علما و بزرگان دین؛ قم: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، ۱۳۹۵.
۷۵. مختاری، رضا؛ سیمای فرزندگان؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۱.
۷۶. مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ حوزه و روحانیت در آینه رهنمودهای مقام معظم رهبری؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، چ ۱، ۱۳۷۵.
۷۷. مرکز بررسی اسناد تاریخی، اصفهان؛ بن‌بست: مهدی هاشمی و ریشه‌های انحراف؛ اصفهان: انتشارات اداره کل اطلاعات اصفهان، ۱۳۷۷.
۷۸. مطهری، مرتضی؛ خدمات متقابل اسلام و ایران؛ تهران: صدرا، ۱۳۸۴.
۷۹. مظاهری، حسین؛ تربیت فرزند از نظر اسلام؛ تهران: چاپ و نشرین الملل، ۱۳۸۱.
۸۰. مظفری (قنبری)، آیت؛ جریان‌شناسی سیاسی ایران معاصر؛ قم: زمزم هدایت، ۱۳۸۵.

۸۱. موسوی خمینی، روح‌الله؛ جهاد اکبر؛ قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
۸۲. _____؛ صحیفه امام؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
۸۳. _____؛ کشف الاسرار، قم: ندای اسلام، [بی‌تا].
۸۴. مؤسسه تحقیقاتی فرهنگی اهل بیت علیهم‌السلام؛ فریادگر توحید؛ قم، انصاری، ۱۳۷۸.
۸۵. مؤسسه شمس الشموس؛ عطش؛ تهران: مؤسسه شمس الشموس، ۱۳۹۳.
۸۶. مؤسسه قدر ولایت؛ نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران؛ تهران: چاپ موسسه فرهنگی قدر ولایت، چاپ اول، ۱۳۸۷، ج ۱.
۸۷. نوری، حسین بن محمد تقی؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ [بی‌جا]، مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۳۶۷.
۸۸. وافی، علی؛ نسیم هدایت (رهنمودهای بزرگان به طلاب جوان)؛ قم: انتشارات شفق، ۱۳۸۸.
۸۹. ورام، ابن ابی فراس؛ مجموعه ورام؛ قم: مکتبه فقیه، چاپ اول، [بی‌تا].

ب) نشریه‌ها، سایت‌ها و اسناد

۹۰. «بازخوانی اسناد ترور ناموفق رهبرانقلاب در تیرماه ۱۳۶۰»؛ به نقل از: ۱۳۹۴/۰۴/۰۶، قابل دست‌رسی در: <http://farsi.khamenei.ir>.
۹۱. «تراژدی شیخ ابراهیم زنجانی (۱)»؛ دانش آموخته نجف که سراز لژهای ماسونی درآورد!؛ ۱۳۹۵/۳/۱۹؛ به نقل از: <http://www.rouzshomar.ir>.
۹۲. «رمز موفقیت»؛ روزنامه ایران، شماره ۴۸۵۶.
۹۳. «رمزهای موفقیت از نگاه امام علی (۱)»؛ مجله مبلغان، ش ۴۵ شهریور و مهر ۱۳۸۲.
۹۴. «زندگی شیخ ابراهیم زنجانی: از صادر کردن حکم اعدام شیخ شهید تا وابستگی به فرقه وهابیت»؛ پایگاه اطلاع‌رسانی مشرق نیوز، کد مطلب: ۳۳۴۲۲۳، تاریخ: ۱۳۹۳/۵/۱۹؛ <http://www.mashreghnews.ir/news>.
۹۵. «ناگفته‌هایی از پیشینه و شخصیت رهبر گروه فرقان در گفت‌وگوی یادآور با حجت الاسلام والمسلمین سیدجعفر شبیری زنجانی»؛ مجله یادآور، تابستان، پاییز و زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، شماره ۶، ص ۵۹.
۹۶. ابوالحسنی (منذر)، علی؛ «شیخ ابراهیم زنجانی؛ زمان، زندگی، اندیشه»؛ مجله تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۲.
۹۷. ادهم نژاد، محمدتقی؛ «در محضر بزرگان: نگاهی به زندگی و سیره مرحوم صاحب جواهر»؛ مجله مبلغان؛ شعبان ۱۴۳۳، شماره ۱۵۴.
۹۸. وزارت اطلاعات، مرکز بررسی اسناد ساواک؛ «اسناد ساواک، کتاب نوزدهم»؛ تهران: مرکز بررسی اسناد ساواک، [بی تا].
۹۹. انصاری قمی، ناصرالدین؛ «نجوم امت: ستاره فروزان (زندگی نامه مرحوم آیت‌الله العظمی میرزا هاشم آملی)»؛ ۱۰۰. مجله نور علم، شماره ۵۲، مرداد و اسفند ۱۳۷۲.
۱۰۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ «پرونده‌ی مهدی هاشمی»؛ شماره‌ی بازایی ۲۰۶۲۸.
۱۰۲. _____؛ «پرونده‌ی مهدی هاشمی»؛ شماره‌ی بازایی ۲۰۶۲۴.

۱۰۳. _____؛ «پرونده گروه فرقان»؛ کد ۱۷۶۰۱.
۱۰۴. آذینی، محسن؛ «نمودهای پنج‌گانه التقاط در آثار شهید مطهری»؛ روزنامه رسالت، ۱۳۸۰/۰۲/۱۱.
۱۰۵. «بررسی تفکرات "احمد کسروی" و دلیل اعدام انقلابی او»؛ کد مطلب: ۱۱۸۵۰۱، تاریخ: <http://www.tebyan.net>؛ ۱۳۸۸/۱۲/۲۰.
۱۰۶. حسنی نسب، مرتضی؛ «سید حسن تقی‌زاده از تولد تا اتهام به قتل اتابک»؛ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، گروه تاریخ اندیشه معاصر، ویژه‌نامه تجمیعی، شماره ۹.
۱۰۷. سایت مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی؛ بانک مقالات؛ زندگی‌نامه سیاسی سید حسن تقی‌زاده؛ کد مطلب: ۱۸۰؛ <http://ir-psri.com>.
۱۰۸. شهبازی، «زندگی و زمانه شیخ ابراهیم زنجانی»؛ جستاری از تاریخ تجددگرایی ایرانی»؛ فصل‌نامه زمان، شماره ۱۰، ۱۳۸۲.
۱۰۹. تبریزی، قاسم؛ «درنگی در حیات علمی، اخلاقی و مبارزاتی شهید آیت الله عبدالحسین دستغیب شیرازی»؛ بنیاد شهید و امور ایثارگران؛ مجله شاهد یاران؛ شماره ۵۳ و ۵۴، سال ۱۳۸۹.
۱۱۰. «مصاحبه‌ی رادیو و تلویزیونی مهدی هاشمی»؛ روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۵/۹/۱۹.
۱۱۱. هایبیلیان؛ پایگاه خبری تحلیلی مطالعات تروریسم، کد مطلب: ۱۵۴۸، تاریخ: <http://www.habilian.ir>؛ ۱۳۹۰/۳/۲.
۱۱۲. <http://farsi.khamenei.ir>.
۱۱۳. <http://hawzahnews.com>.